

مفهوم مطالبه

مسأله افزایش حداقل دستمزد

مطالبات اول ماه مه

ارزیابی روز جهانی کارگر ۱۳۹۴

تاکتیک

اتحاد عمل

تحریم فعال انتخابات



صفحه	فهرست
۳	نکاتی در مورد مطالبات کارگری در دوره آتی
۱۳	نکاتی درباره مطالبه افزایش حداقل دستمزد
۲۶	پیش به سوی مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر
۳۲	جمع‌بندی از اول ماه مه سال ۹۴ در ایران
۳۹	مسائل دمکراتیک، تاکتیک‌های کمونیستی و مواضع مارکسیست‌های انقلابی
۵۷	ضرورت اتحاد عمل کارگری
۶۶	نکاتی در مورد مفهوم دمکراسی و انتخابات آتی
۹۵	تحریم فعال انتخابات (فعالیت‌های عملی)



بین‌المللی را طلب می‌کند. تدارک برای این زمینه سازی‌ها و تسهیلات، از سال‌های پیش آغاز شد؛ اما تا سال پیش به فرجام نرسید.

اما، زمینه‌ریزی‌های اخیر دولت و جذب سرمایه‌های خارجی به ایران به نوبه خود تغییراتی در وضعیت کارگران ایجاد خواهد کرد. احیای یک نظام سرمایه‌داری «اصلاح طلب» این بار به رهبری خود خامنه‌ای و ریاست جمهوری حسن روحانی، مرتبط به سیاست‌های بانک‌های جهانی و نظام سرمایه‌داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن فراتر سرمایه‌های خارجی و همچنین دلارهای سرمایه‌داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه‌دارهای خارجی که سال‌ها در انتظار سرمایه‌گذاری‌های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه

## نکاتی در مورد مطالبات کارگری در دوره آتی

مازیار رازی

اسفند ۱۳۹۲

در وضعیت کنونی، طرح مطالبات کارگری برای دوره آتی جنبش کارگری از دو زاویه حائز اهمیت است.

نخست؛ بررسی مطالبات کارگری از زاویه تحولات سیاسی که به ویژه طی یک سال اخیر در ایران به وقوع پیوسته، مهم است. تغییراتی که به برقراری پیوند نزدیک‌تر رژیم با دولت‌های غربی منجر شده است. سرمایه‌داری جهانی برای انتقال سرمایه‌های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین

های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد. نقداً بسیاری از خودروسازی های فرانسوی و آمریکایی به ایران رفته اند و بساط کار خود را پهن کرده اند.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود تا حدودی اعتماد به نفس را در میان کارگران تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل و عوامل مختلف نظیر جنگ، سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم به ویژه در دوره احمدی نژاد از معرکه عقب افتاده بودند، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های «عقلایی» اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را

محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از سه دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً منطبق با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قلع و قمع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد. از این رو اختلافات درونی هیئت حاکم نیز در تدارک این زمینه ریزی همه کاهش یافته اند.

دوم؛ بررسی مطالبات کارگری از زاویه پراکندگی و انشقاق نیروهای «کمونیستی» و کارگری و عدم پیوند آن با جنبش کارگری نیز حائز اهمیت است. بدیهی است که با تحولات آتی سیاسی در درون جنبش کارگری، نقش نیروهای کمونیستی نیز در امر دخالت گری در درون جنبش کارگری اهمیت

پیدا می‌کند. اگر تغییرات در درون جنبش کارگری از مبارزات تدافعی به مبارزات تعارضی منجر گردد؛ وضعیت کمونیست‌ها نیز از حالت «نظاره‌گری» به حالت «دخالت‌گری» می‌باید تغییر کند. بیش از نیم قرن «بحث» و «تبادل نظر» در راستای یافتن «اتحاد» در خارج از کشور بین نیروهای کمونیستی و «کمیته»های کارگری مدافع کارگران در داخل ایران، نشان داده است که روش ایجاد اتحاد اپوزیسیون «چپ کارگری»، بدون حضور سیاسی در درون جنبش کارگری و پیوند با پیشروی کارگری، به بن‌بست رسیده است. به علت این بی‌توجهی و ندانم‌کاری‌ها و اشتباهات سیاسی جریان‌های «چپ»، در دوره پیش، کارگران پیشرو و جوان اعتماد خود نسبت به این سازمان‌ها و گروه‌ها را از دست داده‌اند. کسب اعتماد در درون کارگران تنها از طریق دخالت‌گری مؤثر کمونیست‌ها بر محور مسایل و مطالبات کنونی کارگران عملی است.

امروز تمام نیروهای راستگرا (سلطنت طلب و مشروطه خواه) و میانه‌گرا (جمهوری خواه، سوسیال دمکرات و غیره) در حال جبهه‌گیری و وحدت برای امر دخالت‌گری در راستای تقویت بورژوازی در ایران هستند. همچنین گرایش‌های سانتریست با به‌یدک کشاندن نام «کمونیسم» و

«کارگری» مشغول خرده‌کاری همیشگی هستند و سر خود را با فعالیت‌ها حاشیه‌ای برای تقویت حزبشان، پیش می‌برند.

در صورتی که نیروهای کمونیستی کماکان در انشقاق و پراکندگی به سر می‌برند. توافق بر دخالت‌گری بر محور مطالبات کارگری تنها راه همسویی نیروهای کمونیستی با یکدیگر هست. دوران «بحث» و «تبادل نظر» و «تدوین برنامه» و «اتحاد»‌های بی‌پایه و بدون ارتباط با کارگران پیشرو، به پایان رسیده است. زمان دخالت‌گری و تدوین برنامه و اتحاد و ساختن حزب پیش‌تاز کارگری، همراه با پیشروی کارگری، فرا رسیده است. نیروهای کمونیستی که در گفتار و کردار خواهان همسویی با طبقه کارگر هستند، می‌باید امر دخالت‌گری را جدی تلقی کنند، و در راستای تقویت جبهه ضد سرمایه‌داری در ایران کوشش کنند. و این امر بدون تدقیق و توافق بر مطالبات محوری دوره آتی طبقه کارگر امکان‌پذیر نیست.

به این دو علت بازنگری مطالبات کارگری برای دوره آتی در وضعیت کنونی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اما؛ پیش از بررسی مطالبات محوری کارگران برای دوره آتی، باید دید که چه مطالباتی بسیج‌کننده و

منطبق با وضعیت کنونی نیستند. در طیف «چپ کارگری»، در مورد مطالبات محوری کارگری، عموماً دو انحراف وجود دارد که این ها دو روی یک سکه هستند.

نخست، مطالباتی است که توسط سازمان های سنتی بر جنبش کارگری تحمیل می گردد. یکی از مطالبات «رادیکال» شعار «سرنگونی رژیم» و دیگری شعار «انقلاب» است. سازمان های سنتی این قبیل شعارها را از گنجینه های خود هر زمان که نیاز آن را احساس می کنند، بیرون آورده و برای رادیکال جلوه دادن خود از آن ها استفاده می کنند. حتی برای نشان دادن حقانیت مطالبات خود وضعیت عینی اجتماعی را به صورت غلوآمیز و بنا بر آرزوها و آمال خود و نه واقعیت ها، «سناریوسازی» می کنند. برخی استدلال می کنند که سرنگونی رژیم قریب الوقوع است و رهبری انقلاب (بخوانید حزب خود ساخته شان) آمادهٔ تسخیر قدرت است! برخی دیگر برای رهایی از دخالت گری در امور کارگری در مقابل هر یک از شعارهای روزمرهٔ کارگری شعار «انقلاب» را قرار می دهند. شعارهایی مانند «مجلس مؤسسان خیر، انقلاب آری!»، «انجمن های صنفی خیر، انقلاب آری!» و غیره نمونه هایی از این گونه «دخالت گری»ها است. اطلاعیه صادر کردن

مرتب در مورد «شعله ور شدن» انقلاب و انفجار «بمب شورش گرسنگان» و حمایت لفظی از کارگران هنوز از رونق بسیاری برخوردار است. این برخوردها همه نمایانگر امتناع از امر دخالت گری و شانه خالی کردن در مورد مسایل روزمرهٔ کارگری است و نه رادیکالیزم انقلابی! این سازمان ها در سطح تشکیلاتی خود را قیم کارگران دانسته و در سطح طرح مطالبات، خواسته های خود را جایگزین درخواست های کارگری می کنند.

در این امر تردیدی نیست که در سرلوحهٔ هر جریان کمونیستی شعار براندازی نظام سرمایه داری و انقلاب کارگری بایستی قرار گیرد. زیرا این شعارها از ذات خود نظام سرمایه داری ظاهر می گردند. دولت های سرمایه داری نیروی مسدود کننده و بازدارندهٔ رشد نیروی مولده و شکوفایی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اند. تنها با سرنگونی قهرآمیز آن ها، توسط یک انقلاب کارگری (توسط کارگران؛ دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم، بخش هایی از زنان و جوانان) رهایی کامل انسان ها از بندهای سرمایه داری، امکان پذیر است. اما از این استدلال های درست نمی توان به این نتیجه رسید که این شعارهای را می توان هر لحظه و در هر زمانی بر جنبش کارگری تحمیل کرد. برای براندازی رژیم بایستی تدارکات لازم، حداقل در درون کارگران



پیشرو، را از پیش سازمان داد. بخش تعیین کننده از کارگران پیشرو بایستی به ضرورت براندازی و جایگزینی آن با حکومت کارگری رسیده باشند و قدرت کارگری خود را تجربه کرده باشند. سازماندهی اعتصابات کارگری، اشغال کارخانه ها، به دست گرفتن تولید و توزیع در صنایع توسط کارگران از پیش شرط های لازم برای تدارک سرنگونی نظام حاکم است.

دوم، آن روی سکه انحراف دسته اول، توسط برخی از فعالان جنبش کارگری طرح می گردد. بر خلاف دسته اول آن ها برای مرتبط کردن ارگانیک خود به کارگران مبلغ عام ترین شعارهای طبقه کارگر می شوند. آن ها استدلال می کنند که از آن جایی که کارگران در مجموع به برخی از مطالبات نرسیده و یا شرایط آماده نشده است، طرح بسیاری از مطالبات غیر ضروری است. برای نمونه در دخالتگری خود، مطالبه مرکزی «حق اعتصاب» را از قلم می اندازند یا آن را منوط به «آسیب نرساندن به اقتصاد» می کنند! از این رو سازماندهی آن ها نیز متوجه عموم کارگران است. بدیهی است که عام ترین مطالبات کارگران، شامل عقب افتاده ترین آن هاست.

اگر دسته اول خود را جایگزین کارگران می کند؛ دسته دوم، از عموم کارگران دنباله روی می کند.

اگر دسته اول دچار انحراف فرقه گرایی می شود؛ دسته دوم دچار انحراف فرصت طلبی می گردد. این ها دو روی یک سکه هستند؛ زیرا وجوه مشترک با هم دارند. هردوی این انحراف ها در نهایت صحنه مبارزاتی را خالی گذاشته و راه را برای نفوذ عقاید رفرمیستی باز می کنند.

ایراد اساسی هر دو دسته در این است که وجه تمایزی مابین کارگران به مفهوم اعم کلمه و کارگران به مفهوم اخص کلمه قایل نیستند. آن ها تمایزی بین مطالبات و سطح آگاهی عموم کارگران از یک سو و مطالبات کارگران پیشرو از سوی دیگر قایل نمی شوند. در این مورد بیشتر توضیح داده می شود.

اما در میان کارگران، بخش دیگری از آگاه ترین و با تجربه ترین آن ها ظاهر شده اند. این ها کارگرانی هستند که به مطالباتی فراتر از کارگران عادی دسترسی پیدا کرده و در سازماندهی کارگران به عنوان رهبران عملی آن ها نقش مهمی در دوره پیش ایفا کرده اند. آن ها در واقع «کارگر روشنفکرانی» هستند که در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری به مبارزات مستمر و سازماندهی کارگران دامن زده اند. گرچه این قشر اجتماعی هنوز متشکل و سراسری عمل نمی کند، اما به مثابه رهبران عملی طبقه کارگر، همانند

روشنفکران مجهز به مقالات و کتب و تحلیل وضعیت سیاسی هستند. این ها امر سازماندهی کارگران را در دو دهه پیش، عمدتاً در کارخانه های بحران زده برعهده داشته اند. همسویی کمونیست ها با این قشر، و تمرکز بر فعالیت ها و گسترش مطالبات این قشر اجتماعی برای پیشبرد مبارزات آتی کارگری مهم است.

برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم می شوند: مطالبات دمکراتیک؛ مطالبات «حداقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه خواست هایی مانند آزادی های اجتماعی، حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی موجود؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی

کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، «مطالبات دمکراتیک» هستند.

گرچه مبارزه برای حقوق دمکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده کمونیست ها بوده و هست، اما در کشورهای نظیر ایران تحقق چنین خواست هایی، مگر در وضعیت استثنایی، دشوار است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست هایی را نمی تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند. با این وجود، چنین خواست هایی در برنامه و تبلیغات کارگری جای دارند؛ و تبلیغات حول آن ها باید صورت پذیرند. زیرا به علت وضعیت اختناق، گاهی نیز آن مطالبات به شعارهای محوری کارگران مبدل می گردند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و همچنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر این ها، برای آن که، طبقه کارگر بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به جهت مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید



از «آن» خود کند. کارگران در دوره پیش بر محور برخی از مطالبات مبارزه کرده اند. به بیان دیگر، گسترش مبارزات دمکراتیک در محور برنامه کمونیست ها هم قرار گرفته است.

دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آن ها نیز نظام سرمایه داری را نفی نمی کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزب های سوسیال دمکرات می توانستند به اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست ها در کشورهای نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا دشوارند و یا چنان چه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه کارگر. اما علی رغم این ها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده اند.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق نهایی آن ها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری

است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها، کارخانه ها و بانک ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می باشند.

از آن جایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می دهد؛ و برای دوره ای تاریخی در رأس برنامه حزب پیشتاز انقلابی آتی در ایران قرار می گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت اند، زیرا مطالبات دمکراتیک و حداقل هیچ یک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه کارگر نمی توانند باشند.

در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دمکراتیک و حداقل، فراتر می رود.

برنامه طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. در رأس این برنامه، مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را به

طور پیگیر تشدید می کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آماده می کند.

بدیهی است که تمام شعارهای دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» به طور یکسان از اهمیت سیاسی برخوردارند؛ اما در عین حال تعیین شعارهایی محوری طبقه کارگر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آن ها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمی توان به صورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد. حداقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یک سو از دل جنبش کارگری ظاهر می گردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه سرمایه داری را ایفا می کند.

یکی از مطالبات «دمکراتیک» که در دوره آتی به یکی از مسایل محوری کارگران مبدل می گردد حق اعتصاب است. درک رژیم سرمایه داری و مماشات جویان در درون طبقه کارگر، این است که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانده شود

به شرطی که «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن توجه نظام و اقتصاد کشور نشود» و یا «اعتصابات باید از گرایش های سیاسی به دور باشد».

به بیان دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را به شرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج از شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند.

در عین حال، کمیته های اعتصاب می توانند نطفه های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه

داری) را طرح کند. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

گرچه در سال های گذشته رقم اعتصابات کارگری چشم گیر نبوده اند، اما اعتصابات در راستای تحقق خواست های کارگری اکثراً حول عدم پرداخت دستمزدها و علل مالی انجام گرفته است.<sup>۱</sup>

در دوره بلاواسطه آنی با ایجاد شرایط مساعدتر مبارزاتی برای کارگران مبارزه در راستای کسب حق اعتصاب به یکی از مطالبات عمده طبقه کارگر تبدیل خواهد شد.

مطالبه محوری دیگر (یکی از مطالبات «انتقالی»)، اعمال «کنترل کارگری» است. در جامعه سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آن است، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند رامسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینک ه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چه قدر

باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد و غیره، بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آن ها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آن ها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از این روست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. تجربه اعتراض های کارگران کفش شادان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم هایی را به نمایش می گذارد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور

تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع دربارهٔ دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام‌گیری کارخانه‌ها از بانک‌های داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند— اما چنین نمی‌کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه‌ای بر آید. و توسط شیوه‌هایی نظیر اشغال کارخانه‌ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج‌ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی‌تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه‌ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می‌تواند باشد.

در دورهٔ پیش‌شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه در پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبهٔ به دست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه‌ها به

کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می‌توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دورهٔ اخیر در نیشکر هفت تپه، نساجی بهشهر شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست کارگران در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانهٔ کارگر» مطرح شد.

اشاعه و مبارزه حول این مطالبات راه را برای مقابله با نظام سرمایه داری، تشکیل حزب پیشتاز کارگری و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری در دورهٔ آتی هموار می‌کند.

زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

اعتصاب؛ اعتصاب حق مسلم ماست!

کنترل کارگری اعمال باید گردد!

اسفند ۱۳۹۲

۱ مطالعهٔ جامعه‌شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی تهران (۱۳۶۸-۱۳۷۲)

<http://www.ensani.ir/fa/content/27426/2/default.aspx>

## نکاتی دربارهٔ مطالبهٔ افزایش حداقل دستمزد

## نحوهٔ تعیین دستمزد در سیستم سرمایه داری

در سیستم سرمایه داری، با کارگران درست مثل کالا رفتار می‌شود. کارگری که قدم به بازار کار می‌گذارد، یک کالای ویژه برای مبادله همراه خود دارد که منبع اصلی درآمد او را شکل می‌دهد: «توان کار»، یعنی مجموعهٔ توانایی‌های فیزیکی و ذهنی فرد برای انجام کار. «توان کار» همان قدر یک کالا است که مثلاً قند و شکر، و درست مانند هر کالایی قابلیت خرید و فروش دارد. دستمزد، به قیمت این کالای ویژه، یعنی «توان کار» اطلاق می‌شود. در نتیجه همان قوانین عمومی که قیمت کالاها را تعیین می‌کنند، در مورد قیمت توان کار (دستمزد) هم مصداق دارند. مارکس در جزوهٔ «کار مزدی و سرمایه» به دقت چگونگی تعیین قیمت‌ها را آشکار می‌کند. در این جا تحلیل مارکس از صرفاً تأثیر عرضه و تقاضا و رقابت فراتر می‌رود و نشان می‌دهد که معیار اصلی تعیین قیمت هر کالا، «هزینهٔ تولید» آن است. هزینهٔ تولید، مرکز ثقل قیمت یک کالا است و نوسانات قیمتی یک کالای معین حول همین هزینهٔ تولید آن رخ می‌دهد. به عنوان مثال وقتی رشته‌ای از صنعت سودآور است، سرمایه با شتاب به آن قسمت سرازیر می‌شود، تا زمانی که قیمت محصول به پایین‌تر از هزینهٔ تولید



آرام نوبخت

### مقدمه

هر ساله در آستانهٔ آغاز سال نو، افزایش حداقل دستمزد به موضوع بحث فعالان کارگری تبدیل می‌شود. منتها در فاصلهٔ زمانی طرح این مسأله تا یک سال بعد، عموماً نه فقط این بحث به کنار می‌رود، بلکه اقدامی هم برای تحقق آن صورت نمی‌گیرد. در چهارچوب بحث افزایش حداقل دستمزد، انحرافات در درون جنبش به شکل گرایش‌های راست و چپ خود را بروز می‌دهند. در این نوشته سعی شده است که به طور فشرده از زاویهٔ گرایش سوسیالیسم انقلابی نگاهی به این انحرافات و روش صحیح برخورد با مسأله داشته باشیم.

آن سقوط کند و بالعکس. نتیجه امر این است که «قیمت جاری یک کالا، همیشه یا پایین تر یا بالاتر از هزینه تولید آن است». همان طور که اشاره شد، «توان کار» هم یک کالا است، پس به همین ترتیب قیمت آن (دستمزد) هرچند به واسطه عرضه و تقاضا در «بازار کار» در نوسان است، اما در ماهیت امر با هزینه تولید «توان کار» تعیین می شود. اما هزینه تولید توان کار به چه معنا است؟ «همان هزینه های ضروری برای نگه داری و آموزش کارگر به عنوان کارگر». به عبارت دیگر قیمت توان کار، با هزینه خوراک، پوشاک، مسکن و آموزش بنا به استانداردهای تاریخی و اجتماعی معین یک جامعه تعیین می شود. اما کارگر هم مانند یک ماشین مستهلک می شود. در نتیجه «هزینه تولید توان کار نیز باید هزینه تکثیر نسل را دربر گیرد، تا به وسیله آن نسل کارگر قادر به تکثیر خود و بنابراین جایگزینی کارگران تازه نفس با کارگران فرسوده باشد». در نتیجه دستمزد باید هزینه پرورش کودکان، یعنی نسل آتی کارگران را هم پوشش دهد. این البته بسته به شرایط زمانی و مکانی، بسته به استانداردهای زندگی کارگران که خود محصول مبارزه طبقاتی هستند، متغیر است. مثلاً هزینه زنده نگه داشتن یک کارگر و خانواده او در امریکای امروز بیش از ایران است، و در ایران امروز بیش از ایران سال ۱۳۲۰.

اما ویژگی منحصر به فرد «توان کار» و تمایز آن با سایر کالاها در این است که وقتی در فرایند تولید به کار گرفته می شود، بسیار بیش از هزینه تولید و بازتولید خود، ارزش تولید می کند و این اضافه ارزش چیزی است که پایه سود سرمایه دار را شکل می دهد. مارکس با تشریح دقیق این موضوعات به این نتیجه سیاسی مهم می رسد که «منافع سرمایه داران و منافع کارگران مزدی تماماً در نقطه مقابل یک دیگر هستند».

در نتیجه نمی توان در مورد دستمزد صحبت کرد، اما عنصر مبارزه طبقاتی، درجه سازمان یافتگی آگاهانه طبقه کارگر یا غیاب آن را از نظر دور داشت. دقیقاً همین مؤلفه است که رویکرد به مسأله افزایش حداقل دستمزد را از اساس تغییر می دهد.

### اختلاف دستمزدها و «حداقل دستمزد»

از آن جا که دستمزد، هزینه تولید «توان کار»، یعنی «نگه داری» و «آموزش» کارگر است، در نتیجه هرچه زمان مورد نیاز برای آموزش یک نوع کار خاص کم تر (یا بیش تر) باشد، هزینه تولید کارگر هم کم تر (یا بیش تر) خواهد بود.

مشاغل زیادی هستند که درجه معینی از مهارت، تجربه، تبحر، آموزش و غیره را می طلبند. از این نظر، زمان و کار صورت گرفته برای کسب این

مهارت، هزینه جایگزینی این کارگر و از این رو دستمزد را بالاتر می برد. مثلاً برقکار یا لوله کشی را می توان در نظر گرفت که باید دوره های کارآموزی و آموزش فنی و حرفه ای و غیره را طی کند.

اما در کنار این مشاغل، حرفه هایی هم هستند که به مهارت یا آموزش به خصوصی نیاز ندارند: «در شاخه هایی از صنعت که در آن کارگر نیاز چندانی به آموزش ندارد و صرف فیزیک و فعالیت جسمانی او کافی باشد، طبیعی است که هزینه تولید او منحصر به کالاهایی می شود که برای نگهداری او برای انجام کار لازم است. بنابراین قیمت کار او می تواند با محاسبه هزینه وسایل ضروری امرار معاش تعیین شود».

بنابراین هزینه تولید نیروی کار ساده، «هزینه ادامه حیات و تکثیر کارگر است» و این همان چیزی است که «حداقل دستمزد» نامیده می شود.

## مسئله «افزایش حداقل دستمزد» از زاویه مارکسیستی

وضعیت عینی زندگی کارگران، آن ها را وادار به واکنش و مبارزه برای افزایش دستمزد می کند. هرچند که در شرایط خاص ایران، این مبارزه در غیاب یک تشکل مستقل و به طور پراکنده صورت

می گیرد و به همین دلیل یا در نطفه خفه می شود یا دستاوردهای آن بسیار مقطعی و گذرا است. اما مسئله افزایش دستمزد، خود جزئی از مبارزه طبقاتی روزمره کارگران در نه فقط ایران، که تمام جهان است. در نتیجه روش مرسوم فعالین کارگری طی این سال ها مبنی بر تعیین یک رقم برای حداقل دستمزد- آن هم عموماً نه بر مبنای نیازهای طبقه کارگر، که بر مبنای میزان «واقع گرایی» رقم تعیین شده از منظر سرمایه داری- نه محصول مبارزه طبقاتی، که به جای آن است. چنین روشی جنبش از پایین برای تعیین تکلیف با این مسئله را به چانه زنی در بالا تبدیل می کند و خود به خود وارد فاز رفرمیستی می شود. در این حالت مسیر دشوار سازماندهی جنبش برای افزایش حداقل دستمزد، با راه میان بر تعیین یک رقم دور زده می شود. بدون آن که توضیح داده شود برای تعیین این رقم، کدام مبارزه از سوی کدام بخش طبقه کارگر صورت گرفته و چه سطحی از آگاهی به آن ها منتقل شده است. تحقق مطالبه افزایش حداقل دستمزد با فشار خود جنبش کارگری، تنها حالتی است که می تواند تجربه و اعتماد به نفس کافی را برای پیگیری سایر مطالبات به کارگران بدهد.

یک گرایش سوسیالیستی انقلابی، وضعیت عینی کارگران و سطح آگاهی آن ها را نقطه عزیمت خود می گیرد و مطالبه افزایش حداقل دستمزد را با سایر



تشکل‌ها و اتحادیه‌ها، سنتاً ظرفی بوده‌اند که می‌توانند کارگران منفرد یک بخش را به یک نیروی جمعی تبدیل کنند. به این ترتیب کارگران از موضع یک قدرت جمعی، در سطحی بالاتر برای چانه‌زنی بر سر دستمزد هستند. در نتیجه کارگران متشکل در اتحادیه‌ها سنتاً به دستمزدها و مزایای بیش‌تری نسبت به همکاران غیرمتشکل خود دسترسی داشته‌اند. به عنوان مثال گزارشی که «اداره آمار کار» آمریکا (آوریل ۲۰۱۳) منتشر کرد، نشان می‌داد که در سال ۲۰۱۱، متوسط دستمزد ساعتی کارگران اتحادیه‌ای، ۳٫۵۱ دلار بالاتر از همکاران غیر اتحادیه‌ای شان بوده است.

اخیراً در آلمان دولت سرمایه‌داری قوانینی را تصویب کرده است که به موجب آن برای افزایش دستمزد، باید «نصف + یک» از اعضای یک اتحادیه، برای خواست افزایش دستمزد امضا بزنند. یعنی اگر اتحادیه‌ای ۳ میلیون عضو داشته باشد، حتی برای یک افزایش ناچیز ۱ درصدی هم باید ۱ میلیون و ۵۰۱ هزار امضا از طریق نمایندگان اتحادیه روی میز کارفرما گذاشته شود تا تازه با این پشتوانه کارفرما آن را به رسمیت بشناسد!

البته چنین افزایش‌هایی موقتی هستند. در کوتاه مدت اتحادیه‌ها می‌توانند منجر به برخی رفرف‌ها شوند، اما واکنش طبقه سرمایه‌دار در بلندمدت

مطالباتی پیوند می‌زند که بتواند کارگران را از «جنگ نان و پنیر» به سطحی بالاتر از آگاهی سیاسی و طبقاتی انتقال دهد. در نتیجه هر یک از این مطالبات نه به طور انفرادی، بلکه در انسجام با هم در قالب یک برنامه معنادار خواهند بود و به علاوه تدوین این مطالبات نه از جنبه «امکان‌پذیری» یا «واقع‌گرایی» آن، بلکه از زاویه نیازهای عینی اکثریت کارگران، سطح آگاهی کنونی و پتانسیل رشد کارگران تدوین می‌شود. به طوری که خود کارگران با پیگیری یک مطالبه، با سرمایه‌داری درگیر شوند و ناگزیر گردند که برای تحقق مطالبه اولیه خود، از آن فراتر روند. تنها در این حالت است که مطالبه بهبود وضعیت معیشت طبقه کارگر به عنوان یک نیاز فوری، به طور مکانیکی از اهداف حداکثری (مثل لغو کار مزدی) جدا نمی‌شود. نه فقط این، بلکه خصلت برخی از مطالبات مکمل خواست افزایش حداقل دستمزد به گونه است که در چهارچوب سیستم سرمایه‌داری قابل تحقق نیست و تحقق آن عملاً به بعد از سرنگونی دولت سرمایه‌داری موکول می‌شود. اما ویژگی آن در این است که خود کارگران را به این سطح از آگاهی می‌رساند.

## تشکل مستقل کارگری

## افزایش دستمزد متناسب با تورم و بهره‌وری

با افزایش مداوم سطح عمومی قیمت‌ها یا تورم، قدرت خرید کاهش پیدا می‌کند. در نتیجه اگر رشد حداقل دستمزد از رشد تورم عقب بیفتد، نمی‌تواند قدرت خرید از دست رفته را جبران کند. به عنوان مثال سال ۱۹۳۸، در دوره زمامداری فرانکلین روزولت، حداقل دستمزد در آمریکا در سطح ۲۵ سنت (تقریباً ۳٫۴۵ دلار به پول امروز) تعیین شد. حداقل دستمزد واقعی (یعنی پس از تعدیل با تورم، بر حسب دلار سال ۲۰۱۴) در سال ۱۹۶۸ با رسیدن به ۸٫۶۷ دلار به اوج رسید و در سال ۲۰۰۹ به ۷٫۲۵ دلار رسید. اکنون کمپینی برای افزایش حداقل دستمزد ساعتی به ۱۵ دلار فعال است. اما از سال ۲۰۰۹، حداقل دستمزد تقریباً ۸٫۱ درصد از قدرت خرید خود را به دلیل تورم از دست داده است و حداقل دستمزد واقعی امروز بیش از ۱ دلار کمتر از آن چیزی است که ۴۷ سال پیش بود. حتی «مرکز پژوهش اقتصادی و سیاسی» (CEPR) تخمین می‌زند که با احتساب بهره‌وری کارگران، حداقل دستمزد در سال ۲۰۱۲ می‌بایست ۲۱٫۷۲ دلار می‌بود.

همین موضوع در مورد ایران یا هر کشور دیگری صدق می‌کند. حداقل دستمزد در ایران، باید

خواهد بود. دستمزدها و مزایای بالاتر و بهبود شرایط کار، هزینه کارگر را بالا می‌برد و این امر (به فرض ثبات سایر شرایط) از سودی می‌کاهد که حیات سرمایه‌دار وابسته به آن است. به همین علت است که سرمایه‌داری به جستجوی راه‌هایی برای کاهش دستمزدها و مزایا، تضعیف یا نابودی اتحادیه‌ها (و در مورد ایران جلوگیری از شکل‌گیری نطفه‌های آن) یا انتقال تولید به کشورهای با نیروی کار ارزان و فاقد قوانین حمایتی از کارگران برآمده است.

در ایران کارگران باید از این حق طبیعی و دمکراتیک برخوردار باشند که هر تشکل مطلوب و مدنظر خود را داشته باشند، هرچند سوسیالیست‌های انقلابی هر تشکلی را به عنوان ظرف مبارزه ضد سرمایه‌داری پیشنهاد نمی‌کنند. اما مطالبه تشکل مستقل کارگری، به عنوان مطالبه‌ای که با سطح آگاهی کارگران متناسب است و همان‌طور که تجربه یک دهه گذشته نشان داد کارگران را در عمل از این خواست صنفی، ناگزیر وارد فاز سیاسی می‌کند و منجر به افزایش سطح آگاهی آن‌ها می‌شود، به قوت خود باقی است. و تا جایی که موضوع به تعیین حداقل دستمزد برمی‌گردد، مطالبه تشکل مستقل کارگری (مستقل از دولت، کارفرما و حتی احزاب موجود به دلیل بی‌ارتباطی به جنبش کارگری) مستقیماً به آن پیوند می‌خورد.

متناسب با آهنگ تورم و همین طور بهره وری (سرانه تولید ناخالص داخلی واقعی) رشد کند. «صندوق بین المللی پول» در گزارشی درباره ایران (دسامبر ۲۰۱۵) اعلام کرد که بر مبنای داده های موجود از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۱ (یعنی پیش از تشدید تحریم های بین المللی)، بهره وری در ایران به طور قابل توجهی بهبود یافته است: «بهره وری نیروی کار ایران، بر حسب شاخص برابری قدرت خرید، از کم تر از ۲۰ درصد سطح امریکا در سال ۱۹۹۰ به تقریباً ۴۰ درصد در سال ۲۰۱۱ افزایش یافته است». در این گزارش ضمن بررسی نقش «سرمایه فیزیکی»، «سرمایه انسانی» و «بهره وری کل عوامل» (TFP)، آمده است که «تنها سرمایه انسانی بوده است که از ۱۹۹۰ به این سو، هر ساله به رشد بهره وری کار اضافه کرده است». پس این یکی دیگر از فاکتورهایی است که باید در افزایش حداقل دستمزد لحاظ شود. نه فقط این، بلکه افزایش بهره وری کار نشان می دهد که می توان از ساعات کار هفتگی بدون کسر دستمزد کاست، و در عوض کارگران بیکار را نیز شاغل کرد.

**معضل نبود آمار موثق؟ - باز کردن دفاتر حسابرسی و تشکیل کمیته های نظارتی مردمی**

پرسشی که مطرح می شود این است که برای افزایش حداقل دستمزد متناسب با تورم، به ارقام صحیحی نیاز است که دست کم در سرمایه داری بی در و پیکری مانند جمهوری اسلامی ایران نیست. و به علاوه اگر مقامات به اصطلاح «کارگری» رژیم بر مبنای نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، حداقل دستمزد را افزایش دادند، آیا مطالبه فوق را باید تحقق یافته دانست؟

در این بحث دو خطا نهفته است. خطای حاشیه ای این استدلال در این است که تلویحاً گمان می کند آمار رسمی بورژوازی به غیر از ایران در هر جای دیگری قابل اتکا است. تنها کافی است کمی از نزدیک بحث های پرتب و تاب حول افزایش حداقل دستمزد و واکنش تهاجمی شرکت ها و ایدئولوگ های سرمایه داری در کانادا، امریکا و غیره را نگاه کرد تا متوجه شد که در آن جا هم جنبش کارگری، به اجبار نهادهای مستقل خود را برای بررسی داده ها و محاسبات ایجاد می کند و نه آن که صحت داده ها و تحلیل های رسمی دولت را مفروض بگیرد. در سرمایه داری جمهوری اسلامی، این نیاز به مراتب مبرم تر می شود. مثلاً چندی پیش روزنامه شرق در چهارچوب درگیری های درونی جناح های اصولگرا و اصلاح طلب مقاله مبسوطی با عنوان «سوغاتی احمدی نژاد

برای ایران» منتشر کرد که به این ترتیب با گذشت یک دهه از روی کار آمدن احمدی نژاد، تنها جنبه هایی از عملکرد فاجعه بار دولت سرمایه داری ایران در این مقطع را آشکار می کرد. از جمله در مورد نرخ تورم اشاره می کند که «تورم در پایان سال ۸۴ یک قدم تا تک رقمی شدن فاصله داشت، اما ... در دولت دهم به ۴۵ درصد هم رسید. زمانی که تورم بالا رفت و نزدیک به ۵۰ درصد شد، بانک مرکزی به ریاست محمود بهمنی از انتشار آمار خودداری کرد».

و اما خطای اصلی استدلال بالا در این است که فراموش می شود طرح مسأله افزایش دستمزد متناسب با تورم با این هدف است که به موضوع بحث جنبش کارگری تبدیل شود. کارگر باید با این مسأله درگیر شود که تورم چیست؟ ریشه های آن در کجا نهفته است؟ چرا رخ می دهد و چگونه باید با آن مبارزه کرد؟ تنها در این حالت است که به سطح آگاهی کارگر اضافه می شود. برای ملموس بودن مسأله می توان اشاره ای کرد به کمپینی که چندی پیش با نام «نه به خودروی ایرانی» یا «خرید خودروی صفر ممنوع» به راه افتاد. در این جا مسأله قیمت های نجومی و بی قاعده خودروی داخلی و کیفیت و ایمنی بسیار پایین آن، به دغدغه بسیاری از مردم تبدیل شد. در شرایط نبود داده های موثق، حتی نویسنده ای طی ابتکار عملی

جالب تلاش کرد با گرفتن ردّ ارزش افزوده در فرایند ساخت خودرو تا محصول نهایی، قیمت واقعی آن را تخمین بزند که بلافاصله با واکنش هایی علیه آن از سوی رسانه های وابسته به جمهوری اسلامی رو به رو شد. مسأله تورم و افزایش متناسب حداقل دستمزد، باید در چنین سطحی به موضوع و دغدغه جنبش کارگری تبدیل شود و ذهن آن ها را درگیر کند.

به علاوه همان طور که در ابتدا اشاره شد، مطالبه ای نظیر افزایش حداقل دستمزد متناسب با تورم تنها در انسجام با سایر مطالبات است که می تواند خصلت انتقالی داشته باشد. در نتیجه این مطالبه، خود با دو مطالبه دیگر پیوند می خورد:

اول، ایجاد کمیته های مردمی (شامل تشکل های مستقل، گروه های مصرف کننده و غیره) برای نظارت بر قیمت ها، اجاره ها و محاسبه هزینه واقعی معیشت کارگران. و دوم، باز کردن دفاتر حسابرسی برای مشاهده هزینه های واقعی، سود، دستمزدها، پاداش مدیران و غیره.

تجربه اخیر اعتصاب کارگران «ایران خودرو» از این جهت بسیار مفید است. در جریان اعتصاب بیش از ۴۵ هزار کارگر کارخانه ایران خودرو از روز ۱۶ دی ماه سال پیش در اعتراض به میزان دستمزد، وضعیت قراردادهای و دیگر مسائل صنفی شان، فیش

حقوقی افشا شده یکی از مدیران ایران خودرو از سوی یکی از حسابداران که کپی آن در بین کارگران دست به دست شد، نشان می داد که این فرد مبلغ ۴۲ میلیون تومان حقوق در یک ماه دریافت کرده است. در نتیجه دولت می باید فوراً اسناد حساب های کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت ها را علناً در مطبوعات اعلام کند. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است، چه ترسی از علنی کردن این اسرار معاملاتی وجود دارد؟ و اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران به عنوان «اقلیت» حاکم از این اسرار معاملاتی آگاه باشند، چرا «اکثریت» جامعه، یعنی کارگران، گردانندگان اصلی تولید، از آن آگاه نباشند؟ باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، موجودی انبار، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل شود.

## واکنش سرمایه داری

به محض طرح مسأله افزایش حداقل دستمزد، این جدال به عرصه نظری و نبرد ایدئولوژیک نیز می رسد. در مقابل این مطالبه، عموماً سه استدلال

همیشگی از سوی ایدئولوگ های سرمایه داری تکرار می شود: اول؛ افزایش حداقل دستمزد و دستمزدها به طور اعم به بالا رفتن تورم منجر می شود. دوم؛ بنگاه ها، مؤسسات تولیدی، شرکت ها و صاحبان حرف و مشاغل کوچک و خرد توانایی پرداخت آن را ندارند. و سوم؛ نبود منابع مالی کافی.

## آیا افزایش حداقل دستمزد تورم زا است؟

قیمت هر کالایی حول ارزش واقعی آن در نوسان است، و ارزش هر کالا، معادل با مقدار متوسط کار اجتماعاً لازم برای تولید آن. سرمایه ثابت در قالب ماشین آلات، کارخانه ها، کالاهای و مواد خام و غیره، ارزش جدیدی تولید نمی کند. در عوض تنها کار زنده است که این قابلیت را دارد. در نتیجه این پرسش ساده، اما بسیار کلیدی مطرح می شود که: اگر کار خالق کل ارزش است، پس منشأ سود چیست؟ پاسخ این است که سود صرفاً از مابه التفاوت آن چه که کار تولید می کند و آن چه که در عمل بابتش پرداخت می شود، نشأت می گیرد. ارزشی که سرمایه دریافت می کند (ارزش اضافی) باید از کارگری سلب شود که آن را تولید می کند.

مارکس در جزوه «ارزش، قیمت و سود» توضیح می دهد که اگر ارزش مواد خام و سایر وسایل تولید صرف شده در تولید یک کالا (یعنی ارزشی معادل با کار مُرده موجود در آن کالا) را از ارزش کالای

تولید شده کسر کنیم، باقی مانده ارزش همان چیزی خواهد بود که کارگر در این فرایند اضافه کرده و «این ارزش معین... تنها منبعی است که هم کارگر و هم سرمایه دار باید هر یک سهم خود را از آن ببرند. تنها ارزشی که قرار است به دستمزد و سود تقسیم شود». سهمی که در قالب دستمزد و سود بین کارگر و سرمایه دار تقسیم می شود، متغیر و خود تابع مبارزه طبقاتی است؛ اما «واضح است که این نسبت های متغیر، خود ارزش {ایجاد شده} را تغییر نخواهند داد». از آن جا که سرمایه دار و کارگر باید این «ارزش محدود» را تقسیم کنند، «هرچه سهم یکی بیش تر باشد، سهم دیگری کم تر خواهد بود و بالعکس». به عبارت دیگر «اگر دستمزد تغییر کند، سود در جهتی مخالف تغییر خواهد کرد. اگر دستمزد کاهش یابد، سود افزایش خواهد یافت و اگر دستمزد افزایش یابد، سود کاهش خواهد یافت... اما همه این تغییرات اثری بر ارزش کالا نخواهد داشت. بنابراین افزایش عمومی دستمزدها به کاهش میزان عمومی سود منجر خواهد شد، اما اثری بر ارزش ها نخواهد داشت». بنابراین دستمزد بالاتر از سود خواهد کاست، نه این که بر قیمت ها تأثیر بگذارد (و منجر به تورم شود). مطالعات نظری و شواهد تجربی صورت گرفته درباره رابطه افزایش دستمزد (حداقل دستمزد) و تورم هم این گفته را تأیید می کند. به عنوان مثال

در چهارچوب بحث افزایش حداقل دستمزد در کانادا، «مرکز سیاست های بدیل کانادا» (CCPA) با انتشار گزارشی در اکتبر ۲۰۱۴ و بررسی تجربی اقتصاد کانادا در فاصله سال های ۱۹۸۳ تا ۲۰۱۲، به این نتیجه رسید که هیچ گونه رابطه مشخصی بین افزایش حداقل دستمزد و افزایش تورم یا بیکاری وجود ندارد. به همین ترتیب در استرالیا نیز افزایش حداقل دستمزد به ۱۵ و ۱۶ دلار در ساعت نه تورم و نه بیکاری در برداشت. برعکس شواهدی دال بر آن وجود دارد که دستمزد بالاتر و نابرابری کم تر، منجر به بیکاری پایین تر می شود.

استدلال های رایج درباره دستمزد و تورم، یک مخرج مشترک دارند و آن این است که توجه را از علل واقعی تورم منحرف می کنند. هرچند در این جا فرصت بررسی مقوله تورم در سرمایه داری و ریشه های آن نیست، اما آن چه در چهارچوب این بحث باید اشاره کرد این است که **چرا باید بر «فشارهای تورمی دستمزد» متمرکز بود، اما فراموش کرد که خود سود، بیش ترین فشار تورمی را دارد.** به این معنا که وقتی گروهی از سرمایه داران قیمت های خود را بالا می برند، سایر سرمایه دارانی که از محصولات آن ها به عنوان نهاده های خود استفاده می کنند نیز

تمایل به افزایش قیمت های خود دارند. کارگران ناگزیرند برای حفظ استانداردهای زندگی خود، دستمزدها را بالاتر ببرند. این افزایش ها در عوض از سود گروه اول سرمایه داران می کاهد، به طوری که نهایتاً به همان نقطه ای بازمی گردند که شروع کرده بودند. اقدامی که در مرحله اول به نفع آنان بود، دست آخر به خود آن ها نیز مانند دیگران ضربه می زند، در نتیجه بازهم آن ها را به بالا بردن قیمت ها به نفع سودآوری تشویق می کند و این مارپیچ ادامه دارد. این ولع برای سودآوری هرچند تنها عاملی نیست که قیمت ها را در این مارپیچ به بالا پرتاب می کند، اما در بحث های های رسمی بورژوازی حول تورم همیشه بی سر و صدا به کنار زده می شود. آن هم درست به این دلیل که منفعت طبقاتی سرمایه داری چنین ایجاب می کند.

## ناتوانی کسب و کارهای کوچک از پرداخت حداقل دستمزد؟

محور استدلال دوم علیه افزایش حداقل دستمزد، وضعیت بنگاه ها و کسب و کارهای کوچک و عدم توانایی آن ها به پرداخت این مبالغ است. همان طور که اشاره شد، افزایش حداقل دستمزد به بهای کاهش سود سرمایه است و ریشه این قبیل بحث ها در همین نکته نهفته است.

تمرکز بر مخصمه بنگاه های کوچک، در وهله نخست باعث نادیده گرفته شدن وضعیت حاد کارگران کم درآمد و فاقد حقوق قانونی مشغول به کار در این بخش می شود. **کارگر چه در یک بنگاه بزرگ شاغل باشد و چه در یک بنگاه کوچک، هزینه سرسام آور معیشت تفاوتی نمی کند.** بنابراین کارگران نیستند که باید بهای «وضعیت سخت» کارفرما را پرداخت کنند.

به علاوه در این جا سرمایه کلان، از این گونه مشاغل خرد (سرمایه های خرد) به عنوان سپر خود استفاده می کند. در واقعیت امر صدماتی که سرمایه کلان به این گونه بنگاه ها و مشاغل کوچک می زند به مراتب بیش از آن اثری است که گمان می رود افزایش حداقل دستمزد باید داشته باشد. فارغ از این که واحدهای تولیدی تا چه اندازه کوچک باشند، همه ملزم به پیروی از قواعد رقابت سرمایه داری هستند. این سیستم آن ها را وادار می کند که هزینه کار را به نفع سود و ادامه رقابت پایین بیاورند. بنابراین، این واحدها بین فشار سرمایه کلان از بالا و مبارزه کارگران برای بهبود شرایط بهتر از پایین، گیر افتاده اند. هرچند رقابت سرمایه داری خود این بخش ها را نابود می کند، اما چون این بخش در کوتاه مدت وابسته به کسب سود از طریق استثمار



بیش‌تر کارگر برای حفظ حیات است، در نتیجه به هیچ وجه متحد کارگران در برابر سرمایه کلان نیست.

به علاوه باید پرسید که مقصود از «کوچک» و «خرد» دقیقاً چیست؟ مسأله صرفاً «تعداد» کارکنان شاغل در یک واحد تولیدی نیست. در مقابل بهانه عدم توانایی پرداخت حداقل دستمزد تعیین شده، باید مطالبه بازرسی دفاتر حسابرسی واحد مورد نظر مطرح شود تا مقادیر حقیقی مخارج، درآمد و سود روشن شود. به علاوه دولت سرمایه داری که به بهانه حفظ واحدهای تولیدی کوچک در تقابل با افزایش حداقل دستمزد قرار می‌گیرد یا آن را متناسب با آمار و ارقام بی ربط خود افزایش می‌دهد، می‌تواند قوانینی را برای پرداخت سوبسید به این واحدها از طریق اخذ مالیات از سرمایه کلان تصویب کند. این در حالی است که بیش‌ترین فرار مالیاتی مربوط به همین سرمایه‌های کلان است. طبق برآورد «مرکز پژوهش‌های مجلس»، تنها در سال ۱۳۸۹، میزان فرار مالیاتی رقمی معادل با ۴,۳ هزار میلیارد تومان بوده است. میزان معافیت‌های مالیاتی صورت گرفته هم بخش جالب دیگر این گزارش است. بر اساس این تخمین‌ها، در سال ۱۳۸۹ میزان معافیت‌های مالیاتی (در سه بخش کشاورزی، مناطق خاص و اشخاص حقوقی غیردولتی) به رقمی معادل با ۱۹ هزار میلیارد تومان

می‌رسیده و در همین بخش سوم، نام آستان قدس رضوی هم به چشم می‌خورد.

### نبود منابع مالی؟

طی سال‌های گذشته، به دنبال هر اعتراض برای افزایش دستمزد یا حتی دریافت حقوق معوقه، دولت سرمایه داری ایران در مقام پاسخگویی، «رکود اقتصادی» و «تحریم» را مسبب اوضاع نابسامان معرفی و از کمبود منابع مالی برای تأمین این حداقل خواست کارگران صحبت کرده است. و خواسته‌های ابتدایی کارگران را «زیاده خواهی» می‌نامد؛ همه این‌ها در شرایطی است که ناگهان اخبار «گم شدن دکل نفتی» در دوره احمدی نژاد، یا گزارش رئیس سازمان بازرسی کل کشور از فساد مالی ۷۰۰ میلیارد تومانی با ارائه وام بانکی «غیرقانونی» به یک «فرد»، یا اقلام اختلاس‌های «بابک زنجانی»، به تیتیر اول تمام روزنامه‌ها و رسانه‌ها تبدیل می‌شود.

امروز در ایران به گفته عزت‌الله یوسفیان ملا، عضو ستاد «مبارزه با مفسد اقتصادی»، یک چهارم نقدینگی کل کشور در اختیار حدوداً ۶۰۰ نفر است که به رقم نجومی حدوداً ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد. طبق گزارش دیگری، هیئت مدیره بانک‌ها از ۱۲۰ میلیون تومان (بانک دی) تا ۹۹۰ میلیون تومان (بانک اقتصاد نوین) پاداش دریافت کرده

اند. سپاه پاسداران و نهادهای نظامی به خصوص در شرایط تحریم، سوده‌های نجومی از بازار سیاه داشته‌اند. یا مافیای آستان قدس رضوی تنها در یک قلم ۱۳ هزار هکتار از مساحت ۳۰ هزار هکتاری مشهد (یعنی ۴۳ درصد اراضی شهر) را در زمره موقوفات خود به ثبت رسانده است.

همین چند قلم از حجم بالای فساد سرمایه داری جمهوری اسلامی به تنهایی مضحک بودن ادعای نبود منابع مالی را نشان می‌دهد. منابع مالی به اندازه کافی هست، اما باید سلب شود و نه فقط به افزایش حداقل دستمزد کارگران، که به آموزش، بهداشت و درمان، و رفاه عمومی اختصاص پیدا کند.

این شدنی نیست، مگر با ملی سازی صنایع سنگین، بانک‌های بزرگ و شرکت‌های بزرگ تحت کنترل و مدیریت دمکراتیک کارگران.

### **سیاتل: تجربه کمپین افزایش حداقل دستمزد به ۱۵ دلار در ساعت**

با در نظر داشتن بحث افزایش حداقل دستمزد در ایران، تجربه اخیر جنبش «مبارزه برای ۱۵ دلار» در امریکا، و به خصوص در شهر «سیاتل» که به میدان نبرد برای افزایش حداقل دستمزد بدل شد، و انتقال این تجربیات به جنبش کارگری ایران

اهمیت پیدا می‌کند. این جنبش که تقریباً ۳ سال پیش با حرکت کارگران کم درآمد (به خصوص در بخش زنجیره غذایی و رستوران‌ها) و مداخله اتحادیه‌ها آغاز شد، با انتخاب خانم «کشما سوانت» (از اعضای «آلترناتیو سوسیالیستی») در شورای شهر سیاتل به اوج خود رسید. انتخاب «سوانت» با پلاتفرم افزایش حداقل دستمزد به ۱۵ دلار در ساعت، خود به تنهایی نشان داد که کارگران تا چه حد از وضع موجود ناراضی هستند و چه پتانسیل عظیمی برای اعتراض دارند. نهایتاً شهردار شهر (از حزب دمکرات امریکا) و شورای شهر لایحه‌ای را تصویب کردند که اسماً حداقل دستمزد را در سطح ۱۵ دلار در ساعت تعیین می‌کند (منتها تنها برای بخشی از کارگران)، و به تدریج تا سال ۲۰۱۷ به طور کامل اجرایی خواهد شد (در حالی که تورم چند سال گذشته مجدداً از قدرت خرید این رقم کاسته است). به علاوه این رفرم، با مجموعه‌ای از ضد رفرم‌ها همراه شد. از جمله این که تحقق این حداقل دستمزد در شرکت‌هایی با کم‌تر از ۵۰۰ نفر کارکن تا سال ۲۰۲۱ به طول خواهد انجامید!

بنابراین با کمال تأسف «سوانت» با دو اقدام خود زمینه را برای اعطای این امتیازات مهیا کرد: اول، او به کمیته مشاوره شهردار حول مسأله حداقل دستمزد پیوست که متشکل از نمایندگان

کارفرمایان و کارگران می شود. و به این ترتیب سوانت به این توهم دامن زد که گویی می توان از طریق مذاکره در بالا و سازش میان کارفرما-کارگر به توافق رسید و نه مبارزه طبقاتی. و ثانیاً سوانت خود طرح اعمال تدریجی دستمزد ۱۵ دلار در ساعت را به کارفرمایانی با کم تر از ۲۵۰ کارگر و همین طور سازمان های به اصطلاح «غیرانتفاعی» (که اکثراً شرکت های عظیم با مدیران پردرآمد و کارگران کم درآمد هستند) پیشنهاد داد. در نتیجه درست زمانی که به بیشترین وحدت در جنبش کارگری نیاز بود، طبقه کارگر متفرق شد.

همین تجربه مهم نشان داد که چرا طرح مطالبه افزایش حداقل دستمزد بدون یک چشم انداز روشن و ملزومات آن، می تواند به راحتی یک جنبش نقداً شکل گرفته را خنثی و به خود بورژوازی واگذار کند.

### جمع بندی

این که «رهایی طبقه کارگر، امر خود کارگران است»، یک اصل به ظاهر ساده، اما در واقعیت امر بسیار تعیین کننده و عمیق است که متأسفانه بارها در تاریخ جنبش چپ ایران و جهان به صرفاً یک عبارت کلیشه ای یا تهییجی برای تزئین مباحث تئوریک تبدیل شده است. نقض این اصل، می تواند به شکل های مختلفی نمود پیدا کند؛ از چریکیسم، به معنی مبارزه قهرمانانه یک عده کوچک به جای

طبقه کارگر گرفته، تا شکل های خفیف تری مثل تعیین یک رقم برای حداقل دستمزد و فیصله دادن به مسأله تا سال دیگر. اما فصل مشترک همه این برداشت ها، در این است که اصولاً جایگاهی برای خود جنبش کارگری در نظر نمی گیرد و به همین علت هیچ درجه ای از آگاهی را به جنبش منتقل نمی کند. مسأله افزایش دستمزد، وجهی از مبارزه طبقاتی و تحقق آن محصول این مبارزه است. در نتیجه افزایش حداقل دستمزد، نه موضوع چانه زنی از بالا، که موضوع جنبش از پایین است و بدون دخالت از طرف خود کارگران، اصولاً محتوای طبقاتی اش را از دست می دهد و بیش تر رنگ و بوی خیرخواهی پیدا می کند. در حالی که ساده ترین کار دور زدن این مبارزه و صرفاً تمرکز روی تعیین یک رقم برای چانه زنی است. در نتیجه مهم ترین مسأله، دخالت دادن کارگران، به جای نگاه قیّم مآبانه از بالا است. این که حداقل دستمزد باید افزایش پیدا کند، مسأله ای است که هر کارگر بنا به تجربه روزانه زندگی خود می داند و اصولاً نیازمند توضیح نیست. بنابراین گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری، این سطح از آگاهی و وضعیت عینی کارگران را نقطه عزیمت خود قرار می دهد و مطالباتی را در پیوند با خواست افزایش حداقل دستمزد مطرح می کند که بتواند کارگران را حول خود بسیج کند و به سطحی بالاتر از آگاهی

## پیش به سوی مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر



امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگر، می‌رویم که از یک سو رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، به دلیل بحران‌های داخلی و فشار تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی، نهایتاً به روند توافقات رسمی با غرب، یعنی به اصطلاح «دشمن» سابق خود شدت بخشیده، و ضمن تلاش برای نهایی کردن «توافق لوزان» در تیرماه سال جاری، در حال حاضر به صراحت از خواست همکاری در حوزه‌هایی «فراتر از مسأله هسته‌ای» صحبت می‌کند؛ معنای همکاری فراتر زمانی روشن می‌شود که می‌بینیم جمهوری اسلامی

ارتقا دهد. مطالبات نظیر افزایش حداقل دستمزد متناسب با تورم و بهره‌وری، باز شدن دفاتر حسابرسی، ایجاد کمیته‌های نظارت بر قیمت‌ها و هزینه‌ها، سلب منابع مالی هنگفتی که روزانه تلف می‌شوند، تشکل مستقل کارگری و غیره، در انسجام با یک دیگر یک برنامه را شکل می‌دهند و این برنامه قدم‌های بعدی پس از طرح مطالبه افزایش حداقل دستمزد را روشن می‌کند. از این پس، وظیفه تبلیغ این برنامه در بین پایه‌های کارگری به شکل‌های مختلف از جمله توزیع بولتن‌های کارگری و تشویق کارگران به بحث و سازماندهی حول این برنامه، به وظیفه عملی پیشروان سوسیالیست جنبش کارگری تبدیل می‌شود و ناگفته پیداست که این عمل خود چه درجه بالایی از حوصله، صرف وقت و انرژی را می‌طلبد. منتها این مسیر بلند، ایمن‌ترین و صحیح‌راه برای دخالت دادن جنبش کارگری و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و طبقاتی آن است.

۵ فروردین ۱۳۹۵

عملاً مشغول همکاری با امریکا در منطقه و سهم-  
خواهی های خود است. از سوی دیگر نیز طی دو  
سال گذشته شاهد صعود نسبتاً بی سابقه موج  
اعتراضات و اعتصابات کارگری در سرتاسر ایران  
بوده ایم. شکست جاه طلبی هایی هسته ای  
جمهوری اسلامی و پیامدهای سنگین تحریم بر  
زندگی کارگران و اقشار وسیعی از ایران روشن  
است. سرمایه داری ایران، تا به الآن این فرصت را  
داشت که وضعیت حاد کارگران را در پشت بهانه  
«تحریم» پنهان و هرگونه اعتراضی را با عذر  
«تقویت دشمن» به شدیدترین شکل سرکوب کند؛  
در آینده با رفع این بهانه هم روش هایی دیگری  
برای توجیه سرکوب خواهد یافت.

در شرایط وخیم زندگی کارگران، نخستین سؤالی  
که باید مطرح کرد این است که چه کسی مسئول  
و مسبب اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت  
روشن است: کارگران! تا جایی که احمد جنتی با  
وقاحت اعلام کرده بود «چه اشکالی دارد حتی اگر  
شرایط بدتر شود ما روزی یک وعده غذا بخوریم».  
اما، در مقابل، طبقه کارگر پاسخ خود را دارد و در  
جهت تحقق آن مبارزه می کند. برای ما، این خود  
نظام پوسیده سرمایه داری است که مسئول اصلی  
چنین مصیبت هایی به شمار می رود. بنابراین  
برخی رئوس خواسته های کارگران برای مقابله با  
چنین شرایطی، این گونه است:

۱- در مقابل خواست ابتدایی کارگران برای رفع  
مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی  
صرفاً «تحریم های اقتصادی» را مسبب اوضاع  
نابسامان معرفی کرده و گفته اند که این وضعیت  
جوابگوی مطالبات کارگران نیست اگر در گذشته  
«صبر انقلابی» و «همت مضاعف» را به کارگران  
توصیه می کردند، این بار در بحبوحه توافقات با  
غرب شعار «همدلی» می دهند! در شرایطی می  
گویند که کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی»  
شوند، نیاز به «نقدینگی» است، کارخانه ها زیان ده  
هستند و به اجبار باید تعطیل شوند، پاسخ کارگران  
به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: «اگر  
اوضاع وخیم است، بگذارید حساب دخل و خرج را  
ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم،  
دفاتر حسابرسی را باز کنید! چرا این حساب ها باید  
جزء اسرار باشند؟» تنها با باز شدن دفاتر حسابرسی  
است که حجم بالای رشوه، حیف و میل، امتیازات،  
پاداش های مدیران، وام های مخفی و پول شویی  
مشخص می شود. دولت می باید فوراً اسناد حساب  
های کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و  
ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در  
مطبوعات اعلام کند. اگر درست است که اوضاع  
اقتصادی نابسامان است، چه ترسی از علنی کردن  
این اسرار معاملاتی وجود دارد؟ و اگر قرار است که  
سرمایه داران و سهام داران به عنوان «اقلیت»

حاکم از این اسرار معاملاتی آگاه باشند، چرا «اکثریت» جامعه، یعنی ما کارگران، گردانندگان اصلی تولید، از آن آگاه نباشیم؟ باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته‌هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه‌گذاری‌های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد.

۲- در جامعه سرمایه‌داری حق کار و برخورداری از شغل، ابتدایی‌ترین حق کارگران است. طبق آمارهای رسمی دولت، نرخ بیکاری در پاییز سال گذشته، به رقم خوش‌بینانه ۱۰.۵ درصد می‌رسیده و استان‌هایی مانند کرمانشاه، لرستان و مازندران در صدر جدول بیکاری بوده‌اند. دولت سرمایه‌داری موظف است که برای کلیه کسانی که نیاز به اشتغال دارند، کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. بیکارسازی و یا اخراج بی‌رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری عملی است غیرقانونی. اما، در «قانون کار» رژیم، دست‌میدران برای اخراج و بیکارسازی کارگران باز گذاشته شده است.

الف) اگر نظام سرمایه‌داری قادر به تأمین شغل برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی‌

باشد، وظیفه دولت تأمین معاش و زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه‌داران، دولت باید به کلیه بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند. تنها یک جزء کوچک از ارقام نجومی «اختلاس» شده می‌توانست این مشکل را حل کند. چرا نباید با کاستن از بودجه عظیم دفاعی - وزارت دفاع، ارتش، سپاه و بسیج و غیره که امسال بیش از ۳۰ درصد افزایش داشته - این مبالغ را به رفع این نیازهای حیاتی اختصاص داد؟

ب) حداکثر ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و پنج هفته مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه کارگران توسط دولت تضمین گردد. ۴۴ ساعت کار هفتگی مفید در «قانون کار» باید فوراً لغو گردد.

ج) تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه‌داری قادر به نگهداری کلیه نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند. کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

د) تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه‌داران را پرتر کند، کم است.



زحمتکشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این‌ها دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات‌های تصاعدی از شرکت‌های بزرگ و تجار کلان و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه‌های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای جامعه بر آورده می‌شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می‌شود.

ه) باید برای کلیه کارگران حداقل دستمزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار از ابتدای سال ۹۴، رقم ۷۲۷ هزار تومان تعیین شده است. این درحالی است که طبق آمار بانک مرکزی و مرکز آمار، خط فقر بین دو تا سه برابر رقم مذکور است. افزایش دستمزد سال قبل تنها ۲۵ درصد بود، درحالی که نرخ تورم «رسمی» به ۳۶ درصد می‌رسد. امسال دستمزدها تنها ۱۷ درصد افزایش یافت، و دولت با یک تردستی نرخ تورم را تقریباً ۱۵ درصد اعلام کرد تا وانمود کند که افزایش دستمزد حتی بالاتر از نرخ تورم بوده است! حداقل دستمزد باید متناسب با نرخ تورم واقعی افزایش یابد.

و) دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه‌ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن

بایستی به عنوان یک جرم قابل تعقیب قضایی تلقی گردد و خسارت ناشی از آن به عنوان غرامت به کارگران پرداخت شود.

ز) کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می‌گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده‌ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد، اعمال گردد.

۳- الغای قراردادهای موقت و سفید امضا، اجرای فوری بیمه تمامی کارگران ساختمانی، برجیده شدن شرکت‌های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم و دسته جمعی، تأمین امنیت و ثبات شغلی کارگران و رعایت بالاترین استاندارد‌های بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار و زندگی باید در دستور کار دولت و کارفرمایان قرار بگیرد.

۴- اصلاحات صورت گرفته در قانون کار برای اعمال فشار بیشتر به کارگران است. هر گونه تغییر در قانون کار، بیمه کارگران و چگونگی محاسبه تعیین حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی باید با دخالت مستقیم نمایندگان منتخب کارگران صورت بگیرد. به علاوه «اعتصاب» و اعتراض و آزادی بیان حق مسلم کارگران است و باید به رسمیت شناخته شود. در برابر «خانه کارگر»، «شوراهای اسلامی کار» و سایر نهادهای دست ساخت رژیم



و مدافع کارفرمایان و سرمایه داران، کارگران باید «تشکل مستقل» (مستقل از دولت و کارفرما) را برای تصمیم گیری در امور خود داشته باشند.

۵- کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی شئونات زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی ضروری است.

۶- جمهوری اسلامی ایران، از زیر بار پذیرش مسئولیت شکست های خود طفره می رود و این گونه است که موج بیکاری را هم نتیجه حضور کارگران مهاجر در ایران معرفی می کند. این یک دروغ بی شرمانه است. در تمامی سال های گذشته، دشوارترین و غیرانسانی ترین کارها به دست همین نیروی کار ارزان مهاجر انجام شده و اکنون که تمام استفاده ها از آن ها صورت گرفته، آن ها را مسبب «اشباع بازار کار بومی» معرفی می کنند. ما بخشی از طبقه جهانی کارگر هستیم و اخراج کارگران مهاجر را به بهانه نژاد، قومیت، مذهب، جنسیت و مرز جغرافیایی متفاوت محکوم می کنیم. دشمن مشترک ما، خود دولت های سرمایه داری هستند.

۷- کار کودکان پدیده ای غیر انسانی و از تبعات نظام سرمایه است و باید ممنوع اعلام شود. کودکان باید از محیطی امن و سرشار از نشاط و

شادی و امنیت و امکانات آموزشی - رفاهی و بهداشتی برخوردار باشند.

۸- تبعیض در اشتغال زنان (در زمینه استخدام، دستمزد، تفکیک جنسیتی در محیط کار و نظایر آن) باید ملغا شود. در ارتباط با زنان کارگر، ما خواهان دستمزد برابر با مردان در ازای کار برابر هستیم. با سیاست هایی ارتجاعی نظیر «دورکاری» (تله ورکینگ) که زنان را از اجتماع و محیط کار به کنج خانه ها می فرستد و مانع رشد آگاهی و مبارزات جمعی آنان می گردد، باید مقابله کرد. با هرگونه سوء رفتار و آزار لفظی و فیزیکی، چه از سوی کارفرما و چه حتی برخی کارکنان مرد در محیط های کار (مانند تولیدی های پوشاک، شرکت های خدماتی، تاکسیرانی و غیره)، باید به طور جدی و قاطعانه برخورد شود؛ حق مرخصی زایمان برای زنان، همراه با حقوق کامل و احتساب آن در حق سنوات، باید اجرا گردد. با هرگونه اخراج به دلیل بارداری یا «شروط» کارفرما مبنی بر عدم بارداری باید برخورد قانونی شود. روند تحمیلی برخی مشاغل عموماً خدماتی که زنان را برخلاف میل خود به شکل ابزاری به نوعی خاص از رفتار و پوشش برای جلب مشتری وادار می کنند، توهین آمیز بوده و باید متوقف شود.

۹- جمهوری اسلامی و سرمایه داری غرب، به شکل تاکتیکی مشغول همکاری در منطقه هستند، و اخیراً نیز سرمایه داری ایران مشغول سهم‌خواهی در یمن در مقابل دیگر رقبای منطقه ای خود است. کارگران ضمن حفظ جبههٔ سوم و مستقل خود علیه هر یک از طرفین تنازعات درون منطقه، مخالف جنگ افزوی ها هستند.

۱۰- جنبش های اعتراضی اجتماعی موجود بخشی از مبارزات طبقاتی کارگران هستند. ما پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های دانشجویی، زنان و به خصوص معلمان (که ضمن اعتراضات سراسری در اسفندماه سال گذشته و فروردین امسال، فراخوان به اعتراض در روز ۱۷ اردیبهشت داده اند) اعلام و دستگیری و محاکمهٔ فعالین آن ها را قویاً محکوم می نماییم. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید شرط تمامی فعالین کارگری زندانی (مانند بهنام ابراهیم زاده از کمیتهٔ پیگیری ایجاد تشکل های کارگری، رضا شهبابی از سندیکای شرکت واحد، شاهرخ زمانی از سندیکای نقاشان ساختمان، رسول بدایعی عضو هیات مدیره کانون صنفی معلمان ایران و غیره) و سایر زندانیان سیاسی هستیم. ما خواهان لغو تمامی احکام صادره (مانند «شلاق» و حبس تعلیقی) علیه فعالین کارگری هستیم. به علاوه هر گونه اعدام و سنگسار به هر بهانه ای محکوم است،

چون ریشهٔ تمام جرایم و ناهنجاری ها در مناسبات سرمایه داری نهفته است.

۱۱- در شرایط سرکوب گسترده و ضعف تشکل های کارگری موجود، فعالین کارگری با گرایش های مختلف می توانند حول موضوعات مشترک و مورد توافق خود (مانند برگزاری مراسم اول ماه مه) دست به «اتحاد عمل» گسترده بزنند و نیرو و امکانات خود را به طور جمعی و به شکل دمکراتیک به کار بندند.

۱۲- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد.

**کمیته اقدام کارگری، کانون کارگران  
متحد ایران، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۴**

## جمع‌بندی از اول ماه مه سال ۹۴ در ایران

علیرضا بیانی

### مقدمه:

اول ماه مه امسال وضعیت ناهمگونی داشت. از یک‌سو موج دستگیری فعالین کارگری آغاز شد و از سوی دیگر خانه کارگر پس از ۸ سال دوباره فراخوان تجمع و راهپیمایی داده بود، و به موازات این، تعداد قابل توجهی قطعنامه صادره شده، و در مواردی اجرای مراسم مستقل اول ماه مه، تکمیل کننده ایام روز جهانی کارگر بود. اما اول ماه مه امسال درس‌ها و نتایجی برای جنبش کارگری داشت که در ادامه سعی می‌کنیم به آن‌ها بپردازیم و مهم‌ترین نکات آن را برجسته کنیم.

### چرا خانه کارگر پس از ۸ سال دوباره فراخوان به راهپیمایی داد؟

دو پاسخ به این سؤال ارائه می‌شود. اول؛ با روی کار آمدن حسن روحانی، جناح اصلاح طلبان تقویت شد و خانه کارگر وابسته به این جناح موقعیت مناسبی دید تا بتواند پس از ۸ سال دوباره تدارک راهپیمایی و هفته کارگر را ببیند. این یک پاسخ ژورنالیستی و ضعیف است. اما پاسخ دوم که از متن یک تحلیل از شرایط مشخص کنونی در ایران استنتاج می‌شود، با سایر اجزای تحولات کنونی دارای انسجام و تعادل است، و به شرح زیر است.

اول ماه مه امسال مصادف شده بود با به سرانجام رسیدن مذاکرات هسته‌ای و توافقات جمهوری اسلامی با دول غربی. ظاهر این توافقات، موضوعات هسته‌ای بود، اما واقعیت سببی از توافقات بود که مسأله هسته‌ای فقط یکی از موضوعاتی بود که محتوی سبد را تکمیل می‌کرد. از خصوصیات مهم نظامات سرمایه‌داری، از جمله می‌توان به دیپلماسی پنهان و پشت پرده آن اشاره کرد. کافی است مذاکره و توافقات پنهانی بین یک حکومت یا حتی جریان سیاسی صورت بگیرد تا به سادگی بتوان آن را در ردیف طیف سرمایه‌داری ارزیابی کرد. بنابراین برای مطلع شدن از محتوای توافقات، به جای صدور قطعنامه‌ها باید از عملکرد بعدی طرفین توافق فهمید، و نه با مشاهده مستقیم، بدون پرده و همزمان خود مذاکرات.

افزایش موج اعدام‌ها پس از توافقات هسته‌ای یک جنبه قابل پیش‌بینی، و در گذشته نیز صورت گرفته بود. رژیم جمهوری اسلامی به موازات عقب نشینی از امتیازاتش در مقابل کشورهای غربی، فشار داخلی را افزایش می‌دهد تا مبادا این عقب نشینی موجب پیشروی جنبش‌های اجتماعی داخلی گردد. ایجاد رعب و وحشت، حتی اگر شده با سگ‌کشی، تنها تاکتیک حکومت سرمایه‌داری ایران پس از تحمل شکست‌های سیاست خارجی اش بوده و هنوز هم هست. در مذاکرات اخیر اگر طرف حکومت جمهوری اسلامی امتیازی کسب

یا اگر نهاد دیگری چنین ادعایی داشته باشد، باید مورد تأیید خانه کارگر و به نوعی ادغام شده در آن باشد. این که آی ال او این را بپذیرد، و یا با دور زدن خانه کارگر در تلاش برای شکل دادن نهادی زرد از بالا و با همکاری گرایش های رفرمیستی باشد، موضوع دیگری است. اما آن چه مسلم است این است که خانه کارگر تحمل هیچ نهاد موازی را ندارد، حتی اگر دولت مطبوعش توافق شکل گیری نهادی زرد و از بالا، بدون دخالت خانه کارگر با آی ال او کرده باشد.

در نتیجه امسال خانه کارگر پس از آن که خیالش راحت شده بود که فعالین مستقل دستگیر شده و یا بعضاً خود مایل به شرکت در مراسم خانه کارگر نیستند، فقط این برایش باقی مانده بود که با خود بدنه کارگری چه کند که کنترل و ابتکار عمل را با شدت واکنش های عصیان زده آن ها از دست ندهد. تنها تاکتیکی که به عقل حسن صادقی و همپالکی های اش می رسید همان تاکتیک گذشته یعنی پراکنده کردن جمعیت با دادن آدرس های مختلف غلط، و گلچین کردن عده ای از کارگران تحت تسلط خود، و پر کردن جمعیت با عده زیادی از جوانان زن و مرد که در رشته های تحصیلی کار و دانش مشغول تحصیل هستند بود. سبک کار ایشان در این مورد این است که آن روز را نمره ترم به حساب آورده و کارت های دانشجویی را از ایشان گرفته و در پایان مراسم به آن ها پس می دهند.

کرده باشد، اتفاقاً این امتیاز است که سرکوب های داخلی اش به زیر ذره بین طرف مقابل نرود؛ و چنین نیز نخواهد شد وقتی که این حکومت «عاقل» و حرف شنو شده باشد، سهل است که در زمینه سرکوب های داخلی تسهیلاتی نیز دریافت خواهد کرد. اما این همه دلیل موج دستگیری ها در آستانه اول ماه مه نبود، دلیل اصلی آن حضور نماینده سازمان جهانی کار (آی ال او) در ایران، همزمان با ایام اول ماه مه بود - که این هم اصلاً تصادفی نیست - و خانه کارگر با تمام امکاناتش سعی کرد تا خود را تنها نماینده «لایق» طبقه کارگر ایران جلوه دهد. پر واضح است که در این شرایط به هیچ نهاد مستقل کارگری اجازه برگزاری مراسم نخواهند داد، اما چه باید می کردند با حضور فعالین همان نهادها در مراسم خانه کارگر که نشان داده بودند در چند مراسم اخیر می توانند وارد کارزار شده و با اتکا به بدنه کارگری شرکت کننده در مراسم، ابتکار عمل را به دست بگیرند. شخصاً تجربه ای از نزدیک در چند مراسم اول ماه مه تا پیش از این دوره هشت ساله را داشتم و به خوبی می دیدم که چگونه ابتکار عمل از دست رهبری خانه کارگر، حتی توسط خود بدنه کارگری گلچین شده برای شرکت در مراسم، خارج می شود. امسال خانه کارگر باید مراسمی اجرا می کرد که به نماینده آی ال او نشان دهد فقط خودشان هستند که می توانند نماینده دوره آتی طبقه کارگر ایران باشند؛ و

رفیقی که در مراسم امسال درمورد سردادن شعار «کارگر زندانی آزاد باید گردد» با یکی از آن‌ها صحبت می‌کرد، متوجه شده بود که او حتی نمی‌داند «فعال‌کاری» یا زندانی کارگر یعنی چه! پر واضح است که اگر به دست آن‌ها هر پلاکاردی داده شود، بدون هیچ سؤالی آن را حمل خواهند کرد. هرچند که مشاهدات عینی نشان می‌داد که آن‌ها حتی در همین سطح هم علاقه چندانی به این شعارها ندارند و بعضاً شعارهای حامی خامنه‌ای یا توافقات هسته‌ای را دست می‌انداخته‌اند، یا مایل به «دور زدن» مراسم برای رفتن به هر جای دیگری بوده‌اند، و یا حتی شعاری را که به «تشکر، تشکر» ختم می‌شد، «تشکر، تشکر» می‌گفتند. شعارهای نژاد پرستانه علیه عزیزان رنج کشیده افغان نیز عمدتاً در دست بخش دست‌چین شده از شرکت‌کنندگان در مراسم بود.

خانه کارگر با دادن آدرس‌های مختلف و اشتباه- دقیقاً مانند چند مراسم ماقبل از ۸ سال پیش- بیشترین کارگران یا افراد مستقل را گمراه کرده و آن‌ها را از مسیر اصلی راهپیمایی دور کرده بود؛ در عین حال تعداد گلچین شده را با اتوبوس و مینی بوس از هرسو و شهرستان‌های مختلف به میدان فلسطین آورده که تا محل نماز جمعه که فاصله چندانی هم ندارد برایش راهپیمایی کنند. بدیهی است که در این فاصله کوتاه و با این جمعیت با دقت انتخاب شده، از بروز خشم کارگرانی که حتی به

دعوت خود خانه کارگر وارد راهپیمایی می‌شوند، در امان خواهد بود. در سال ۸۴ فقط یک قلم، کارگرانی که از ساوجبلاغ به مراسم خانه کارگر- که آن را به عنوان کنگره خود نیز جا زده بود- شرکت کرده بودند، با چنان شعارهای ضد سرمایه داری و چنان خشمی کل جمعیت کارگری ۱۲ هزار نفره را تحت تاثیر قرار دادند که رفسنجانی- به عنوان فردی که قرار بود در مراسم سخنرانی کند، اما رسماً اعلام نشده بود و فقط از نوشته‌های بر در و دیوار مشخص بود که او در سالن حضور دارد- بدون سخنرانی و تلبیغات انتخاباتی از در پشت پا به فرار گذاشته بود. در سال ۸۵ در مراسم خانه کارگر، مقابل «لانه جاسوسی»، حسن صادقی از نیمه‌های برنامه به بعد پشت بلندگو با التماس از نیروی انتظامی می‌خواست تا جمعیت را متفرق کنند. اما امسال نیروی انتظامی به طور نامحسوس و نامرئی حضور داشت و فقط تعداد اندکی با ژست مراقبت و نظم دادن به مسیر ترافیک حضور داشتند، که تعداد آن‌ها بیش از نیروهای همیشگی برای حفظ نظم منطقه برای نماز جمعه نبود. جوانان دختر و پسر شیک پوش و بدون پوشش اسلامی و همچنین شعارهای ضد افغان، در واقع مراسم روز کارگر حسن صادقی را به کارناوال تبدیل کرده بودند. اما در این میان، به هر ترتیب جای فعالین کارگری خالی بود و این درست همان چیزی بود که خانه کارگر می‌خواست، و می‌دانست درست در چنین

خلایی قادر خواهد بود تا مشکلات فقر و بحران سرمایه داری را بگذارد بر دوش کارگران افغان که ستم و استثمار ماورای تصور را تحمل می کنند.

یقیناً با حضور فعالین کارگری که نه توانستند به طور جداگانه مراسم گسترده ای برگزار کنند و نه در این مراسم جهت گرفتن ابتکار عمل به دست خود، و محور کردن شعارهای اساسی مانند «کارگر زندانی آزاد باید گردد» شرکت کردند، خانه کارگر در اول ماه مه سال ۹۴ یکه تاز میدان شد.

## تحریم یا شرکت مستقل در مراسم دولتی اول ماه مه:

نظر به این که دخالتگری در چنین مراسمی از قبل هم موضوع بحث بوده و نظرات یک دست و همسویی در این مورد وجود ندارد، لازم است این موضوع، رو به جنبش طرح و پیرامون آن بحثی باز شود، باشد که این گونه مباحث مابه ازایی در میان فعالین و جنبش کارگری داشته باشد.

## سه نظر متفاوت در این خصوص:

در این مورد سه نظر متعلق به سه طیف متفاوت وجود دارد.

اول؛ طیف گرایش هایی که شرکت و دخالتگری در هر مراسم یا نهاد کارگری **حکومتی** را یک بار برای همیشه نفی کرده و خود را از این موارد دور نگاه می دارد. آن ها که اغلب از طیف ماکسیمالیست و

فرقه گرا هستند، هدفی به نام «ضد سرمایه داری» برای خود تعریف می کنند، بدون این که هرگز معلوم کنند خصلت و ویژگی های آن چیست، و از کدام سطح قبلی به این سطح تکامل کرده، و نقش دخالتگری خود در این فراشد چیست. آیا ممکن است کارگران به دلیل کارگر بودنشان، ناگهان پس از کارگر شدن وارد فاز مبارزه ضد سرمایه داری شوند! توضیح این گرایش و کلاً طیف فعالین فرقه گرا در این باره بسیار کلی و عام است. آن ها دولت را نماینده سرمایه داری می دانند و نهادهای دولتی را نیز کارگزار سیاست های دولت دانسته و بلافاصله نتیجه می گیرند نباید در مراسم آن ها شرکت کرد.

دوم؛ طیف گرایش هایی که به طور کامل بر عکس نظر اول، یک بخش از آن ها نقطه عزیمت در دخالتگری خود را نه دولت یا نهاد وابسته به آن، که حضور کارگران به عنوان پایه های این نهادها می داند. فرق اصلی بین دو گرایش فوق ظاهراً در شرکت یا عدم شرکت در چنین مراسم یا نهادهای کارگری است، اما این دو گرایش در آن نقطه ای به هم می رسند که یکی به دلیل بی اعتنائی به دخالت در پایه های کارگری که دولت بر آن ها تسلط دارد، بی عملی خود را منعکس می کند، و دیگری با دخالت گری بدون سازماندهی مستقل خود و بدون اهداف و برنامه روشن، ناخواسته به دنباله روی از مراسم و نهادهای وابسته به دولت

قرار می‌گیرد. هر دوی این مواضع، بی‌تأثیر و خنثی خواهد بود، گیریم یکی از سر بی‌عملی و دیگری از سر عمل‌گرایی صرف و بدون نقشه. بخش دوم این طیف نیز رفرمیست‌ها هستند که تنها زمانی تمایزشان با خط و خطوط برگزارکنندگان متمایز می‌شود که خود بگویند رفرمیست هستند، در غیر این صورت در ماهیت تفاوت مشاهده نخواهد شد.

سوم؛ گرایش‌هایی که حوزه فعالیت خود را هر جا که بدنه و پایه کارگری وجود داشته باشد می‌داند، صرف نظر از این که آن‌ها تحت تسلط دولت یا غیره باشند. با این فرق که از شرکت کردن در چنین مراسمی، علاوه بر تأثیرگذاری بر روی بدنه کارگری شرکت‌کننده، ناچار می‌شود خود را نیز سازماندهی کند. به عبارت دیگر، ضرورت شرکت در مراسم یا نهادهایی با پایه‌های کارگری، مستقیماً وابسته به ضرورت به سازماندهی نیروی شرکت‌کننده، یا در تشکیلات منضبط خود و هسته‌های مخفی کارگری، و یا در یک اتحاد عمل است. بدون سازماندهی خود، و یا سازمان دادن به اتحاد عمل، شرکت در این مراسم یا نهادهایی با پایه کارگری، تأثیر معکوس نیز خواهد داشت و در ادامه خود نیروی مستقل شرکت‌کننده را به بخشی از همان بدنه تبدیل می‌کند. بنابراین شرکت مستقل در این نوع مراسم، به دو منظور موازی صورت می‌گیرد. الف؛ دلیل و زمینه‌ای برای سازماندهی خود

در یک تشکیلات اخص و منضبط انقلابی، و یا در یک اتحاد عمل. ب؛ شرکت با برنامه و با هدف جهت تأثیرگذاری بر بخش‌هایی از کارگران که یا به نهادهای دولتی همچنان متوهم باقی مانده و یا فریب آن‌ها را خورده‌اند.

در نتیجه، هر کمیته کارگری که در این مراسم شرکت نکرده باشد، لزوماً باید به یکی از این دو دلیل، و یا ترکیبی از این دو باشد؛ یا از این کمیته‌ها به جز اسمی و رسم چیزی دیگری باقی نمانده که نیازی به دخالتگری در مواردی با حضور هزاران کارگر احساس نکرده باشند، و یا چون تنها چیز باقی مانده در آن‌ها، فقط یک اسم و در حد گه‌گاه صادر کردن اطلاعیه است، دارای آن سازماندهی مورد نیاز جهت دخالت‌گری نبوده و قادر به تأثیرگذاری در این حوزه‌هایی که یقیناً باید به همین دلیل شکل گرفته باشند نیستند.

در نفی شرکت در مراسم خانه کارگر کمتر دلیل و بحث صورت گرفته و یا در حد کلی گویی نکاتی طرح شده است، این نیز خود در ادامه بی‌عملی و پاسیفیسم است، اما شخصاً به استدلال‌هایی در یک سمینار در ونکوور کانادا برخورد کردم که بسیار متعجب‌کننده بود. در بخش پرسش و پاسخ این سمینار که سخنران آن رفیق مازیار رازی بود و بر سر همین مسائل بحثی ارائه کرده بود، یکی از شرکت‌کنندگان به نام آقای آرش کمانگر در نقد به شرکت در این مراسم توضیح می‌داد که «



فعالین کارگری در سال های قبل شرکت در این مراسم را تجربه کرده بودند». تصور ایشان از کسب تجربه شبیه به مزه کردن چیزی است که گویا تکرار آن بی مزه خواهد شد. نتیجه وارونه ای که ایشان از تجربه کردن می گیرد این است که دیگر کافی است و نباید در این مراسم شرکت کرد! بدون این که روشن کند آیا آن تجارب به زیان جنبش کارگری بوده و به همین دلیل نیازی به اجرای همان تجارب نیست؟ و یا این که چون تجربه شده، دیگر تازگی و تنوعی ندارد! اتفاقاً یکی از دلایل مهم صحت نظر مبنی بر شرکت در مراسم خانه کارگر، همان تجارب گذشته است و دستاوردهایی که داشته است. دقیقاً به دلیل همین تجارب است که می توان ارزیابی کرد اگر فعالین و پیشروان کارگری به طور مستقل و هماهنگ شده ای در مراسم خانه کارگر شرکت کنند قادر خواهند بود کل ابتکار عمل را از دست خانه کارگر خارج کرده و به دست خود گیرند، و این دست کم به خود آن ها اعتماد به نفس بالایی را منتقل می کند. جالب این جا است که خانه کارگر هم بر اساس تجارب گذشته، تمام تلاشش را می کند که نیروهای مستقل وارد این مراسم نشوند، چون به خوبی از عواقب آن با خبر است.

### جمع بندی:

سه گرایش اصلی در میان فعالین کارگری با سه سمت گیری دور و نزدیک به یکدیگر، به موضوع

دخالت گری در مراسم خانه کارگر و یا موضوعاتی از این دست واکنش نشان می دهند.

اول؛ گرایش های رفرمیستی که حتی برخی از آن ها نیز شرکت در چنین مراسمی را تحریم می کنند، اما از نظر محتوای مطالبات خود فرق اساسی با مطالبات خانه کارگر ندارند. به این معنی که اگر هر چیز دیگری ایشان را از خانه کارگر متمایز می کند، اما طرح مطالباتشان چنین تمایزی ایجاد نمی کند. آن ها نیز تنها پیرو مطالبات به اصطلاح حداقل و یا صنفی و دمکراتیک هستند، اگر چه این دست از مطالبات در واقع مطالباتی است که در سطح آگاهی فعلی کارگران قرار دارد و باید هم از همین جا آغاز شود، اما گرایش های رفرمیستی به هیچ وجه مایل نیستند از این فراتر بروند و با صراحت قرار گرفتن در چهارچوب نظام سرمایه داری را با متوقف ماندن در این سطح از مطالبات نمایان می کنند (۱).

دوم؛ گرایش های فرقه گرا، که بخشی از نمود بیرونی آن ها این است که یا باید خود در مرکز هر فعالیت قرار داشته باشند، و یا آن را به کلی دور زده و بایکوت می کنند. نمود بیرونی خصلت فرقه گرایی آن ها این است که مثلاً شرکت در مراسم خانه کارگر را تحریم می کنند، بدون این که خود تدارک مراسمی از آن بزرگتر ببینند. آن ها خانه نشینی و یا نهایتاً یک پیک نیک چند نفر در کوه و دمن، با چند پارچه نوشته را جایگزین شرکت در

تجمعی می کنند که چند هزار کارگر در آن شرکت کرده است!

سوم؛ گرایش کارگران سوسیالیست که برخلاف موضع «تمکین» رفرمیست ها و موضع «امتناع» فرقه گرایان، دخالتگری مشروط در جنبش کارگری و در میان توده ها را از سطح آگاهی فعلی کارگران آغاز کرده و مطالباتی را طرح می کنند که هم فهم آن برای کارگران ساده است و هم برخلاف علاقه رفرمیست ها، در سطح صنفی و دمکراتیک متوقف نمانده و پتانسیل انتقال به سطحی بالاتر را در خود نهفته دارد. مطالباتی که تحت عنوان مطالبات انتقالی دسته بندی می شود، و حلقه واسطی را بین آگاهی کنونی کارگران با سطحی بالاتر از آن ایجاد می کند. این درک که منشأ عمیق مارکسیستی دارد، نوع مطالبات را از متن پراتیک کارگران کسب می کند و آن را به صورت شعار و فرمول های فشرده ای به درون کل جنبش کارگری سرایت می دهد. مثلاً از مبارزات اخیر کارگران نورد لوله صفا، اشغال کارخانه، و از مبارزات اخیر کارگران ایران خودرو، شعار باز کردن دفترهای دخل و خرج را استنتاج کرده و به سایر بخش های جنبش کارگری سرایت می دهد. نه شعار ماکسیمالیستی مانند «لغو کار مزدی» طرح می کند که از روی سر کارگران عبور کند، نه مانند گرایش های رفرمیست در سطح مطالبات صنفی و دمکراتیک متوقف می شود، و نه مانند گرایش های فرقه گرا که در عمل مکمل دو

گرایش فوق است از دخالت گری شانه خالی می کند. این گرایش پیرو یک برنامه اقدام کارگری، افق فرا رفتن از سطح فعلی جنبش را ترسیم کرده و بر اساس آن سازماندهی انقلابی به صورت کمیته های مخفی کارگری را تدارک می بیند. نیروی این گرایش در کمترین حد ممکن نسبت به نیروی سایر گرایش های فوق است، اما مابه ازای آن در واقعیت، به دلیل قرار گرفتن بر روی ریل صحیح و آزمایش شده، بیش از مجموعه گرایش های فوق است.

تاریخ: ۲۶ اردیبهشت ۹۴

[ardeshir.poorsani@gmail.com](mailto:ardeshir.poorsani@gmail.com)

(۱) آقای عظیم زاده در مطلبی می نویسد:

«از نظر ما در اتحادیه آزاد کارگران ایران و در عالم واقع، تشکل کارگری و حزب سیاسی دو سطح کیفی متفاوت از سازمانیابی طبقه کارگر است. تشکل کارگری، حزب سیاسی طبقه کارگر نیست و به همین دلیل روشن و زمینی، تشکل کارگری نه بر سر کسب قدرت سیاسی، بلکه برای بهبود شرایط زیست و کار طبقه کارگر شکل می گیرد و فعالیت می کند. به این معنا، ما در اتحادیه آزاد کارگران ایران، مدار فعالیت یک تشکل کارگری را فعالیت سیاسی نمی دانیم و بر این مبنا، هم من و هم دیگر اعضای اتحادیه، فعالیت سیاسی (بر اساس تعریف رایج) نمی کنیم»

## مسائل دمکراتیک، تاکتیک های کمونیستی و مواضع مارکسیست های انقلابی



مصاحبه رفیق بتی جعفری با علی رضا  
بیانی از اعضای «گرایش مارکسیست  
های انقلابی» پیرامون برخی مسائل  
مربوط به دخالتگری مارکسیست های  
انقلابی.

در عکس العمل به اعتراضات بعضی از نیروهای  
چپ به طور اعم و کمونیست ها به طور اخص در  
مورد رویدادهای اخیر در ایران بینش هایی مطرح  
شده که از این منظر سؤالاتی نیز مطرح می شود  
که مایل هستیم نظر شما را بدانیم.

۱. به طور عمومی مارکسیست های  
انقلابی در مورد زندانیان سیاسی چه  
برخوردی باید داشته باشند؟

با تشکر از رفیق بتی برای ترتیب دادن این  
مصاحبه.

اساساً وجود زندانی سیاسی به معنی نقض قوانین  
دمکراتیکی است که خود بورژوازی وعده آن را داده  
و بر آن مبنا قدرت گرفته است. کمونیست ها ادعا  
می کنند هیچکس نباید به دلایل سیاسی در زندان  
باشد، اگر چنین شود به معنی نقض آزادی های  
سیاسی محسوب شده و واضح است که این می  
تواند دلیلی برای افشای حکومت های سرمایه  
داری باشد. کسانی که برای آزادی مبارزه می کنند  
نمی توانند به موضوع زندانی سیاسی بی اعتنا  
باشند، و این تازه رویکردی عام به این موضوع  
است؛ مسأله از این هم مهم تر است و آن عبارت  
از این است که مطالبات دمکراتیک- و تا جایی که  
به این پرسش بر می گردد، زندانی سیاسی و مطالبه  
آزادی- آن زمانی برجسته تر می شود که بورژوازی  
نشان داده حتی در تحقق چنین مطالباتی هم  
مفلوک مانده است. اگر بورژوازی خود نخواهد یا  
نتواند چنین مطالباتی را متحقق کند، بدیهی است  
که این وظیفه به عهده طبقه کارگر و پیشروان  
کمونیست این طبقه قرار می گیرد. دخالت گری  
کمونیستی در زمینه مطالباتی که در اصل انجام آن  
از وظایف وعده داده شده خود بورژوازی است، اولاً  
زمینه و بستر افشای دولت سرمایه داری و ناتوانایی  
های آن را بیشتر فراهم می کند و ثانیاً مارکسیست  
های انقلابی به این وسیله نشان داده و ثابت می  
کنند که آزادی و دمکراسی که بورژوازی داعیه آن

را دارد، در اصل درست نقطه ضعف اساسی او است، و این مفهوم در واقع تنها به سوسیالیسم و یک جامعه سوسیالیستی مربوط می شود. مارکسیست های انقلابی نمی توانند برای اثبات این ادعا به طور گزینه ای تنها خواستار آزادی آن دسته زندانیان سیاسی باشند که تفکر و اعتقادات آن ها را قبول دارند، بلکه آن ها الزاماً خواستار لغو قانون مجازات به جرم سیاسی هستند که در این صورت شامل همه کسانی با هر تمایل و گرایشی می شود که به جرم سیاسی زندانی می شوند. در نتیجه شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» در بر گیرنده «حق» آزادی سیاسی برای همه آحاد جامعه است.

مارکسیست ها وقتی از «حق» طلاق برای زنان صحبت می کنند، به دنبال این نیستند که حق تنها شامل آن دسته از زنانی بشود که افکار و اعتقادات و یا حتی پایگاه طبقاتی شان مورد تأیید باشد، بلکه به طور کلی از مفهوم «حق» زن در این خصوص دفاع می کنند. همین طور وقتی صحبت از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می شود، به این معنی نیست که تنها آن کسانی این حق را دارند که دست چپی باشند و یا خلاصه مورد تأیید نظری و اخلاقی و طبقاتی باشند، بلکه در این جا نیز موضوع دفاع از «حق دمکراتیک» ملت ها در تعیین سرنوشت است.

شاید در نظر اول برای آن دسته از گرایش های چپ که عادت کرده اند در مسیر های ساده خطی و دومینویی نظریه پردازی یا دخالت گری کنند، چنین مفاهیمی به این دلیل غیر قابل قبول باشد که تصور کنند مثلاً شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» می تواند دربرگیرنده منفعت فلان اصلاح طلب یا بورژوا هم باشد و از این رو به زیان طبقه کارگر قرار بگیرد! ( شاید آن ها خیال میکنند وقتی حکومت بورژوازی فرد اصلاح طلب یا ایدئولوگ بورژوا را به زندان می فرستد به قصد دفاع طبقاتی از طبقه کارگر است که چنین می کند!). اما هدف دفاع از این مطالبه دمکراتیک به وجود آمدن فضای دمکراتیک است که یقیناً در این فضای سیاسی آن کسی که برنده خواهد شد نه اصلاح طلب و ایدئولوگ بورژوا، که مارکسیست ها و پیشروان کمونیست کارگران خواهند بود.

در یک فضای سیاسی دمکراتیک که قانون زندان به جرم سیاسی وجود نداشته باشد، صد بار اعتماد به نفس بیشتری جهت مبارزه علیه بورژوازی به دست خواهد آمد تا در شرایط اختناق و زندان و شکنجه. در نتیجه مضحک خواهد بود که برای گشودن چنین فضایی، به جای شعار آزادی زندانی سیاسی، شعار «آزادی تنها آن زندانی هایی که ما می گوییم» سر داده شود. این نوع سردرگمی ها که گاه توسط برخی از مدعیان دست چپی خود

را نمایان می کند، در واقع مانند دوستی خاله خرسه بیشتر مسیر مبارزهٔ طبقهٔ کارگر را مسدود می کند به جای آن که مسیری را هموار کند.

## ۲. در مورد اعتراض به سرکوب اقلیت های مذهبی در زندان، مارکسیست های انقلابی چه واکنشی باید داشته باشند؟

این مورد نیز دقیقاً در چارچوب بحث بالا و پاسخ به پرسش اول است. مارکسیست های انقلابی باید در دفاع از « حق دمکراتیک » اقلیت های تحت ستم، اعم از مذهبی یا ملی و نظایر آن دفاع کنند. دفاع از حق دمکراتیک اقلیت مذهبی ربطی به دفاع از مذاهب آن ها ندارد. اگر چنین برداشت ناشیانه ای صورت بگیرد، بنابراین می توان گفت که چون سرکوب آن ها نیز توسط یک حکومت مذهبی صورت می گیرد، سکوت در مقابل آن لابد به معنی تأیید عمل سرکوبگرانهٔ یک حکومت مذهبی است.

نکتهٔ مهمی که باید تأکید کرد آن است که حتی خود مارکس هم یکی از مدافعین حقوق سیاسی یهودیان بوده است. در واقع، راینیش سایتونگ-روزنامه ای که مارکس از ۱۸۴۲ تا زمان توقیف آن در کلن، در آن قلم می زد- یکی از سرسخت ترین مدافعان آزادی یهودیان، به عنوان یک جنبه از مبارزه علیه سلطنت دینی بود. مقاله ای که نهایتاً

به توقیف روزنامه منجر شد، مطلبی بود به قلم مارکس که در آن تقصیر ستم و سرکوب روا شده بر دهقانان را به گردن ملاکین و بوروکرات ها انداخته، و ضمناً در آن کوچک ترین اشاره ای به مفهوم رایج «یهودی» نکرده بود. در اکتبر ۱۸۴۲، روزنامهٔ مذکور طی مقاله ای به نقد قانونی پرداخت که گتوها را گسترش می داد و در آن یهودیان را به این متهم کرده بود که همگی «تاجر» هستند و کار مولدی انجام نمی دهند. به خاطر دفاع مبارزه جویانهٔ روزنامه از حقوق یهودیان بود که برخی یهودیان سرشناس کلن، در اوایل سال ۱۸۴۳، از کارل مارکس تقاضا کردند تا طوماری اعتراضی در دفاع از حقوق یهودیان را برای ارائه به پارلمان ایالتی (لاندتاگ) تنظیم کند. مارکس با وجود آن که در واکنش به این درخواست گفته بود دین یهودیت برای او «مشمئزکننده» است، ولی با آن موافقت نمود؛ چرا که در این اقدام، راهی برای تضعیف سلطنت می دید. این نکته نیز قابل توجه است که تمامی مورخین یهودی، این طومار اعتراضی یهودیان کلن را به مثابهٔ یک گام نوین و پیشرو در مبارزهٔ یهودیان برای آزادی ارزیابی کرده اند. بنابراین همان طور که ملاحظه می شود، تمامی این اقدامات عملی و نظری مارکس برای دفاع از حقوق یهودیان، به خوبی اهمیت دفاع از

حقوق دمکراتیک اقلیت های مذهبی تحت ستم را نشان می دهد.<sup>1</sup>

مارکسیست های انقلابی با قانون اعدام مخالفت می کنند، اما نمی توانند بگویند ما فقط خواستار لغو اعدام افراد «غیر مذهبی» هستیم؛ در این صورت ناخواسته دست رژیم را باز می گذارند تا هرچه قدر می خواهد از اقلیت های مذهبی مانند بهایی ها اعدام کند. واقعاً چنین برداشت هایی به طنز شبیه است تا به یک درک سیاسی. علت اساسی چنین برداشت هایی بی ربطی به جنبش های توده های تحت ستم است. ممکن نیست کسی در متن دخالت گری های روزمره در جنبش قرار بگیرد و چنین برداشت هایی مشعشی داشته باشد. خود مبارزه است که فعال مبارز را می سازد، و قرار گرفتن در متن همین مبارزات است که منبع اصلی آموزش به شمار می آید. شما برای لحظاتی خود را در زندان فرض کنید، در یک محیط تنگ و وحشت و بدون کمترین امکانات مورد نیاز زیست در خور انسان. تصور کنید فرد بغل دستی شما به دلیل اعتقاد مذهبی به مثلاً فرقه درویش گنابادی و یا بهایی، به همان میزان که شما درد و رنج و مشکلات را تحمل می کنی، او هم تحمل می کند. وقتی شما از شدت درد کمر یا سر درد به خود می پیچید، نه

پزشک زندان و نه حتی زندانبان اعتنایی به شما ندارد و فقط همان همبند درویش یا بهایی شما هست که یک قرص آسپرین از کیسه زیر تختش بیرون آورده و به شما می دهد. آیا در این وضع باید گفت، خیر، من از دست یک درویش و بهایی هیچ چیز نمی گیرم! و وقتی همان بهایی را از کنار شما بلند می کنند و می برند که به دار بیاویزند، چه کسی می تواند هنوز فرد سیاسی باشد و بگوید این موضوع به من ربطی ندارد و من خواهان آزادی او نخواهم شد، چون این دفاع از مذهب او تلقی می شود! چنین برداشت هایی را باید فقط در فیلم های قدیم مخملباف دید، اما متأسفانه هنوز هم در واکنش برخی از افراد فعال سیاسی دیروز و بازنشستگان اعلام نشده امروز دیده می شود.

پر واضح است که زندانی سیاسی به دلیل هویت سیاسی اش در زندان، جدای از هویت گرایشی خود به طور اخص، دارای هویت عمومی به نام زندانی سیاسی به طور اعم نیز می شود. دقیقاً مانند هویت زن که یک جا به طور عمومی مورد ستم است چون زن است، و جای دیگر چون کارگر است ستمی مضاعف تحمل می کند. هر فعالیت عام دمکراتیکی که بتواند منجر به آزادی زندانی سیاسی شود، شامل زندانی سیاسی به طور عام خواهد بود

<sup>1</sup> <http://militaant.com/?p=1134>



و این خود به باز شدن فضای سیاسی کمک می کند. در این میان اتفاقاً این مارکسیست های انقلابی هستند که نشان می دهند در دفاع از حقوق دموکراتیک زندانی، بیش از هرکس دیگر، و به خصوص گرایش های لیبرال، در تلاش و مبارزه هستند.

اخیراً رفیق شاهرخ زمانی در تقابل با سرکوب دراویش گنابادی دست به اعتراض و اعتصاب غذا زد. یک برداشت گیج سرانه از این موضوع این بود که چون این فرقه مذهبی است و خود حکومت هم مذهبی، و به این دلیل این دو دارای نقطه مشترک هستند، پس این عمل بیهوده و نیازمند سرزنش است! (نقطه مقابل این وضع لابد باید این می بود که گفته شود، گور پدر همه تان، بزنید همدیگر را بکشید، به ما چه!) اما یک مارکسیست انقلابی نظیر شاهرخ زمانی که در متن همین مبارزه قرار دارد می تواند به خوبی بفهمد که دفاع از آن ها نه تنها گشایش جبهه حمله تازه ای به رژیم سرکوبگر است بلکه پیروزی در این مبارزه دستاوردی برای همه زندانیان سیاسی خواهد داشت که این خود به انتقال بلافاصله اعتماد به نفس در مقاومت برای زندانی سیاسی منجر می شود. واقعاً باید شانس بیاوریم فعالین انقلابی نظیر شاهرخ زمانی هیچ گاه حتی به گوششان نرسد که چنین ارزیابی هایی از تلاش هایشان شده است، نه به این خاطر که

کسانی مثل او با شنیدن چنین خبرهایی در زندان ممکن است دچار یأس و ناامیدی شوند، بلکه به این دلیل که نیروهای انقلابی خارج از زندان از این شرمنده نشوند که هنوز هم چنین «نظریه پردازانی» یافت می شود که خودشان را با چپ و مارکسیسم تداعی می کنند.

### ۳. آیا مارکسیست های انقلابی در مورد اعتراض به بد رفتاری و شکنجه به کارگران زندانی می توانند به ارگان های دموکراتیک یا به اصطلاح حقوق بشری رجوع کنند؟

بله، البته. هرچند این ها همگی نهادهای بورژوازی هستند، اما مادام که نهاد سوسیالیستی در جامعه یافت نشود، تنها مرجع شکایت مبتنی بر قوانین مدنی خود بورژوازی، نهادهای تعیین شده از سوی خود آن است. در این رجوع یک هدف دو منظوره دنبال می شود. اول این که رژیم جمهوری اسلامی تحت فشار قرار می گیرد و دوم این که ظرفیت محدود و ناپیگیری این نهادها از ادعاهایی که کرده اند آشکار می شود.

به خوبی می دانیم که در درون نظام سرمایه داری تضادهایی مابین خود دسته بندی های آن ها وجود دارد. مارکسیست ها سعی می کنند با رجوع به این

نهادها در واقع از این تضادها به نفع منافع طبقاتی طبقه ای که به آن متعلق هستند استفاده کنند. به طور مشخص بین حکومت سرمایه داری در ایران و کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و پیشرفته صنعتی تضادهایی بر سر سهم بَری و تقسیم امتیازات وجود دارد. از یک سو رژیم حاکم در ایران سعی می کند برای کسب امتیازات مورد نظر خود هرچه بیشتر با سرمایه داری جهانی منطبق شود، و از سوی دیگر کشورهای امپریالیستی برای گرفتن امتیازات بیشتر رژیم را تحت فشار قرار می دهند. دقیقاً همین اختلاف باعث می شود که روزنه ای برای تحت فشار قرار دادن رژیم جهت آزاد کردن زندانیان، و یا دست کم کاهش فشار بر آن ها، تا حتی جلوگیری از حکم اعدام به وجود آید. به راستی اگر چنین اهمی وجود نمی داشت، آیا برای رژیم دشوار بود که همه مخالفین خود را به سادگی سر به نیست کند؟

پر واضح است که نهادهای حقوق بشری بین المللی از سر دلسوزی برای فعالین و مبارزین علیه رژیم به مخالفت با سرکوب نمی پردازد، دقیقاً برعکس؛ این فشارها باعث می گردد که رژیم تحت فشار قرار گرفته و در مذاکرات ناچار شوند عقب نشینی و امتیازاتی به نفع رقیب خود داشته باشند. یک حکومت متعارف سرمایه داری در ایران ملزم

به اجرای مفاد و قوانین سرمایه داری جهانی است، در غیر این صورت از سیکل سرمایه داری جهانی حذف می شود. حکومت جمهوری اسلامی دوره طولانی در حال گذار به این سو است، اما تا می تواند مقاومت می کند تا فرصت و زمان بیشتری برای غارت سهم بیشتر در دست داشته باشد. این باعث شده که رژیم حتی تا آستانه سقوط قرار بگیرد تا بپذیرد گام هایی عقب نشینی کند. انتخاب حسن روحانی دقیقاً عقب نشینی رژیم در لحظه قرار گرفته بر لبه پرتگاه بود. در این مقطع رژیم پذیرفت عقب نشینی های اساسی در مقابل خواسته های سرمایه داری جهانی داشته باشد، و چون می دانست این عقب نشینی ها پایه هایش در داخل را متزلزل تر از هر زمان دیگری می کند، از طرف مقابل درخواست افزایش سرکوب را کرد تا شاید ضعف های اساسی اش منجر به طغیان های داخلی نشود. سرمایه داری جهانی نیز مادام که تصمیم نهایی برای تغییر رژیم نداشته باشد، در حفظ آن به رژیم کمک می کند. اما در عین حال خود کشورهای امپریالیستی نیز از طریق اعتراضات فعالین چپ و نهادهای کارگری درون کشورهای خود تحت فشار قرار می گیرند. به این معنی که نیروهای فعال مدافع جنبش های کارگران و توده های تحت ستم به اتحادیه ها و نهادهای کارگری کشورهای امپریالیستی رجوع می کنند و آن ها را

صرفنظر از هر درجه تمایلات راست و رفرمیستی تحت فشار قرار می دهند تا دولت های خود را تحت فشار قرار داده، که آن ها نیز به نوبه خود رژیم جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهند. در واقع امر، موضوع از این قرار است که نیروهای فعال چپ و انقلابی به سراغ این نهادها رفته تا به آن ها محل پرتاب سنگ را نشان دهند، چون سنگی که خود مستقیماً به سوی رژیم پرتاب کنند دارای وزن و بُرد مورد نیاز جهت تحت فشار قرار دادن آن نیست.

در این میان کسانی در صفوف «چپ ها» هستند که پاسیفیسم خودشان را به صورت اظهار نظرات مشعشعانه روشنفکری بروز می دهند. آن ها برای رادیکال نشان دادن بی عملی خود، رجوع به این نهادها را نهی می کنند، در عین حال مطلقاً آلترناتیوی هم در مقابل آن ندارند که ارائه کنند. در واکنش به این افراد که خوشبختانه تعداد زیادی در میان صفوف فعالین مدافع جنبش کارگری را در بر نمی گیرند، می توان چند آلترناتیو قرار داد که یا یکی از آن ها را انتخاب کرده و یا اگر آلترناتیو بهتری به ذهنشان می رسد ارائه کنند، در غیر این صورت لحظه ای نباید تردید کرد که این دسته از روشنفکران به جنبش کارگری و جنبش توده های تحت ستم بی ربط هستند و این گونه نظریه پردازی ها هم در واقع بیان فرمولبندی شده همین

بی ربطی است.

تا جایی که به یک زندانی سیاسی و یا کارگر زندانی و آزادی او بر می گردد، راه کارهای زیر را می توان معرفی کرد:

اول؛ مدافعین زندانیان یک عدد تیغ اره در لای یک ساندویچ گذاشته و برای زندانی بفرستند تا او با آن میله ها را بریده و فرار کند.

دوم؛ مدافعین زندانیان یک تونل در زیر زندان حفر کرده تا از آن طریق زندانی از زندان بگریزد.

سوم؛ مدافعین آن ها بروند یک انقلاب سازمان دهند تا صفوف به هم فشرده انقلابی وارد زندان شده و درهای زندان را شکسته تا زندانیان آزاد گردند.

چهارم، مدافعین زندانی به سراغ متحدین خود در کشورهای دیگر رفته و از آن ها بخواهند تا از طریق ارتباطاتشان با نهادهای کارگری و حقوق بشری، دولت های آن ها را تحت فشار قرار بدهند که آن ها نیز به نوبه خود ناچار شوند رژیم جمهوری اسلامی را برای آزادی زندانی، یا تخفیف در مجازات و یا لغو مجازات اعدام تحت فشار قرار دهند. اتفاقاً باید توجه داشت که درست به دلیل پراکندگی نیروهای انقلابی در ایران است که رژیم جرأت این همه حملات وحشیانه به فعالین و

جنبش کارگری و سایر جنبش های مردمی به دست می آورد. این اساساً از ضعف نیروهای انقلابی است که نه تنها هنوز نتوانستند در درون خود به تشکیلات رهبری کننده انقلابی دسترسی پیدا کنند، بلکه متحدین خود در سایر کشورهای جهان را هم پیدا نکرده اند. یک حزب انقلابی مدعی حزب طبقه کارگر مادام که نتوانسته باشد مشابه خود را در سطح جهانی پیدا کند و با آن ها در یک ارتباط بین المللی قرار بگیرد، نمی تواند مدعی رهبری طبقه کارگر در یک ارتباط انترناسیونالیستی باشد، حزبی که نتواند چنین باشد، چه خود بخواهد یا نخواهد یک حزب ناسیونالیستی از آب بیرون خواهد آمد.

اگر یک بین الملل پر قدرت انقلابی وجود می داشت، یقیناً آن ها با درخواست متحدین خود در ایران تا مرز فراخوان به اعتصاب در کشورهای خود، دولت های خود را تحت فشار قرار می دادند که به رژیم جمهوری اسلامی جهت آزادی فعال سیاسی و کارگر زندانی فشار وارد کند. ایشان را تا مرز قطع روابط با حکومت ایران تحت فشار قرار می دادند و این وضعیت عامل بسیار قوی می شد تا رژیم هوس سر به سر گذاشتن با مبارزین و فعالین کارگری به سرش وارد نشود. در نتیجه، این حملات و پیش روی های رژیم که از آن به عنوان یورش هار و نظایر این یاد می کنیم، مطلقاً نه به دلیل قدرتمندی

رژیم که مستقیماً به دلیل ضعف نیروهای چپ و انقلابی است. یکی از برجسته ترین و زمخت ترین ضعف این نیروها در واکنش آن دسته از روشنفکران بی عملی منعکس می شود که هرگونه اعمال فشار به رژیم از طریق رجوع به نهادهای حقوق بشری و نظایر آن را منع می کنند. مادام که آن ها نتوانند آلترناتیو بهتری ارائه کنند به این معنی خواهد بود که آن ها در تقابل با همان جنبش هایی که مدعی دفاع از آن ها هستند قرار گرفته و یا دست کم ایجاد تفرقه و تشتت می کنند.

#### **۴. آیا مارکسیست های انقلابی می توانند به تاکتیک مشترک با جریان های حقوق بشری برای محکوم کردن سرکوب رژیم دست بزنند؟**

به کارگیری یک تاکتیک می تواند مشترک باشد، به این معنی که مارکسیست ها از کاربرد تاکتیک هایی که بتواند مستقیماً یا به طور غیر مستقیم ضربه ای به نظام سرمایه داری منتقل کند چشم پوشی نمی کنند. به عنوان مثال تاکتیک نوشتن نامه به نهاد های بین المللی می تواند از طرف جریان های حقوق بشری و یا مارکسیست ها مورد استفاده قرار گیرد، اما فرق بین این دو جریان در این است که اولی به نهادهایی که نامه ارسال می کند عمیقاً توهم داشته و تصور می کند همان ها

نجات دهنده و تغییردهندهٔ اوضاع کنونی هستند، ولی مارکسیست های انقلابی از این تاکتیک با هدف چند گانه، مثلاً هدف افشای ضعف و ناتوانایی سرمایه داری در پیگیری مسائل حقوق بشری که مدعی حمایت از آن است، تشدید تضاد بین نیروهای درون نظام سرمایه داری و همچنین ایجاد حلقهٔ اتصال بین این نوع فعالیت با فعالیت ضد سرمایه داری استفاده می کند.

کاربرد تاکتیک هایی که مورد استفادهٔ جریانات حقوق بشری هم هست، مثلاً جمع آوری امضا و صدور بیانیه های مشترک و نظایر این بلامانع است، مسألهٔ مهم تر این است که کدام جریان با استفاده از تاکتیک های مشترک قصد به دست گرفتن ابتکار عمل را دارد. مثلاً اخیراً یک حرکتی به نام «آزادی یواشکی» به راه افتاد که مضمون آن برداشتن روسری از سر است. چپ هایی هم پیدا شدند که از سر بی خطی و سرگردانی به صرف این که این تاکتیک موضوع مبارزه با حجاب را در بر گرفته است به دنباله روی از آن پرداختند، این دنباله روی ناشی از پاسیفیسم یا نداشتن ابتکار عمل خود چپ ها است، وگرنه به موازات کل عمر رژیم جمهوری اسلامی همواره و در همه جا زن ها در فرصت هایی که به دست می آورند روسری از سر برداشته و حتی در خیابان رقص و آواز هم سر داده اند. گرایش های اصلاح طلب که مشغول جلب

حمایت پایینی ها برای فشار به بالا جهت کسب امتیاز هستند ابتکار عمل را به دست خود گرفتند و کل موضوع مبارزه با حجاب را به جیب خود ریختند و از این طریق در بین جنبش زنان جای بیشتری باز کردند. بدیهی است که چپ ها هم می توانستند با اتخاذ تاکتیک مشابهی چنین کنند، اما در این مورد خاص البته غافلگیر شده و برخی هم به دنباله روی از گرایش های اصلاح طلب افتادند. به هر رو موارد زیادی دیده می شود که میتوان تاکتیکی به کار برد که قبلاً یا همزمان گرایش های حقوق بشری به کار برده اند، اما مسألهٔ اصلی برای مارکسیست ها انتقال مبارزات به وسیلهٔ تاکتیک های مختلف برای یک مرحله بالاتر مبارزه یعنی مبارزهٔ ضد سرمایه داری و آن هم جهت تسخیر قدرت سیاسی است، در نتیجه در این گونه موارد نه تاکتیک مشترک، بلکه استراتژی متفاوت است که تمایز اصلی بین این نیروها را تعیین می کند.

**۵. آیا مارکسیست های انقلابی می توانند در اکسیون های نیروهای سرکوبگر سابق رژیم (سلطنت طلب ها) که ترتیب می دهند شرکت کنند؟**

شخصاً با شرکت در اکسیونی که فراخوان آن از سوی جریانات اپوزیونی باشد که در گذشته دستشان در خون آلوده بوده است مخالفم. اما

ممکن است آکسیونی عمومی باشد که آن‌ها نیز بیایند و در کنار ما بایستند، باز شخصاً دچار فشار درونی به دلیل حضور در نزدیکی آن‌ها خواهیم شد، اما موضوع منافع یک جنبش است و نه میل شخصی؛ بنابراین تا جایی که می‌شود سعی میکنیم در محل و موقعیتی قرار بگیریم که صفوف ما با آن‌ها تداومی نشود، اما اصل آکسیون را به دلیل حضور آن‌ها لغو نمی‌کنیم. بدیهی است که با سر دادن شعارهایی که علیه آنها نیز باشد، اغلب خودشان صفشان را جدا می‌کنند، به هر حال اصل موضوع آن هدفی است که برایش آکسیون تدارک دیده شده است.

به علاوه اگر در یک شرایط خاص، این‌گونه نیروها از پایه‌ای وسیع در بین مردم ایران برخوردار شده باشند، یا به عبارتی توهم نسبت به آن‌ها در غیاب رهبری انقلابی افزایش چشمگیر داشته باشند، شرکت در آکسیون‌های آن‌ها با سازماندهی و آمادگی قبلی، به منظور نشان دادن ضعف‌ها و محدودیت‌های آن‌ها، و در یک کلام افشای این نیروها، ضروری می‌شود و باید انجام گردد. مثلاً برخی از جریانات چپ به آن‌چه که به نام «جنبش سبز» معروف شد پشت کردند و بدنه شرکت‌کننده در این اعتراضات را با رهبران آن اعتراضات تنها گذاشتند. بدیهی است که رهبران «جنبش سبز» تنها در غیاب نیروهای انقلابی می‌توانستند چه

نیرویی را به پشت سر خود صف کنند، با این حال دخالت‌گری در میان این بدنه از ضروری‌ترین فعالیت‌های انقلابیون است که متأسفانه اغلب هم در آن‌ها حضور ندارند.

## ۶. آیا مارکسیست‌های انقلابی می‌توانند با لیبرال‌های مدافع آمریکا و اتحادیه اروپا برنامه مشترک مبارزاتی داشته باشند؟

اساساً مبارزه لیبرال‌ها و طرفداران آمریکا با همان اهدافی که مارکسیست‌ها وارد مبارزه می‌شوند مشترک نیست. مثلاً آن‌ها خواهان حمله نظامی به جمهوری اسلامی می‌شوند، حمله به جمهوری اسلامی در نگاه اول ممکن است برای کسانی قابل دفاع باشد به این دلیل که موضوع سقوط رژیم جمهوری اسلامی است، اما بدیهی است که هدف آن‌ها از این حمله در واقع به دست آوردن قدرت برای حمله به طبقه کارگر است. ما در این شرایط خواهان مبارزه با هر دو سوی این جنگ، یعنی هم جمهوری اسلامی و هم آمریکا خواهیم شد و این به خودی خود برنامه و اهداف ما از سرنگونی را از آن‌ها جدا می‌کند. در اصل لیبرال‌ها و طرفداران آمریکا هیچ برنامه قابل دفاعی برای مارکسیست‌ها ندارند با این حال ممکن است آن‌ها هم علیه مثلاً اعدام و یا لغو قانون حجاب اجباری جهت تأمین اهداف خود مبارزه کنند؛ ما سعی می‌کنیم مضمون



مبارزه خود علیه قانون اعدام و حجاب را رو به عموم توضیح دهیم و ارتباط این قوانین با استثمار و ستم طبقاتی را برجسته کنیم؛ چنان چه جریانی مشاهده کردید که این موضع را نادیده گرفت یا برجسته نمی کند و با این گرایش ها در عمل وارد همکاری شده است، تردید نکنید که مراحل پروسه سازش خود با آن ها را طی می کنند. برای مارکسیست های انقلابی هدف لزوماً وسیله را توجیه نمی کند با این حال مارکسیست ها روشن می کنند که خود هدف را چه چیزی توجیه می کند. در نتیجه در موارد مشابه با برجسته کردن برنامه انقلابی که لغو حجاب اجباری و قانون اعدام بخشی از آن است، به خودی خود این تمایز حاصل خواهد شد.

**۷. آیا نوشتن نامه از طرف کارگران زندانی به مؤسسات بین المللی مثل «آی-ال-او» توهمی در میان کارگران ایجاد نمی کند؟ نظر مارکسیست های انقلابی در این مورد چیست؟**

در واقع پاسخ کلی به این سوال در متن پاسخ به سؤال ۲ گنجانده شده است، با این حال لازم به توضیح است که نامه نوشتن فعال کارگری در زندان به «آی ال او»، یا حتی نوشتن نامه توسط یک نهاد کارگری به «آی ال او» نمی تواند توهم ایجاد کند،

چنان چه خود ایشان به این نهاد توهمی نداشته باشند. ما می دانیم «آی ال او» یک نهاد حافظ منافع سرمایه داری جهانی است و به این دلیل یقین داریم که این نهاد نه تنها تلاشی در جهت منافع طبقه کارگر نخواهد داشت، بلکه اساساً در تقابل با جنبش کارگری و مهار این جنبش توسط امپریالیسم ساخته شده است. بنابراین نویسنده نامه مطلقاً نباید به انتظار کمک «آی ال او» به معنی حامی طبقه کارگر باشد، چنان چه این گونه باشد این یک توهم به شمار می آید. اما با این حال چرا ارسال نامه به این نهاد را بلامانع می دانیم؟ به این دلیل که توجه آن ها را به نقض قوانین خود این نهاد توسط جمهوری اسلامی جلب کرده تا امکان فشار آن ها به جمهوری اسلامی فراهم شود که طبعاً در اثر این فشار گشایش هایی صورت می گیرد و فعال کارگری آگاه نیز خوب می داند در فضای باز شده چگونه فعالیت هایش را افزایش و گسترش دهد.

جمهوری اسلامی برای این که بتواند عضو سازمان تجارت جهانی شود تا بتواند به این ترتیب در بازار جهانی بُر خورده و وارد معاملات متعارف در چارچوب سرمایه داری جهانی شود، ناچار است تأیید سایر نهادهای امپریالیستی را نیز بگیرد. مثلاً بانک جهانی که به این منظور باید دست به عملیات بانکی و اقتصادی دیکته شده از سوی آن بزند، یا

صندوق بین‌المللی پول که اگر جمهوری اسلامی وامی درخواست کرد باید مواردی که این صندوق دیکته می‌کند را اجرا کند، و همین‌طور سازمان جهانی کار (آی‌ال‌او) مقاله‌نامه‌هایی جلوی روی جمهوری اسلامی می‌گذارد که باید امضا کند تا بتواند تأیید این نهادها را به دست آورده تا عضویتش در تجارت جهانی میسر شود. اگر جمهوری اسلامی برای بقای خود نیازی به این عضویت نداشت، در نتیجه نیازی هم به خصوصی‌سازی و ایجاد مشکلات چند برابر برای بقای خود نمی‌داشت. رژیم با انجام خصوصی‌سازی که از مهمترین دستورات سازمان تجارت جهانی - WTO است، صفوف اعتراضات داخلی علیه خود را چندین برابر افزایش می‌دهد، اما، مادام که مطمئن باشد قادر است با کمک متحدین امپریالیستی خود با آن مقابله کند، تن به انجام این دستورات می‌دهد. زیرا بدون این، در مقابل فشار تا مرز سقوط توسط خود کشورهای امپریالیستی قرار می‌گیرد که یقین دارد در مقابل آن، آن‌هم بدون کمترین حمایت مردمی مقاومتی نخواهد داشت.

حال مقاله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار (ای‌ال‌او) که مربوط به ایجاد سندیکا و تشکل‌های کارگری مستقل از دولت و مذاکرات دسته

جمعی می‌باشد، و از سوی رژیم جمهوری اسلامی نیز امضا شده است می‌تواند مبنایی باشد که با جلب توجه سازمان جهانی کار به عدم اجرای آن در جمهوری اسلامی، این رژیم تحت فشار قرار بگیرد. در واقع هر فرد کارگر زندانی به دلیل عضویت در یک تشکل کارگری، بنا بر تأیید مقاله‌نامه‌های یاد شده از طرف رژیم جمهوری اسلامی، به‌طور غیرقانونی در زندان به سر می‌برد. در یک کشمکش قضایی این مدرک مهمی برای محکومیت جمهوری اسلامی و فشار برای آزاد کردن کارگر زندانی محسوب می‌شود. حال اگر این روند از طریق نامه‌نگاری با این نهاد بین‌المللی صورت بگیرد، چرا باید دارای ایراد و ایجادکننده توهم باشد. این بدان معنا است که در یک کشمکش حقوقی به سراغ وکیل نرویم و از قاضی درخواست تبرئه نکنیم، چون این نهادهای متعلق به نظام بورژوازی است و ما به آن‌ها توهم نداریم!! پر واضح است که وقتی خانه‌ما را دزد می‌زند، باید شکایتی به کلانتری برده تسلیم افسر نگهبان کلانتری کنیم. این به معنی داشتن توهم به آن افسر به عنوان نجات‌بخش و حامی ما نیست، بلکه یک مرحله‌اداری و بوروکراتیکی است که لاجرم به ما تحمیل شده و برای رسیدن به حقوق خود باید انجام دهیم. در همین رابطه لنین نیز در مورد کسی که با تپانچه به ما حمله کرده و با تهدید

## ۸. مناظرهٔ مارکسیست‌های انقلابی با نمایندهٔ لیبرال‌کارگران چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

خوب می‌دانیم که عرصهٔ مبارزه تنها قرار گرفتن در پشت یک سنگ ساخته شده از کیسه‌های خاک و ماسه و از آن جا شلیک به سوی دشمن نیست. مبارزه ابعاد وسیعی دارد که مارکسیست‌های انقلابی باید بتوانند در همه این ابعاد، در آماده‌ترین و ورزیده‌ترین حالت ممکن قرار بگیرند. تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی مملو از بحث و نقد نظری به گرایش‌های انحرافی درون طبقهٔ کارگر است. مگر ممکن است بدون این نقدها بتوان این گرایش‌های را نزد توده‌های کارگران افشا کرد. فقط یک خوش‌خیال متوهم می‌تواند تصور کند که چون خود با گرایش‌های انحرافی مخالف است، پس اتوماتیک کل طبقهٔ کارگر هم با آن‌ها مخالف اند. این برخورد‌های از موضع بالا و ارباب‌منشانه اتفاقاً صدبار بیشتر به نفع گرایش‌های لیبرالی و رفرمیستی درون طبقهٔ کارگر است تا تقابلی با آن‌ها.

مناظره با نمایندگان این نوع گرایش‌ها، تاکتیکی است برای کشاندن آن‌ها در عرصهٔ جدال نظری و اثبات پوچ بودن تمایلات سیاسی آن‌ها در حضور مخاطبین خود آن‌ها. ما اگر چنین عرصه‌هایی را

پاسبورت و پول ما را می‌گیرد اشاره کرده که ناچاریم آن چه سارق می‌خواهد را در اختیار او قرار داده تا گریبانمان آزاد شود تا در مرحله بعدی بتوانیم با پیگیری سارق را دستگیر و مجازات کنیم.

اخیراً رفیق شاهرخ زمانی نامه مفصلی در مورد نقض قوانین «آی ال او» که مورد تأیید رژیم جمهوری اسلامی واقع شده است برای این نهاد ارسال کرد تا ثابت کند نمایندگان انتخاب شده از خانهٔ کارگر نمایندگان واقعی کارگران نیستند، بلکه آن‌ها نمایندگان نهاد دولتی هستند که دقیقاً قوانین سازمان جهانی کار را نقض کرده است. نمایندهٔ واقعی کارگران کسانی هستند که در زندان به سر می‌برند و این گونه نامه‌ها می‌تواند فشار بر رژیم برای آزادی زندانیان کارگر را افزایش دهد و اشتباه سکتاریستی محسوب می‌شود که از این نوع فعالیت چشم‌پوشی شود. هر مخالفتی با این نامه نگاری‌ها اگر نتواند به همراه آلترناتیو ملموس و قابل اجرا و قابل دفاع همراه باشد، بی‌برو برگرد مخالفتی از سر بی‌ربطی به جنبش کارگری و عدم شناخت چاله‌های موجود در پیشروی مبارزه است. چنین مخالفت‌های سکتاریستی هیچ نتیجهٔ دیگری در بر ندارد به جز تنزل مخالف در سطح فرقه‌ای و ارتقای مخاطبین در سطح گيجی و سرگردانی مخالف.

رها کنیم، با این فرض که آن‌ها منحرف هستند و لابد اتوماتیک توده‌های کارگر هم با آن‌ها مخالفت می‌کنند، اتفاقاً در رشد این گرایش‌ها در واقع در حال همکاری بی‌دریغ خواهیم بود. چرا؟ به این دلیل که آن‌ها با تربیون‌هایی که در اختیار دارند می‌توانند مخاطبین وسیعی به دست آورده و نقطه نظرات خود را به آن‌ها منتقل کنند. چرا مارکسیست‌ها نباید از همان تربیون و امکان برای نقد و افشای این گرایش‌ها استفاده کنند. آیا مارکسیست‌ها بحث و توان مقابله نظری با آن‌ها را ندارند، آیا مارکسیست‌ها بلد نیستند حرف بزنند و فقط بلدند انقلاب کنند!

اتفاقاً اخیراً مطلبی در فیسبوک دیدم که به دعوت گرایش مارکسیست‌های انقلابی از منصور اسانلو برای مناظره مخالفت کرده بود. کلیت بحث نویسنده در این بود که اسانلو درون طبقه کارگر قرار ندارد و از خیلی وقت پیش از جنبش کارگری بیرون رفته است، بنابراین نیازی به مناظره با ایشان نیست. این تحلیل «آنارکو فرمالیستی» از عدم حضور نمایندگان گرایش‌های لیبرالی در درون طبقه کارگر، اتفاقاً به دلیل ناتوان ماندن در تقابل نظری به آن‌ها است که با حذف ایشان از درون طبقه کارگر صورت مسأله را عوض می‌کنند. در پاسخ به این ادعا باید گفت، منصور اسانلو نه تنها در درون طبقه کارگر هست، بلکه دارای اعتباری به

مراتب بیشتر از جمع تعداد زیادی از احزاب مدعی حزب طبقه کارگر نزد طبقه کارگر است. برای اثبات این ادعا بد نیست در این جا توضیحی در مورد موضوع کمک‌های مالی بدهم.

خوب می‌دانیم اخیراً مبلغ کلانی پول از سوی جریان‌ات متصل به شبکه پهلوی به اسانلو به عنوان کمک مالی داده شد. تا این جا را داشته باشیم و برویم سراغ یک موضوع که بعد با این موضوع مرتبط می‌شود. می‌دانیم که در اختلافات و کشمکش‌های اخیر در سندیکای شرکت واحد، اسانلو از مقام قبلی خود عزل شده و این سندیکا اعلام کرد در خارج نماینده‌ای ندارد. بلافاصله موجی از دخالت‌گری آغاز شد. عده‌ای در دفاع از سندیکا به اسانلو واکنش داشتند و عده‌ای برعکس، در دفاع از اسانلو، به سندیکا واکنش نشان دادند. مهمترین مدافعین اسانلو در تقابل با سندیکا در خارج را می‌توان در طیف کمونیسم کارگری پیدا کرد. واکنشاتی اولترا انحرافی که از نسبت دادن پلیسی هم صرف نظر نکرده بود، تا واکنشاتی در حد متعارف اما به زعم من به کلی اشتباه و بی‌ربط. نقطه اشتراک همه آن حملات به سندیکا در رابطه با فرعی‌ترین و بی‌ربط‌ترین وجه موضوع که موضوعی شخصی بود و یک نفر از اعضای سندیکا طرح کرده بود و ربطی هم به خود سندیکا نداشت. این شد دستمایه نقد همه آن کسانی که می

خواستند به هر زوری شده از اسانلو در مقابل سندیکا دفاع کنند. ( این دستمایه بعضی از افراد این طیف در حال حاضر هم هست در حالی که این موضوع در همان مقطع به طور کامل به حاشیه رفت). در میان این طیف حزب کمونیسم کارگری اخیراً فراخوان مالی با مبلغی دقیقاً مشابه با مبلغ دریافتی اسانلو، یعنی ۱۰۰ هزار دلار برای ادامه کار تلویزیون خود منتشر کرد. این حزب که تا قبل نقدی بر عملکرد اسانلو و دریافت کمک مالی او و خط و ربط سیاسی اش منتشر نکرده است و برعکس، تا توانسته در هر وضعیتی هم از اسانلو، حتی در تقابل با سندیکای شرکت واحد دفاع کرده است، حداقل اگر به دلیل هم خط بودن با اسانلو هم باشد، یا هم نظر بودن با او در دریافت کمک مالی از هر مجرای که باشد، باید دارای چنان اعتباری باشد که بتواند یا از درون طبقه کارگر و یا بیرون از آن به سادگی به رقم کمک مالی درخواست کرده خود برسد؛ اما این حزب دو ماه وقت برای جمع شدن مبلغ یاد شده تعیین کرده، در حالی که اسانلو بدون چنین فراخوانی همین مبلغ را ظرف ۳۵ دقیقه دریافت کرد. این نشان می دهد که یک حزب مدعی رهبری طبقه کارگر، نه در میان کارگران و نه در خارج از آن دارای آن درجه از اعتباری نیست که فرد اسانلو هست. به این معنی که اگر اسانلو سخنرانی در میان کارگران داشته

باشد، گوش شنوای بسیار بیشتری نسبت به لیدر حزب یاد شده خواهد داشت. طبیعی است که چنین باشد زیرا که اسانلو در درون و در متن جنبش کارگری دخالت گری داشته و در سطح رهبری یکی از مهم ترین اعتصابات کارگری در ۳ دهه گذشته قرار گرفته بود. به لحاظ ماهیت نظری نیز چندان اختلاف اساسی بین این دو نمونه وجود ندارد و در این جا سؤال این است که چرا نیروهای خارج از طبقه کارگر برای پرداخت کمک مالی، به جای این حزب با همه امکانات و دستگاه تبلیغاتی و آژیتاتورهایش، شخص اسانلو را انتخاب می کند. پر واضح است که دلیل آن نه تنها حضور اسانلو در درون طبقه کارگر بلکه اعتبار و نفوذ او، به مراتب بیش از همه گروه ها و احزاب چپی است که آن ها نیز در درون طبقه کارگر قرار دارند و از دریافت چنین کمک هایی هم امتناع نمی کنند. حال چگونه است که کسانی فکر می کنند می توانند با یک فوت او را از درون طبقه کارگر بیرون بیاورند!

این تنها یک فرمالیسم از سر ناتوانایی در نقد به اسانلو و گرایشی که وی دنبال می کند است. نویسنده مطلب یاد شده در فیسبوک یا هر گرایش دیگری که برای ساده کردن صورت مسأله به واسطه گرایش نظری اسانلو، وی را از درون طبقه کارگر خارج می بینند، اولاً مرتکب این تناقض می شوند که اسانلو در اوج فعالیت قابل دفاعش، حتی

توسط همین کسانی که اکنون او را خارج از طبقه کارگر می بینند، دارای گرایش نظری مشابه کنونی بوده، بنابراین خروج اسانلو از درون طبقه کارگر نمی تواند به دلیل چرخش نظری باشد، ثانیاً به لحاظ دریافت کمک مالی هم، اغلب خود آن ها بوده اند که وی را مرتبط با مدار دریافت کمک مالی از صندوق هایی نظیر سولیداریتی سنتر معرفی می کردند، و این در حالی بود که در آن مقطع نه تنها هرگز از خروج وی از طبقه کارگر حرفی نزده بودند بلکه در موارد حتی به عنوان فردی از رهبران جنبش کارگری که باید از او قدردانی هم شود معرفی شده بود.

گفتیم که این نگرش فرمالیستی دقیقاً برای آسان کردن صورت مسأله است که راحت ترین راه را انتخاب می کند، حذف کسی از درون طبقه کارگر، مادام که به استناد ادله و تئوری های قابل قبول نباشد، در واقع شبیه به احکام کدخدانسانه و از موضع بالا است که اغلب در افراد و دستگاه های بورکراتیک مشاهده می شود. اما سؤال اساسی در این جا این است که مگر گرایش نظری شبیه یا عیناً همان گرایش منصور اسانلو در درون طبقه کارگر وجود ندارد؟ پس این فرمیسمی که از آن صحبت می شود، در کدام طبقه زیست می کند؟

در درون طبقه کارگر از گرایش های سوسیالیستی

و کمونیستی گرفته تا آنارشیستی و مذهبی و فرمیستی و لیبرالیستی و حتی طرفدار سلطنت پهلوی هم یافت می شود. چطور ممکن است بتوان با یک اشاره ابرو یک گرایش از درون طبقه کارگر به بیرون پرتاپ شود. اتفاقاً این خود فرد یاد شده بود که سال ها پیش در بحثی در پالتاک در دفاع از نظرات محسن حکیمی می گفت: «در درون طبقه کارگر دو گرایش بیشتر وجود ندارد، گرایش ضد سرمایه داری و گرایش فرمیستی». محسن حکیمی نیز از این نظر استقبال کرد که بعدها مبتنی بر همین نظر امکان اتحاد عمل در میان گرایش های مختلف کارگری را منتفی بداند، اما نویسنده مطلبی در نقد به شرکت در سمینار با حضور اسانلو، با وجود چنین کلاس بندی دچار این مشکل نظری و تناقض می شود که چرا این گرایش ضد سرمایه داری تا کنون پس از ۳۵ سال نتوانسته تکلیف خود را با یکی از هارترین حکومت های سرمایه داری تاریخ حل کند. پاسخ روشن است، برای این که «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است» و کرور کرور از کارگران تحت تأثیر این ایدئولوژی در مدار گرایش های فرمیستی و سایر گرایش های درون طبقه کارگر قرار می گیرند. نمی توان با نادیده گرفتن این بخش مهم طبقه کارگر به یک دستی و یکپارچگی صفوف ضد سرمایه داری طبقه کارگر رسید؛ باید آن ها را به صفوف و گرایش ضد

سرمایه داری طبقه کارگر متقاعد کرد، و چنین کاری به سادگی میسر نیست مگر آن که ناتوانی و ضعف های اساسی گرایش های نظری که ایشان از آن پیروی می کنند را نقد و افشا کرد. مناظره یکی از این زمینه ها است که با حضور مخاطبین و گوش های شنوایی که به رهبران رفرمیست و مباحثات جو توجه دارد وارد بحث در مورد گرایش و دیدگاه های انحرافی آن ها شده تا ضعف ها و انحرافات نظری آن ها را نزد همان مخاطبین و گوش های شنوا بر ملا و افشا کند.

جالب این جاست که حتی برای توجیه عدم ضرورت مناظره با کسانی مانند اسانلو، به چنین سطحی از استدلال کشیده می شوند که: مگر لنین هم با کائوتسکی مناظره کرد؟ خیر! او به نقد نظری او نشست و کتاب ها نوشت.

با این حال توجه نمی کنند که اولاً کائوتسکی پدر سیاسی لنین بود و لنین طی مقطعی از او گسست نمود. درحالی که چنین رابطه ای بین ما و شخص اسانلو وجود ندارد، و چنین مثالی کاملاً بی ربط است. ثانیاً، کافی است به مجموعه آثار کائوتسکی نگاه کنید تا متوجه شوید که او به طور سیستماتیک و در سطح وسیع نظرات خود را فرموله کرده و با در اختیار داشتن مخاطبین و پایه های وسیع، در اختیار جنبش کارگری قرار داده است، و درست به

همین دلیل امکان نقد دقیق و موشکافانه آن برای جریان انقلابی و در رأس آن لنین کاملاً مهیا بوده است. در صورتی که اسانلو مواضع خود را چه زمانی و در کجا به دقت تشریح کرده است که حال بخواهیم به طور دقیق به نقد آن بپردازیم. ثالثاً در دوره لنین، امکانات و تسهیلات بی شماری که امروزه از آن برخورداریم وجود نداشت، و گرنه می توان انتظار داشت که او صدها نوع مناظره را ترتیب می داد. رابعاً، با توجه به صحبت های مخالفین ضرورت مناظره، پس باید پرسید مناظره واقعاً برای چه هدف دیگری و در کجا می تواند کارایی داشته باشد؟!

گرایش های سنتی چپ که هرگز از این تاکتیک ها استفاده نکرده یا حتی به ذهنشان نرسیده، تصور می کنند مناظره همان مذاکره است و تنها به معنی صلح و آشتی و وحدت بین دو گرایش شرکت کننده در مناظره صورت می گیرد. تا جایی که به نویسندگان مورد نظر و اعتراضش به مناظره بر می گردد، شاید این تصور ریشه در تجربه ایشان در گرایشی که سابقاً با آن همکاری می کرد داشته باشد. ایرج آذرین در شهر گوتنبرگ مناظره ای با یک فرد با نفوذ از گرایش سوسیال دمکرات در مورد مفهوم رفرم و انقلاب داشت. بعدها معلوم شد این فرد از برگزار کنندگان اصلی کنفرانس اولاف پالمه در استکهلم نیز بوده است. شخصاً در آن مناظره به



کرد، اما باید دلیل محکم و منطقی داشت که از بیان همان نقد به طور زنده و رو درو و با امکان شنیدن مخاطبین قابل توجهی از گرایش رفرمیستی و تأثیر گذاری بر روی آن ها امتناع کرد. این فقط یک تناقض و ریشه آن از بی ربطی در دخالت گری زنده در جنبش حی و حاضر کارگری و سوسیالیستی است.

۲۰۱۴-۰۶/۱۰

ardeshir.poorsani@gmail.com

عنوان شرکت کننده حضور داشتم و ضمن نقد فشرده و کوتاه خود ظرف ۳ دقیقه زمانی که در اختیار داشتم، از ایرج آذرین دعوت کردم که بر سر همین موضوع، این بار به جای فردی از گرایشی بیرون از طبقه کارگر، با گرایش در درون جنبش سوسیالیستی مناظره داشته باشد که ایشان از این دعوت سر باز زد.

آن مناظره به واقع شبیه به یک مذاکره هم بود و اختلاف اساسی بر سر مفاهیم انقلاب و رفرم بین طرفین مناظره وجود نداشت. شخصاً نقد مفصلی به این موضوع منتشر کردم<sup>۲</sup> اما دوست نویسنده نقد به مناظره حتی یک خط در نقد به مناظره یاد شده چیزی ننوشت و نگفت. و اما دعوت منصور اسانلو به سمینار احیای مارکسیستی برای مناظره با یکی از رفقای گرایش مارکسیست های انقلابی، چنان چه عملی گردد و منصور اسانلو از اعلام حضور در آن سمینار منصرف نشود، نشان خواهد داد که مناظره همان مذاکره برای سازش و عقد اخوت نیست، مناظره می تواند و باید بستر مناسبی برای نقد نظری گرایش هایی باشد که مارکسیست های انقلابی ادعای مخالفت و ادعای مبارزه با آن را دارند. هرچند می توان نقد به نظرات این گونه گرایش ها را به صورت مکتوب نوشت و منتشر

<sup>2</sup> <http://militaant.com/?p=1276>

## ضرورت اتحاد عمل کارگری

علیرضا بیانی

اتحاد عمل کارگری تاکتیکی است که در شرایطی نظیر شرایط جنبش کارگری در ایران قابل اجرا است. جنبش کارگری در ایران یک دوره ۳۲ ساله سرکوب سیستماتیک را پشت سر گذاشته است. هرچند این سرکوب ها هرگز نتوانست جنبش کارگری را متوقف کند، سهل است که مبارزات کارگری در ایران گاهی حتی از مبارزات کارگران در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز بیشتر بوده است.

شاید در یک کشور سرمایه داری پیشرفته نتوان این مقدار اعتصاب و جاده بستن و اشغال کارخانه و نظایر آن را که در ایران وجود دارد مشاهده کرد. اما آن چه که در کشورهای پیشرفته صنعتی می توان و در ایران نمی توان دید، مبارزات متشکل کارگران در کشورهای سرمایه داری پیشرفته و مبارزات پراکنده کارگران در ایران است. بنابراین کمترین نتیجه سرکوب سیستماتیک، با هدف پراکندگی و عدم تشکل یابی در بین کارگران در ایران است. به عبارت دیگر، در ایران هر چند سرکوب ها نتوانست مبارزات روزمره کارگران را متوقف کند، اما نتوانست پراکندگی و افتراق در بین کارگران را تثبیت کند.

طبقه کارگر ایران از لحاظ تشکل یابی، در قیاس با طبقه کارگر کشورهای پیشرفته صنعتی، دوران جنینی رشد خود را طی می کند. اما پتانسیل مبارزاتی کارگران در ایران به قدری بالا است که اصلاً بعید نیست طبقه کارگر قبل از آن که به کمترین تشکل های مستقل خود دست یابد بتواند در یک شرایط انقلابی شوراهای کارگران را در سطح کل جامعه مستقر کند. این اتفاق قبلاً هم به نوعی در ایران رخ داده است. کارگران تا قبل از سال ۱۳۵۷ بدون تجربه قابل توجهی از مبارزه متشکل توانستند یک انقلاب را سازمان داده و شوراهای خود را، هرچند برای مدت کوتاهی در سراسر کارخانجات و محلات مستقر کند.

رابطه سرکوب سیستماتیک و عدم تشکل یابی یک رابطه تصادفی نیست. نقش سرکوب در از بین بردن اعتماد به نفس در توده های کارگر است. فقر و بیکاری و گرسنگی و مواردی نظیر این اعتماد به نفس را به کلی نابود می کند. کارگرانی که اعتماد به نفس نداشته باشند نمی توانند مبارزات به هم پیوسته و با تداوم منطقی داشته باشند و این خود باعث خواهد شد که توازن قوا دائماً به نفع بورژوازی و حکومت آن باقی بماند.

در شرایطی که توازن قوا به نفع کارگران نباشد ابتکارات مبارزات کارگری شدیداً کاهش پیدا کرده

و مبارزات به طور کلی جنبه غریزی، یعنی غریزه واکنش به ستم پیدا خواهد کرد و سرکوب مشابه تاکنونی قادر به جلوگیری از پیشرفت آن خواهد بود. در نتیجه دست یابی به تشکل مستقل کارگری هم وزن نان شب کارگران دارای اهمیت است. اما اگر معده خالی اتوماتیک هشدارهای لازم برای نیاز به نان و غذا را صادر کند، نیاز به تشکیلی را باید نوعی آگاهی ذهنی تحریک کند. کارگری که غرق مشکلات روزمره خود می شود فقط تا زمانی به سراغ ذهن خود و خلق ابتکاراتی می رود که بتواند به این وسیله نان همان شب را تأمین کند. اما همواره در تاریخ جنبش کارگری عناصری به نام کارگر پیشرو وجود داشته است که بعضی از وظایف اخص این جنبش را بر عهده گرفته و می گیرند.

### پیشروان کارگری چه کسانی هستند؟

پیشروان کارگری عبارت از آن عده کارگرانی هستند که در مبارزات روزمره، خود را به صفوف جلو می کشانند. در اعتراضات و اعتصابات اولین کسانی هستند که خود را نمایان می کنند و ریسک بیشتری نسبت به سایر کارگران بر می دارند. این ها پیشروان طبیعی کارگران هستند و دائماً در هر مبارزه ای خود را نمایان می کنند. اغلب اولین ضربه ها در تقابل با مبارات کارگری متوجه این افراد می شود. بخشی از پیشروان کارگری با ورود

خود در اولین مبارزه، درس های ابتدایی مبارزه را دریافت کرده و نقش پیشرویی خود را برای مدت بیشتر و یا طولانی حفظ می کنند، بخش دیگری از آن ها علیرغم شجاعت و شور اولیه در مبارزه روزمره، به زودی و با اولین ضربات از سوی دشمن طبقاتی خود مأیوس شده و عقب نشینی می کند. آن بخش از پیشروان کارگری که به حداقل آگاهی دسترسی پیدا می کنند مبارزه با دوام و طولانی تری را طی خواهند کرد.

پیشروان کارگری که به آگاهی طبقاتی مورد نیاز در مبارزات خود می رسند به کارگران روشنفکری تبدیل می شوند که می توانند این آگاهی را به مخاطبین خود در بین بدنه طبقه کارگر منتقل کنند، اما برای این کار نیز نیازمند کاری نقشه مند و با هدف و با اتکا به برنامه از قبل تعریف شده و در نتیجه تشکیلاتی مناسب برای تأمین هدف خویش خواهند بود؛ و چون هدف سرکوب بلانقطاع بورژوازی حاکم دور کردن کارگران از مبارزات مشکل است، بنابراین این بخش از کارگران هم دست کم تاکنون نتوانستند تشکلی را بنا نهند که قادر باشد در مبارزات کارگران ما به ازایی داشته باشد. از سوی دیگر روشنفکرانی وارد مبارزه کارگری می شوند که دریافته اند پایه هر تغییر بنیادین در جامعه، جنبش کارگری است. آن ها به

تعلقات و امتیازات احتمالی که می تواند در انتظارشان باشد پشت کرده و مبارزات خود را از سطح روشنفکری علی العموم به سطح روشنفکر انقلابی و مرتبط با جنبش انقلابی طبقه کارگر ارتقا می دهند. آن ها صف روشنفکران کارگر را تشکیل می دهند که در پیوند با کارگران روشنفکر و سایر پیشروان کارگری مقدمات اولیه رهبری مبارزات کارگری را پی ریزی می کنند.

### اتحاد عمل کارگری چیست؟

اتحاد عمل کارگری عبارت است از اتحادی بین پیشروان کارگری، حول یک سلسله فعالیت ها و مطالبات ضد سرمایه داری که بر سر آن ها توافق وجود دارد. به این معنی که یک یا تعدادی مطالبه و فعالیت مشترک کارگری نقطه عمل مشترک پیشروان کارگری را فراهم می کند که هر کدام به تنهایی قادر به پیگیری آن ها نیستند. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه مه، تجمعات کارگری؛ یا مبارزه مشترک حول مطالبه قرارداد های دسته جمعی، الغای قراردادهای موقت و جایگزینی قراردادهای دائمی، افزایش دستمزد متناسب با رشد تورم، حق اعتصابات کارگری، کنترل کارگری، فعالیت برای آزادی کارگران زندانی، مبارزه برای دریافت حقوق ها معوقه و...

اتحاد عمل کارگری اتحادی بین کارگران پیشرو با هر گرایشی که به آن تعلق دارند، حول مطالبات و موضوعات فعالیت مشترک است. مثلاً برگزاری مراسم اول ماه مه مورد توافق همه گرایش های موجود در جنبش کارگری می باشد. انواع گرایش های رادیکال و غیر رادیکال، چپ یا راست، آنارشیستی، رفرمیستی و ضد سرمایه داری و ... تمایل به برگزاری مراسم اول ماه مه دارند اما هر کدام به تنهایی یا قادر به اجرای آن نیستند و یا اگر چنین کنند تأثیر لازم را نخواهند گذاشت. اتحاد عمل کارگری می تواند تاکتیکی برای انجام این اقدامات کارگری باشد.

اتحاد عمل کارگری یک تشکیلات کارگری نیست، حتی اگر فرض کنیم به آن تبدیل شود اما از آن جا شروع نمی شود. اتحاد عمل کارگری ائتلاف بین احزاب هم نیست و اصلاً به این دلیل ضروری می شود که احزاب کارگری در پراتیک روزمره غایب هستند. اساساً ائتلاف احزاب برای تشکیل یک دولت است و نه فعالیت مشترک به حول مطالبات مشترک. اتحاد عمل کارگری جبهه واحد کارگری هم نیست. تاکتیک جبهه واحد کارگری مورد نظر کمینترن در دوره کنگره اول تا چهارم آن، جبهه ای است متشکل از احزاب و اتحادیه های کارگری که دارای پایه های وسیع کارگری است و یک

حزب انقلابی به میزان سایر احزاب و نهادهای آن جبهه پایه کارگری ندارد. حزب انقلابی به همین دلیل وارد چنین جبهه ای می شود تا ضمن تأمین هدف اولیه (مثلاً مبارزه با دیکتاتوری یا فاشیسم) بتواند بر پایه های کارگری سایر اعضای این جبهه تأثیرات انقلابی گذاشته و آن ها را به برنامه انقلابی دعوت کند. در نتیجه جبهه واحد کارگری محصول موجودیت اتحادیه ها و احزابی است که نقداً در جنبش حضور داشته و خوب یا بد، توانسته باشند توده های وسیعی از کارگران را در بدنه خود جذب کنند. اما اتحاد عمل کارگری فقط اتحادی است برای یک سری اقدامات کارگری مشترک بین کارگران پیشرویی که مبارزات آن ها به تنهایی و با احیاناً محفل یا تشکلی که به آن تعلق دارند پیشرفتی نداشته و یا اصلاً آغاز نمی شود.

### ضرورت اتحاد عمل کارگری

بالتر این مفهوم بیان شد که در غیاب تشکل مستقل کارگران برای سازمان دادن به مبارزات روزمره خود، اتحادی بین پیشروان کارگری که نقداً به سطحی از آگاهی، دست کم آگاهی ضرورت مبارزه متشکل رسیده باشند؛ و در عین حال تشکلی وجود نداشته باشد که این مبارزات را در آن جا ادامه دهند. اما ضرورت اساسی، امر جایگزینی اتحاد عمل کارگران پیشرو با تشکل مستقل توده های

کارگر نیست، بلکه این تاکتیک در غیاب تشکلات مورد نیاز طبقه کارگر اتخاذ می شود تا بتواند سلسله مبارزاتی را سازمان دهد که نتیجه آن بازگشت اعتماد به نفس به طبقه کارگر باشد.

گفتیم که بخش مهمی از هدف سرکوب سیستماتیک از بین بردن اعتماد به نفس در میان طبقه کارگر است و این هدف تاکنون عمدتاً از طریق سرکوب و مقابله با تشکل یابی طبقه کارگر تأمین شده است. کارگرانی که بدون تشکل مبارزه می کنند، یا نتایج مورد نظر خود را به دست نمی آورند و یا نتایج به دست آمده فقط برای مدت کوتاهی است و به سادگی از دست می رود. در نتیجه نیاز ما قبل از تشکل یابی طبقه کارگر بازگشت اعتماد به نفس به این طبقه است. این جا است که وظیفه تاریخی پیشروان کارگری عمده می شود.

کارگران پیشرو با اتخاذ تاکتیک اتحاد عمل کارگری، حتی اگر تنها برای یک اقدام کارگری که بتواند مورد توجه توده های کارگر و پیشبرد حتی یک گام به جلوی جنبش آن ها باشد، می توانند عاملی برای بازگشت، اگر شده مقدار اندکی اعتماد به نفس به درون طبقه کارگر باشند. اقدام بلافاصله بعدی کارگران برخوردار از اعتماد به نفس، احیای تشکلات مستقل کارگری خواهد بود و این خود

موجب پیشبرد مبارزات منسجم و مترکمی می شود که آن ها را به رسیدن در اهداف تعریف شده خود یاری می کند. این امر نیز می تواند به افزایش اعتماد به نفس کارگری کمک کرده و موجب خیزش های پیاپی کارگری شود. در این شرایط توازن قوا به نفع کارگران چرخش خواهد کرد و به این ترتیب آن ها قادر می شوند از توده پراکنده به کارگرانی متحد، و به طور اخص در مسیر تبدیل شدن به یک طبقه قرار بگیرند. در این جا است که طبقه کارگر می تواند دارای هژمونی مورد نیاز مبارزه ضد سرمایه داری شده و آلترناتیو خود در مقابل سرمایه داری را به کل جامعه ارائه دهد.

در این جا بحث بر سر این نیست که ضرورتاً همه این موارد از اتحاد عمل پیشروان کارگری حاصل خواهد شد، بلکه موضوع چنین چشم اندازی است که در غیاب تشکلات مستقل کارگری و به خصوص حزب انقلابی طبقه کارگر، ضرورت یک نقطه آغاز را توضیح می دهد. تاکتیک اتحاد عمل می تواند نقطه ای برای آغاز این فرایند باشد، اما ادامه و پایان آن قطعاً توسط خود تشکلات کارگری و اتحاد بین آن ها در مبارزه ضد سرمایه داری است.

ضرورت تاکتیک اتحاد عمل کارگری، همان طور که گفته شد در غیاب تشکلات مستقل کارگری

است، هرچند اتحاد عمل خود نمی تواند جایگزین این تشکلات شود. به عبارت دیگر، اتحاد عمل کارگری و یا هر محفل و کمیته ای که توسط عده ای از کارگران پیشرو ساخته می شود تشکیلات کارگری نبوده و ضمناً نمی تواند چوب دوی امدادی خود را به دست تشکلی به عنوان جایگزین خود دهد. هیچ اتحاد عمل یا محفل و کمیته ای ساخته نشده است که بتواند خود را جایگزین تشکل مستقل کارگران کند. این فرمالیسم محض است که کمیته ای متشکل از عده ای کارگر پیشرو، و یا حتی اتحاد عملی وسیع تر مابین تعدادی از همین کمیته ها و فعالین کارگری تشکیل شود و پس از دوره ای، با یا بدون ما به ازایی در میان طبقه کارگر، اتوماتیک به یک تشکل کارگری دگردیسی کند یا تبدیل شود. چنین چیزی یک فرایند مکانیکی و قیم مآبانه خواهد بود که عده ای از پیشروان کارگری چیزی به نام محفل و کمیته و یا اتحاد عمل ایجاد کرده و سپس آن را به عنوان یک تشکل کارگری معرفی کنند. ذات چنین چیزی بورکراسی است و از سطح درک فرقه ای از تشکل یابی سرچشمه می گیرد. در حالی که تشکل کارگری از سطح آگاهی فعلی کارگران ساخته شده و این سطح آگاهی نیز از پراتیک مبارزاتی آن ها منبعث می شود. پیشروان کارگری می توانند و باید در انتقال آگاهی جهت تشکل یابی کارگری انواع ابتکارات و تاکتیک ها،

از جمله اتحاد عمل کارگری را به کار گیرند. اما نمی توانند به جای خود توده های کارگر تشکل ساخته و از آن ها بخواهند که به آن بپیوندند. یکی از ویژگی های استقلال تشکل های توده های کارگر در این است که آن ها خود و با اراده و به نیروی خود تشکل خویش را می سازند و در این صورت است که فرا می گیرند که از این ابزار برای چه استفاده کنند و چگونه استفاده و از آن به چه ترتیبی حراست کنند. چگونگی تشکیلی کارگران بیانگر خصلت استقلال این تشکلات است. بدیهی است که تشکل مستقل کارگری تشکل مستقل از سیاست نیست بلکه این سیاست مستقل کارگران است که خصلت مستقل به تشکلات آن ها می بخشد.

### موانع اتحاد عمل کارگری

شدت سرکوب همان طور که مانعی برای ساختن تشکل های مستقل کارگری به شمار می آید، می تواند مانع مهمی برای اتحاد عمل کارگری نیز به شمار آید. اما نظر به این که اتحاد عمل کارگری در بین پیشروان کارگری مطرح می شود و آن ها نیز نقداً به سطحی از آگاهی مبارزه متشکل رسیده اند، همین سطح از آگاهی آن ها را قادر می کند که با روش های مخفی یا علنی وارد مبارزه و سازماندهی مبارزه شوند. تاکتیک اتحاد عمل تبلور همین مبارزه

در شرایطی است که استبداد اجازه احیای کوچکترین تشکلی را نمی دهد. در نتیجه سرکوب و استبداد اگر چه مانع احیای تشکل های مستقل کارگری توسط توده های کارگر است، اما همزمان سبب اتخاذ تاکتیک ها و ابتکاراتی توسط پیشروی کارگری نیز می شود. پیشروان کارگری که در شرایط سرکوب با سازماندهی مخفی مبارزه آشنایی پیدا می کنند اما فعالیت آن ها در یک تشکیلات معین و منسجم قرار ندارد، از تاکتیک اتحاد عمل استفاده کرده تا بتوانند فعالیت های پراکنده به حول محورهای مبارزه مشترک را متحدانه انجام دهند. در نتیجه مهمترین موانع اتحاد عمل مربوط به پس از ایجاد اتحاد عمل است.

واقعیت تلخ و انکارناپذیر وجود افتراق عمیق در بین فعالین و پیشروان کارگری است. این خود نتیجه مستقیم دیکتاتوری و سرکوب مداوم است. در شرایط سرکوب که امکان تبادل نظر کاهش پیدا کرده برخی گرایش های منطبق با منافع طبقاتی خود تصور می کنند بهترین و درست ترین ایده ها و نظرات تنها نزد خود آن هاست. اما بن بست از جایی آغاز می شود که گرایش هایی مایل به قرار دادن نظرات خود در یک پروسه نقد و بررسی نباشند. به این معنی که گرایشی فکر کند بهترین نظرات متعلق به او است اما مایل نباشد این نظرات



را در جمعی وسیع تر و با حضور سایر گرایش ها به محک آزمایش و تعیین صحت و سقم آن بگذارد. چنین گرایش هایی فراری ترین گرایش ها از اتحاد عمل کارگری می باشند. اما فشار مبارزه طبقاتی به آن ها تحمیل می کند که برای دوری از انزوا و جهت دخالت گری، بالأخره وارد یک اتحاد عمل رسمی یا حتی غیر رسمی و اعلام نشده شوند. اغلب این گرایش ها اتحاد عمل کارگری را به شرطی می پذیرند که خود در مرکز آن قرار بگیرند. مهم ترین خصلت این گرایش ها، خصلت بورکراتیک و بی نهایت غریبه نسبت به دمکراسی کارگری است.

در اغلب کشورهای جهان بورکراسی کارگری در سطح رهبری اتحادیه ها و سندیکاها یکه تازی کرده و حاکمیت مطلق دارند. کارگرانی که به نمایندگی از سوی بخش های مختلف کارگری عهده دار انجام وظایف تشکیلات اتحادیه ها و سندیکاها می شوند و به این ترتیب از محل تولید دور شده و هزینه معاش خود را از قبل مزد سایر کارگرانی که آن ها را نماینده خود کرده اند تأمین می کنند. دیری نخواهد گذشت که شرایط کار اداری نسبت به کار طاقت فرسا در کارخانه و محل تولید و دسترسی به یکسری امتیازات ویژه علاقه وافر در این قشر کارگری ایجاد می کند که آنها

را سخت به موقعیتی که دارند بچسباند. به این ترتیب آن ها مایل نخواهند بود که به وضعیتی که در آن قرار دارند خدشه ای وارد شود. بورژوازی نیز از این شرایط خشنود خواهد بود و خود نیز امتیازاتی در اختیار آن ها قرار می دهد. در نتیجه طرف مذاکره بورژوازی که خود را به عنوان نماینده کارگران به ثبت رسانده است به وجود می آید. تمایل شدید این قشر جا خوش کرده در اتحادیه ها و سندیکاها برای مماشات، و شرایط ممتازی که در آن قرار گرفته اند پایه اصلی مماشات با بورژوازی را تشکیل می دهد. تنها اهرمی که بتواند بدنه کارگری را از شر سلطه قشر بورکرات در سطح رهبری اتحادیه ها خلاص کند، استقرار دمکراسی کارگری به معنی دقیق آن در این نهاد ها است.

در کشورهای پیرامونی نظیر ایران که اصلاً تشکل کارگری برپا نشده که در آن بورکراسی یا دمکراسی کارگری حاکم شود نیز نقش تخریبی بورکراسی کارگری به چشم می خورد. تجربه نشان می دهد که در ایران بورکراسی حتی بدون نهادهایی نظیر اتحادیه ها و سندیکاها در کشورهای غربی، به صورت منفرد و تحت پوشش «پیش کسوتی» و ریش سفیدی و «تئوریسین بودن» و استخوان خرد کرده و نظایر این خود را بروز می دهد. این وضعیت تا جایی پیش می رود که حتی جمع های نزدیک

دو یا سه نفره رفتاری مشابه یک باند از خود نشان می دهند. در فعالیت آن ها منافع جنبش از طریق تأمین منافع خود آن ها معنی می دهد و نه برعکس. هر ابتکار و فعالیتی اگر با تأیید آن ها نباشد بلافاصله تخریب و حذف می شود. جالب این جا است که برای این رفتار تا مغز استخوان بورکراتیک انواع نظریه بافی های بی ربط هم صورت می گیرد. اگر یک گرایش مورد پذیرش آن ها نباشد، آن گرایش، در کلام به دلیل رفرمیستی یا رادیکال بودن حذف می شود؛ اما در واقعیت به دلیل تنگ شدن جای بورکراتیک و امتیازات است. همین وضعیت است که تاکنون مانع شکل گیری یک اتحاد عمل وسیع در بین فعالین و نمایندگان گرایش های مختلف موجود شده است. جدال میان تهی برخی فعالین با ادعای ضد سرمایه داری با فعالین سندیکایی و بر عکس تحت پوشش جدال رفرمیسم و مبارزه ضد سرمایه داری صورت می گیرد در حالی که واقعیت مبارزه، آن ها را در نزدیک ترین حالت به یک دیگر سوق می دهد، بدون آن که امکانی برای اثبات ایده های رفرمیستی این و مبارزه ضد سرمایه داری آن فراهم شده باشد. نقد جناح مثلاً رادیکال و ضد سرمایه داری به سندیکالیسم نقدی کلیشه ای و کپی شده از وضعیت سندیکاها در غرب است بدون آن که به ماهیت بورکراتیک این نهادها کمترین اشاره ای

شود. نقد آن ها به سندیکالیسم به هیچ وجه نقد به بورکراسی کارگری و در دفاع از دمکراسی کارگری نیست، بماند که برخی از آن ها حتی نام دمکراسی کارگری را هم نشنیده اند، چه رسد که در دفاع از آن با سندیکالیسم مخالفت کنند. در میان سندیکالیست ها نیز هستند کسانی که تنها زمانی به گرایش های دیگر رجوع می کنند که در وضعیت ضعیف و تحت فشار قرار گرفته باشند، در غیر این صورت تمایلی ندارند با گرایش هایی که پراتیک آن ها کم وزن تر از پراتیک خودشان باشد، فعالیت مشترک داشته باشند. می بینیم که خیلی قبل از ایده های رفرمیستی و یا رادیکال، موضوع جدال و افتراق آن ها منافع بورکراتیک و امتیازاتی است که هرکس به طور جداگانه در نظر داشته که ربطی به منافع جنبش کارگری ندارد.

اتحاد عمل کارگری تنها در شرایطی دوام خواهد آورد که دمکراسی کارگری در آن اساس همکاری گرایش های مختلف در نظر گرفته شده باشد. بر این اساس هیچ گرایشی نمی تواند از قبل بگوید که مثلاً تنها با گرایش های رادیکال اتحاد عمل می کند. به این دلیل نمی تواند که هنوز معلوم نیست خود آن گرایش رادیکال است یا رفرمیستی. ابتدا می بایست ظرف اتحاد عمل ساخته شود تا گرایش های شرکت کننده در آن فرصت بروز ایده

در نوبت و جای خود طرح شود، اما هدف از اشاره به آن ها توضیح مکانیسم حیات اتحاد عمل کارگری بین پیشروان کارگری، که همان دمکراسی کارگری است می باشد.

## اتحاد عمل کارگری و اتحاد نظر کمونیستی

در ظرف اتحاد عمل، با وجود رکن اساسی دمکراسی کارگری در آن، مرتب نظریات و پیشنهادهای مختلف گرایش های گوناگون یک دیگر را به چالش گرفته، یا خود را تکامل و یا در مقابل آن صفبندی خود را آرایش می دهند. در میان این اتحاد عمل گرایش هایی که به حزب طبقه کارگر به عنوان ستون فقرات تشکل های مستقل کارگری و ابزار تسخیر قدرت این طبقه اعتقاد دارند، می توانند نظرات خود را با سایر گرایش های درون اتحاد عمل به بحث و چالش بگذارند. هم زمان و تحت تأثیر فشرده شدن صف بندی طبقاتی در بدنه جنبش کارگری، صف بندی در پیشروان کارگری نیز فشرده و سمت و سوی هر گرایش به وضعیت تثبیت شده نهایی نزدیک تر خواهد شد. اتحاد عمل کارگری می تواند علاوه بر اهداف ذکر شده فوق، بستر مناسبی برای شکل گیری طیف معتقد به حزب طبقه کارگر در یک بلوک و سایر گرایش های مخالف آن در بلوک دیگر نیز باشد.

ها و عملکرد خود را به دست آورند. اگر محور فعالیت مشترک در اتحاد عمل دمکراسی کارگری باشد، دیری نخواهد گذشت که گرایش های مختلف رو به جنبش نشان خواهند داد تا کجا ضد سرمایه داری یا رفرمیستی هستند. ایده و عملکرد کدام گرایش رفرمیستی یا رادیکال بوده و این موضوع به قضاوت جنبش کارگری گذاشته خواهد شد. متأسفانه اکنون در سطح برخی از پیشروان کارگری مفاهیمی مانند رادیکال و ضد سرمایه داری و رفرمیستی به مثابه کدهای حذف گرایی و تخریب استفاده شده و کمترین ربطی به یک جدال نظری ندارد. یک رقابت تمام عیار بورکراتیک که به بهانه ذکر این اسامی «نظرمند» می شود! همین که کمترین خیزش در بدنه جنبش کارگری آغاز شود تمام این مجادلات به حاشیه رانده و صاحبان آن ها منزوی می شوند. درست به همین دلیل است که اغلب رابطه پیشروی کارگری با بدنه کارگری رابطه ای دور و یا در بهترین حالت گزارشگری از جنبش کارگری است. رابطه بخش «چپ» پیشروی کارگری با بدنه کارگری از جنس رابطه سازمانگر و دخالت کننده در ارتقای سطح مبارزه آن ها نیست، بلکه در بهترین حالت توضیح دهنده شرایط اسفناک آن ها است؛ وبه این ترتیب، به زعم خود «فعالیت کارگری» محسوب می شود. در این رابطه بحث های بسیاری وجود دارد که لازم است

## نکاتی در مورد مفهوم دموکراسی و انتخابات آتی

مصاحبه سایت «طبقه» با مازیار رازی

طبقه: از این که فرصت برقراری ارتباط و انجام این مصاحبه را در اختیار ما قرار دادید سپاس گزاریم. برای شروع مصاحبه اجازه بدهید ابتدا از تجربه انتخاباتی شما آغاز کنیم. تا به حال به عنوان کاندیدا و یا رأی دهنده در انتخابات شرکت کرده اید؟

مازیار رازی: متقابلاً بابت ترتیب دادن این مصاحبه از شما تشکر می کنم.

من در انتخابات اولین مجلس خبرگان بلافاصله پس از انقلاب ۱۳۵۷، به عنوان عضو هیئت اجرایی «حزب کارگران سوسیالیست» شرکت کردم. در تلویزیون سراسری ۱۰ دقیقه به هر کاندیدا فرصت صحبت داده شد که من هم از آن برای افشای مجلس خبرگان و رژیم استفاده کردم. بخشی از صحبت انتخاباتی ام چنین بود:

«... تشکیل مجلس خبرگان در چنین شرایطی نشان دهنده این است که نیازهای واقعی مردم ایران نمی تواند در چنین مجلسی انعکاس پیدا کند. ما خواهان انحلال مجلس خبرگان هستیم... این دقیقاً منعکس کننده نیازهای واقعی مردم ایران

اگر پیشروان کارگری که بنا بر هر دلیلی نتوانند مشکلات مورد نظر خود را داشته باشند، اما ضمناً نتوانند در یک اتحاد عمل کارگری با حفظ گرایش های خود هم شرکت کنند، در این صورت یا باید نشان دهند از چه مکانیسمی برای دور شدن از فرقه گرایی استفاده می کنند و یا باید بدانند که نقش پیشرویی آن ها از بین رفته و نمی توانند پیشرو تر از کارگرانی باشند که هر روزه اعتصاب و تظاهرات و تجمعات خود را سازمان می دهند. آن ها همچنان ناچار می شوند با ساختن محافل و ظرف های مجازی پوسته فرقه ای و بورکراتیک خود را زخیم تر کنند.

بیست و یک دیماه ۱۳۹۰

است. قانون اساسی، مسأله ملیت ها را مطرح نکرده است. مسأله آزادی زنان را انعکاس نداده است. در مقابل این مجلس، ما می گوییم فقط مجلس مؤسسان باید تشکیل شود...» (هفته نامه سوسیالیستی کارگر، شماره ۱۰، ۱۷ مرداد ۱۳۵۸).

### طبقه: به عنوان رأی دهنده چطور؟

مازیار رازی: بله در موارد متعددی در اروپا همراه با هم نظران خود، برای پیشبرد مقاصد طبقه کارگر در انتخابات شرکت کردم.

طبقه: آیا به دمکراسی اعتقاد دارید؟ تعریف شما از دمکراسی چیست؟ آیا انتخابات سالم می تواند در بهترین شرایط منجر به فرایند تصمیم گیری جمعی در جامعه شود؟

مازیار رازی: البته من به دمکراسی اعتقاد دارم. به اعتقاد من دمکراسی، یعنی سوسیالیسم. بنابراین، دمکراسی ای که من به آن اعتقاد دارم، دمکراسی سوسیالیستی است. اما اگر منظورتان از «دمکراسی»، دمکراسی حاکم در جوامع سرمایه داری غربی است، خیر من به این دمکراسی (یعنی دمکراسی بورژوایی) اعتقادی ندارم. زیرا که یک دمکراسی فرمال و صوری است. صرفاً در حوزه سیاست، آن هم با محدودیت های بسیاری. دمکراسی بورژوایی به نظر من یک ایدئولوژی است

برای فریب اکثریت مردم در این جوامع. در این مورد بیشتر توضیح می دهم.

به نظر من همه مفاهیم و پدیده های اجتماعی به اعتبار وجود جامعه ای طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، خود طبقاتی هستند. به هیچ وجه نمی توان با حذف بار طبقاتی «دمکراسی»، از آن به شکل یک مفهوم مجرد و انتزاعی صحبت کرد. برای ما، دمکراسی به طور خلاصه چیزی نیست جز روش و شیوه اعمال اراده یک طبقه بر دیگر طبقات و اقشار جامعه، یا به عبارت دیگر دیکته کردن اراده طبقه حاکم بر کل جامعه. به همین دلیل است که عامدانه برای «دمکراسی» کنونی، از یک پسوند بورژوایی استفاده می کنم و اصولاً کار ما فراتر رفتن از آن است. این دمکراسی بورژوایی، چیزی نیست جز دیکتاتوری یک اقلیت (اقلیتی که امروز کمترین سهم مستقیم را در تولید دارد) بر اکثریت جامعه. این در حالی است که بورژوازی به شکل حساب شده و آگاهانه، همین دمکراسی «اقلیت» را که ضامن حفظ و بقای او است، به مفهومی عام، جهان شمول و «برای همه» تبدیل می کند. نه فقط این، که همیشه دمکراسی را به حوزه سیاست و مصادیق آن محدود می کند و هرگز کلمه ای از آن در حوزه اقتصاد و تولید اجتماعی نمی گوید.

نتیجه این «دمکراسی» می شود آن که بنا به جدیدترین گزارش مؤسسه «کردیت سوئیس» در سال گذشته، ثروتمندترین یک درصد جمعیت جهان، در حال حاضر نزدیک به نیمی از کل ثروت جهان را در اختیار دارد و اگر نابرابری با همان نرخ سال گذشته ادامه می یافت، در این صورت همین ۱ درصد قادر می شد طی ۲۳ سال، صاحب کل ثروت در کره زمین شود. طبقه سرمایه داری جهانی، نه فقط ابزار تولید مادی، که ابزار تولید ذهنی را هم برای توجیه ایدئولوژیک خود و تحمیل جامعه به دست می گیرد، به این ترتیب امروز در مثلاً آمریکا تنها ۶ ابرشرکت، ۹۰ درصد رسانه ها و در نتیجه افکار عمومی را تحت کنترل خود دارند، در حالی که در سال ۱۹۸۳، تعداد این شرکت ها به ۵۰ مورد می رسید. همین اقلیت انگلی به پشتوانه منابع مالی به مانورهای سیاسی، از جمله انتخابات دست می زند. مثلاً در گیرودار انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ ایالات متحده، داده های «کمیسون انتخابات فدرال» به خوبی نشان می دهد که نظام سیاسی آمریکا تمام و کمال زیر سلطه یک الیگارشسی کوچک است. مثلاً کمتر از ۴۰۰ خانواده، تقریباً نیمی از مبلغ جمع آوری شده ۳۸۸ میلیون دلار تا اواخر ماه ژوئیه برای کمپین انتخاباتی ۲۰۱۶ را تأمین کرده بودند. یعنی اغراق نیست اگر بگوییم که انتخابات ریاست جمهوری در

آمریکا عملاً برای فروش به مزایده گذاشته شده است!

روی دیگر سکه، به عنوان جزء منطقی همین دمکراسی بورژوایی، عبارت است از بدترین بحران اقتصادی نسبت به بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، بیکاری فراگیر، جنگ و مداخلات امپریالیستی، نابودی محیط زیست و اخیراً حتی «بحران پناهندگی».

در چنین حالتی اگر ما خواهان آزادی بیان و برخورداری از تریبون باشیم، نیازمند منابع مالی هنگفتی هستیم که در انحصار یک اقلیت ناچیز است، و در نتیجه تحقق این خواسته، در گرو متلاشی کردن این انحصار بر رسانه های جمعی. در حوزه اقتصادی، اکثریت جامعه به عنوان تولیدکنندگان مستقیم اگر بخواهند تولید و توزیع را تحت کنترل و مدیریت خود بگیرد، و نه اقلیتی که کوچکترین نقشی در آن ندارد، ناگزیر است اصل «مالکیت خصوصی» در دمکراسی کنونی را نقض کند. و این درست همان نقطه ای است که پرده ها فرو می افتد و بورژوازی به شدیدترین وجه با سرکوب فیزیکی آن را قلع و قمع می کند. به همین دلیل دمکراسی سوسیالیستی، به عنوان دمکراسی اکثریت مطلق جهان، از مدار لغو مالکیت خصوصی می گذرد و به همین دلیل معنایی جز مبارزه برای

سوسیالیسم ندارد. مالکیت خصوصی خط قرمز دمکراسی سرمایه داری است، و به همین دلیل اگر میلیون ها نفر حتی از مجاری «دمکراتیک» و «انتخاباتی» رأی به لغو آن دهند، یک اقلیت ناچیز به راحتی آن را «وتو» می کند. وقتی مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» اشاره می کنند که «نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر، ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم برای پیروزی در نبرد برای دمکراسی است»، به همین مورد اشاره دارند. در واقع در دوره کنونی، یعنی عصر گنبدیگی سرمایه داری یا همان امپریالیسم، برای ما مفاهیم دمکراسی و سوسیالیسم در هم تنیده اند. تاکنون در بُعد تاریخی تمام دستاوردهای طبقه کارگر، حاصل مبارزه برای تحقق دمکراسی خود بوده است و نه آن چیزی که بورژوازی اعطا کرده باشد.

مبارزه برای دمکراسی سوسیالیستی جدا از مبارزه برای سوسیالیسم نیست، بلکه شرط پیروزی آن است. از منظر سوسیالیسم مارکسیستی، دمکراسی سوسیالیستی مهم ترین ضامن سلامت دوران گذار به سوی سوسیالیسم نیز هست. در این دوره این بار مسأله مالکیت عمومی (دولت کارگری) بر ابزار تولید اجتماعی یک خط قرمز است و ما برای جلوگیری از بازگشت ضد انقلاب شکست خورده، حق «وتو» خواهیم داشت. در حالی که شوراها، تمام امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و

خلاصه کل حیات جامعه را در دست دارند و حقوق دمکراتیک (مانندی آزادی احزاب، اندیشه و اعتقاد، بیان و مطبوعات و نظایر آن) باید در وسیع ترین سطح وجود داشته باشد.

تا جایی که به موضوع «انتخابات» باز می گردد، اولاً موضوع انتخابات باید روشن باشد و ثانیاً شرایط مشخص آن. مارکسیست ها می توانند و باید از «فضای انتخاباتی»، برای افشای سرمایه داری حاکم و تبلیغ مواضع خود استفاده کنند، چرا که فضای انتخاباتی (اعم از ریاست جمهوری، پارلمان و غیره) موضوعی روزمره نیست، و دولت حتی در استبدادی ترین نظام ها، در وضعیت انتخابات عامدانه تا حدودی فضا را باز می گذارد. در این شرایطی که جامعه سیاسی می شود، باید از این فضا به سود خود استفاده کنیم. به همین ترتیب در انتخابات پارلمانی، چنان چه دمکراسی متعارف بورژوایی (مانند آزادی احزاب) وجود داشته و جامعه در حالت اعتدالی انقلابی نباشد، یک گرایش مارکسیستی انقلابی می تواند نماینده ای را برای شرکت در انتخابات پارلمانی داشته باشد تا مثلاً به سیاست ها و لوایح ضد کارگری رأی منفی دهد. بدیهی است که وقتی شرایط این انتخابات در کشوری به درجه ای غیردمکراتیک باشد که تمامی نمایندگان گرایش های مختلف در زندان باشند و اصولاً کسانی بتوانند وارد یک انتخابات شوند که



همگی از زیر تیغ نظارت خود طبقه حاکم رد شده باشند، تنها می توان از فضای انتخاباتی بهره برداری کرد. در واقع این تاکتیک فراتر از تحریم، و به معنی «تحریم فعال» است.

اما در این جا یک نکته مهم وجود دارد، و آن این که در همه این حالت ها، یک گرایش مارکسیستی باید در قالب یک تشکیلات منسجم شکل گرفته باشد. هرگونه دخالتگری، تحت نظارت این تشکیلات است. در غیر این صورت چه تضمینی وجود دارد که فرد خود در جایی که به منظور دخالتگری حضور یافته، حل نشود. این تاکتیک تنها در صورت وجود تشکیلات منسجم و مسلح به تئوری کمونیستی قابل اجرا است و فرد شرکت کننده در پارلمان بورژوازی باید از کادرهای ورزیده این تشکیلات کمونیستی باشد تا به خوبی بتواند مواضع انقلابی را از تریبون بورژوازی، رو به توده های کارگران معرفی کند. کاری که از این طریق ظرف پنج دقیقه می توان انجام داد، شاید بدون این امکان نیازمند چندین سال تلاش باشد. اما این و سایر تاکتیک های مارکسیست ها باید بتواند حلقه واسطی برای استراژی تسخیر قدرت باشد؛ در غیر این صورت به سادگی قابل چرخش به رفرمیسم و درغلتیدن به روش پارلمانتاریستی به جای مبارزه انقلابی خواهد بود. در اروپا کم نیستند افرادی که به عنوان یک مارکسیست و با مواضع رادیکال، اما

به عنوان یک فرد غیر تشکیلاتی، وارد پارلمان می شوند، و پس از طی دوره ای به عنوان یک پارلمانتاریست منضبط بیرون می آیند.

بنابراین تا جایی که به یک «انتخابات» بازمی گردد، مسأله موضوع انتخابات، شرایط عمومی داخلی و بین المللی، توازن قوا، وجود یا عدم وجود یک تشکیلات منسجم انقلابی و... همگی جزو مؤلفه های کلیدی هستند.

طبقه: از آن جا که به نظر شما «دمکراسی یعنی سوسیالیسم»، به نظر می رسد شما دمکراسی را معادل نوعی حکومت می دانید. درحالی که برخی دمکراسی را قاعده بازی برای کسب قدرت می دانند. با چه استدلالی درک آنان را از دمکراسی رد می کنید؟

مازیار رازی: بله من به عنوان یک مارکسیست انقلابی، همانند مارکس و انگلس، معتقدم دمکراسی یعنی همان سوسیالیسم. وقتی مارکس و انگلس می نویسند «نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر عبارتست از ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دمکراسی (مانیفست کمونیست، ۱۸۴۸) و یا زمانی که انگلس می نویسد «دمکراسی این روزها یعنی کمونیسم... دمکراسی به اصول پرولتاریا مبدل شده است، یعنی اصول توده ها» (فستیوال ملل در لندن، ۱۸۴۵)،

منظورشان دقیقاً همان نکته است که من به آن اشاره کردم. منظور مارکس و انگلس در این نوشته ها این نبود که دمکراسی «معاذل نوعی حکومت» است. مفهوم مارکس و انگلس از «سوسیالیسم» یا «کمونیسم» نوعی از حکومت (رژیم) نبود. منظور آن ها از «سوسیالیسم»، یک وجه تولیدی بود که به ناگزیر برای حل تناقض بین رشد نیروی مولده و مناسبات تولیدی (که در دوران شیوه تولید سرمایه داری مدرن، مانند زنجیری به پای رشد نیروی مولده بسته شده است)، جایگزین نظام سرمایه داری می شود. مارکس استدلال می کرد برای استقرار سوسیالیسم، در وهله نخست نیاز به تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و استقرار دولتی است که آن را «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نامید. این دولت برای تدارک دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم (که پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط نمایندگان شوراها کارگری آغاز می شود)، نیاز به دمکراسی سوسیالیستی دارد، و از این جهت یک «نادولت» است، چرا که باید با اضمحلال طبقات، خود نیز از میان برود. از این رو آن ها بر این اعتقاد بودند که «دمکراسی» یعنی همان «سوسیالیسم». به عبارت دیگر بدون رعایت و اجرای دمکراسی سوسیالیستی امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، عملی نخواهد بود.

آنان که «دمکراسی را قاعده بازی برای کسب قدرت می دانند» کوچکترین ربطی به دمکراسی سوسیالیستی ندارند که خواهان استقرار دمکراسی متکی به بینش سوسیال دمکراتیک هستند که در زیر به تفصیل به آن می پردازم.

در توضیح فراتر، بینش سوسیال دمکراتیک از دمکراسی باید ذکر شود که مدعیان این بینش بخشاً از سابقه طیف چپ و طرفداران سوسیالیسم بوده اند. از این رو استدلال می کنند که جامعه آتی سوسیالیستی، تنها از مجرای دمکراسی بورژوایی باید عبور کند و این دو مرحله به هم پیوند خورده اند. این بینش مدعی است که دمکراسی سوسیالیستی تنها از مسیر دمکراسی بورژوایی و تدریجی تحقق پذیر است. بسیاری از جریانات به-اصطلاح طیف مارکسیستی که امروز سوسیال دمکراسی را به مثابه یک آلترناتیو برای آتیه می بینند، یک چنین تصویری دارند. البته جریانات راست سوسیال دمکراسی هم هستند که اصولاً به سوسیالیسم اعتقادی ندارند (مانند سلطنت طلبان و گرایش های راست بورژوازی که امروز خود را سوسیال دمکرات می خوانند).

این بینش بر این باور است که می توان الگویی از جوامع نظیر سوئد یا آمریکا را در ایران «پیاده کرد». ایده آل جامعه آتی این بینش بورژوازی غربی است.

مدینه فاضله شان یا آرمان شهرشان سوئد یا آمریکا است. آنان تصور می کنند اگر دموکراسی نظیر آمریکا در ایران به وجود آید، وضعیت وخیم کنونی تغییر کرده، و نهایتاً آزادی و برابری و دموکراسی واقعی در ایران به وجود خواهد آمد. این بینش در عین حال بر این باور استوار است که دموکراسی متعلق به بورژوازی است و حاصل انقلاب های بورژوا-دموکراتیک در جوامع غربی بوده است. در صورتی که از لحاظ تاریخی این بحث اصولاً ناوارد است. لازم به تأکید است که دموکراسی تاریخچه ای دارد و منشأ آن نیز انقلابات بورژوا دموکراتیک نیست.

از ابتدا که بشر آغاز به فعالیت اجتماعی نمود، یک نوعی دموکراسی در جوامع بشری دیده شد و این موضوع صرفاً مربوط به بورژوازی نیست. همان طور که قبل از بورژوازی دموکراسی وجود داشته، پس از بورژوازی و یا پس از سرنگونی بورژوازی و سرمایه داری، دموکراسی خواهد بود. آن دموکراسی را ما «دموکراسی سوسیالیستی» می نامیم. یعنی دموکراسی ای برای تمام آحاد جامعه، نه فقط یک اقلیت خاصی از جامعه.

بر خلاف نگرش سوسیال دموکراتیک، اگر به تاریخ نظر افکنیم می بینیم که حتی در سال ها قبل از میلاد و در جوامع پیشابرده داری هم نوعی

دموکراسی وجود داشته است. ما شاهد دموکراسی در جوامع قبیله ای بوده ایم. در آن دوران، سران قبایل می نشستند و شور و مشورت می کردند و یک سلسله تصمیمات می گرفتند. در ۴۰۰ سال قبل از میلاد در جوامع برده داری دموکراسی وجود داشته است. بین برده دارهای دوران افلاطون هم دموکراسی بوده است و نوشته های افلاطون نشان می دهد که یک چنین سبکی از مرادده دموکراتیک وجود داشته است. البته در آن دوره صرفاً دموکراسی درون خود هیئت حاکم است که وجود داشته است. در دوران فئودالیسم هم همین طور. در دوران فئودالیسم هم انواع و اقسام دموکراسی بین اشراف و زمین دارها و پادشاهان و غیره بوده است. یک سلسله مجامعی بود که این ها می نشستند و تصمیم می گرفتند و تبادل نظر می کردند. در جوامع سرمایه داری هم همین طور بود. دوران مختلف سرمایه داری، در دوران رقابت آزاد و در دوران قبل از آن و پس از آن انواع و اقسام دموکراسی هایی بود که نهایتاً آن چه ما امروز می بینیم حاصل این دموکراسی بورژوایی است که پس از انقلاب های بورژوا دموکراتیک به دست آمد.

در نتیجه این بحث جریانات لیبرالی مبنی بر این که دموکراسی متعلق به بورژوازی است کاملاً نادرست و مرتبط با واقعیت های تاریخی نیست.

از سوی دیگر، نکته ای که این نگرش سوسیال دمکراتیک در اپوزیسیون به آن توجه نمی کند، این است که الگوسازی و منتقل کردن یک ایده از «خارج» به جامعه ایران، یک روش کاملاً تخیلی است. زیرا مسأله این جاست که حتی دمکراسی در درون جوامع بورژوا دموکراتیک محصول یک سلسله مبارزات و انقلاب های بورژوا دموکراتیک بوده است. بورژوازی در واقع علیه فئودالیسم مبارزاتی سازمان داد و این مبارزات به این جا کشیده شد که فئودالیسم را خلع ید کرد، و انقلاب های سیاسی بورژوا دموکراتیک را سازمان داد. در جنگ علیه فئودالیسم و مبارزه برای دمکراسی بود که مطالبات دموکراتیکی که مد نظر بورژوازی بود، تحقق پیدا کرد. به بیان دیگر، اگر قرار است ما در ایران دمکراسی بورژوایی داشته باشیم، باید نشان بدهیم که تاریخ دمکراسی بورژوایی در ایران چه بوده است. چه مبارزات ضد فئودالی را بورژوازی ایران انجام داده و اصولاً بورژوازی ایران از کجا آمده است؟

واضح است که بورژوازی ایران هیچ گونه همسویی و انطباقی با بورژوازی غرب ندارد. یعنی اصولاً بورژوازی ایران از طریق امپریالیسم بر جامعه تحمیل شده است. مشخصاً از دوران صفویه سرمایه داری از بالا توسط امپریالیسم به جامعه ایران تحمیل شد. در دوران رضا شاه به شکل دولت

سرمایه داری مدرن، بر اساس نیاز امپریالیسم، برای مهار کردن گسترش انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در روسیه، سپس در دوره شاه بر اساس نیاز نوین امپریالیسم برای صدور وسایل تولیدی به ایران، سیاست های امپریالیستی تحت عناوین «انقلاب سفید» و «اصلاحات ارضی» شاهنشاهی در ایران اجرا شد و یک دولت سرمایه داری در رأس جامعه قرار گرفت. این دولت سرمایه داری، بر خلاف دولت های سرمایه داری غربی، حاصل مبارزات ضد فئودالی نبود، چون اصولاً در جامعه ایران فئودالیسمی وجود نداشت، بلکه دول مستبد پیشاسرمایه داری وجود داشت و یک وجه تولید مشخصی هم در آن دوران در جامعه بود تا دوران صفویه به نام وجه تولید آسیایی و از آن به بعد بورژوازی صرفاً حاصل تحمیلی از طریق امپریالیسم در جامعه است.

به کلام دیگر، بورژوازی در واقع به کشورهای توسعه نیافته نظیر ایران حقه شد. این بورژوازی بورژوازی ای است که هیچ ارتباطی به بورژوازی غرب ندارد. از این منظر استدلال سوسیال دمکرات ها مبنی بر تحقق «دمکراسی» در ایران، بر اساس الگوی بورژوازی غربی، بی اساس است. در قرن پیش در ایران، هیچ گونه علائم و عناصری که نشان بدهد بورژوازی خواهان تحقق دمکراسی، حتی از نوع بورژوایی آن است، دیده نشده است.

در نتیجه، ما باید از آن شرایط عینی که در جامعه ایران در آن قرار گرفته استنتاج کنیم که چه نوع دولت و دموکراسی ای در جامعه باید تحقق یابد.

به اعتقاد من در جامعه ایران مانند بسیاری از جوامع سرمایه داری سه طبقه وجود دارد. مشخصاً در مورد ایران یک طبقه بورژوا وجود دارد که آن خصلت انقلابی و یا خصلت مبارزات ضد فئودالی و یا ضد نظام های پیشاسرمایه داری را ندارد، و اصولاً هیچ ارتباطی به دموکراسی ندارد. اعضای این طبقه سرمایه دارانی هستند که دارای هیچ تاریخچه مبارزاتی و یا سنت انقلابی نیستند. اغلب آن ها قاچاقچی ها، دزدها و زمین داران بزرگ بوده اند که امپریالیسم آن ها را برای خدمت به خود، در مصدر قدرت قرار داده است. این بورژوازی تحمیلی هیچ گاه دارای پایگاه اجتماعی نبوده است. در ایران بورژوازی بنا بر خصلتش یک طبقه سراسر عقب گرا و ارتجاعی بوده است.

در نتیجه، این ها قادر به ارمغان آوردن دموکراسی در ایران نیستند و هیچ نوع علامتی هم در دوپست سال گذشته دیده نشده است. البته در ارتباط با انقلاب مشروطیت اتفاق بسیار زودگذری رخ داد و بورژوازی به مفهوم غربی آن مشاهده شد. اما، آن هم خیلی زود گذر بود و شکست خورد. تنها جایی

که ما شاهد ظهور بورژوا دموکراسی بودیم، در این دوران بود که آن هم سریع از بین رفت.

طبقه دومی که می تواند حامل جنگ علیه استبداد و طرح مسأله دموکراسی باشد، خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی هم به وضوح در انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد که اصولاً از نیروهای ضربت بورژوازی است و نقش ضد انقلابی دارد. یعنی نه تنها به سمت و سوی پرولتاریا و مبارزه برای دموکراسی نمی آید، بلکه اصولاً ضد دموکراسی است. تجربه ۱۳۵۷ نشان داد که این طبقه (قشرهای فوقانی خرده بورژوازی و خرده بورژوازی شهری) در واقع به نیروی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی مبدل شده بود. در نتیجه این طبقه هم، قشری نیست که بتواند در داخل ایران دموکراسی بیاورد. بسیاری از گرایش های چپ به اشتباه فرض را بر این گذاشتند که می توانند با بخشی از این خرده بورژوازی برای رسیدن به انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در آتیه متحد شوند، که نشان داد که اصولاً چنین امری امکان پذیر و جایز نیست.

بنابراین تنها طبقه ای که آثاری از مبارزه دموکراتیک در داخل ایران نشان داده است، اتفاقاً طبقه کارگر است. یعنی این که حتی اگر از سطح مسئله ی دموکراسی بنگریم، می بینیم طبقه کارگر تنها طبقه ای است که در مبارزه علیه استبداد

شاهنشاهی دست به ساختن شوراهای کارگری در داخل ایران زد و توانست یکی از قدرتمندترین نیروهای منطقه را که کاملاً وابسته به امپریالیسم بوده سرنگون کند و شوراهای کارگری دموکراتیکی ایجاد کرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران ما شاهد یک سلسله روابط دموکراتیک در جامعه ایران بودیم.

با وجود تمام سرکوب‌هایی که طبقه کارگر در ۳۷ سال گذشته متحمل شده و با وجود تمام افتراقاتی که در درون خود دارد و تمام حملات و تهاجمات و کشتارهایی که متحمل گردیده، مبارزات کارگری برای خواست اولیه و اصلی شان یعنی همان حقوق دموکراتیک، ادامه پیدا کرده است. هیچ نیرو و هیچ طبقه دیگری به این صورت مصرانه و مداوم به صورتی که طبقه کارگر برای احقاق دموکراسی مبارزه کرده است، مبارزه نکرده است. بنابراین تنها امید کسانی که خواهان یک آتیۀ دموکراتیک و ایجاد یک دموکراسی در داخل ایران هستند، اتفاقاً باید بر طبقه کارگر متمرکز شود. مبارزه و تدارک برای انقلاب کارگری در داخل ایران و تقویت طبقه کارگر تنها راه برای رسیدن به دموکراسی است. زیرا که انقلاب کارگری در داخل ایران تنها انقلابی خواهد بود که نه تنها دموکراسی بورژوا دموکراتیکی که در داخل ایران وقوع آن به تعویق افتاده است را تحقق می‌دهد، بلکه دموکراسی نوینی یعنی

دموکراسی سوسیالیستی را هم می‌تواند برای جامعه به ارمغان آورد.

این مسأله ای است که جریانات سوسیال دمکرات (چپ تا راست)، به خصوص از گرایش‌هایی که از سابقه کمونیستی بیرون آمده‌اند، توجه نمی‌کنند. البته این سوسیال دمکرات‌های نوین هیچ‌گاه در پیش‌گرایش‌های مارکسیستی نبوده‌اند، بلکه گرایش‌هایی استالینیستی و مائوئیستی بوده‌اند. این‌ها با برش از استالینیسم، به خیل دشمنان طبقه کارگر پیوسته‌اند. به کلام دیگر، نه تنها به خیل دشمنان طبقه کارگر پیوسته‌اند، بلکه از مبلغین این فریب بورژوازی شده‌اند و این الگوسازی و ساختن یک جامعه بورژوا دموکراتیک در ایران را تبلیغ می‌کنند. طرح این مسأله از سوی طیف سوسیال دمکرات‌ها و لیبرال‌ها تحت عنوان ایجاد دموکراسی، آن هم دموکراسی وارداتی از خارج بدون این که اصولاً تاریخ و شرایط عینی آن در جامعه ایران وجود داشته باشد، هیچ مفهوم دیگری جز تقویت سرمایه‌داری نمی‌تواند داشته باشد.

از این زاویه، ما به عنوان مارکسیست‌های انقلابی به طور مشخص و با صراحت در مقابل طیفی که خواهان ایجاد دموکراسی بورژوایی از طریق روش وارداتی آن به سبک کشورهای غربی مانند سوئد، نروژ، آمریکا و غیره هستند، بی‌رحمانه مقاومت می‌

کنیم و نشان می‌دهیم تنها طبقه حامل دموکراسی در ایران، است.

حتی چنان چه فرض را بر این بگذاریم که این روش الگو سازی های تخیلی واقعی باشند و واقعاً یک دموکراسی بورژوازی غربی، بتواند توسط طرفداران نگرش لیبرالی در ایران پیاده شود، باید آگاه بود که این جوامع اروپایی خودشان محدودیتهای زیادی در سطح به اجرا گذاری دموکراسی دارند. برای درک این موضوع به حقوق دانان و تئوریسین ها نیازی نیست. دموکراسی بورژوازی «صوری» است، زیرا وارد حوزه تولید اجتماعی نمی‌گردد. مدافعان بورژوازی ادعا می‌کنند که همه جامعه از آزادی بیان، تجمع، انتشار نشریات و باز کردن دفترهای حزبی برخوردارند. بدیهی است که چنین استدلال هایی همه بی اساس هستند. چگونه می‌توان بدون امکانات مالی سرشار مردم عادی (تشکل های کارگران، جوانان و زنان) از همان ابزار تبلیغاتی سرمایه داران برخوردار باشند؟ تشکیل دفترهای حزبی و استخدام کارکنان «تمام وقت» نیاز به امکانات مالی سرشاری دارد- کارگران فاقد چنین درآمد سرشاری هستند. در نتیجه تمام این تبلیغات غیرقابل تحقق هستند، مگر برای کسانی که امکانات مالی سرشار دارند.

می‌گویند در «جامعه مدنی» همه حق رأی داشته و می‌توانند نمایندگان خود را به مجلس آزادانه انتخاب کنند. اول، این انتخابات هر چند سال یکبار انجام گرفته، و نمایندگان طی این دوره به هیچ وجه قابل عزل و یا کنترل توسط مردم نمی‌باشند. در واقع این نمایندگان به عده ای «صاحب امتیاز» تبدیل گشته و کوچکترین ارتباطی با انتخاب کنندگان نخواهند داشت. دوم؛ این روش، دست افراد ثروتمند و حزب های وابسته به دولت را در هر منطقه جغرافیایی باز می‌گذارد تا اعمال نفوذ سیاسی کنند. سوم، قدرت اصلی سیاسی هرگز در پارلمان نیست که توسط دستگاه عریض و طویل بورکراتیک پشت درهای بسته، سازمان می‌یابد. چهارم، آیا رأی دهندگان حق دارند که در این انتخابات «آزاد»، به جای رأی به این یا آن نماینده، اساساً به سیستم مورد دلخواه شان رأی دهند؟ یا باید براساس قانون اساسی ابدی که سیستم را برای ابد تعیین کرده، تنها به کاندیدا هایی رأی دهند و آن ها نیز قسم بخورند که تا جان در بدن دارند پاسدار این قانون اساسی باشند. اساسی ترین اصل این قانون اساسی، احترام و حفظ مالکیت فردی است. بنابراین، احترام به مالکیت فردی، دموکراسی خود را می‌طلبد که همانا دموکراسی برای فرد صاحب ابزار تولید می‌باشد که اقلیت ناچیز یک جامعه را تشکیل می‌دهد. تحمیل و دیکته کردن



این دموکراسی به اکثریت اعظیم اجتماع، همان دیکتاتوری بورژوازی است. این دیکتاتوری بورژوازی، شامل کابینه وزرا، دادگستری، نیروی انتظامی، پاسداران، پلیس و «لباس شخصی»ها (مأموران امنیتی) هستند. سران این نهادها در واقع در جامعه سرمایه داری از تصمیم گیران اصلی به شمار می آیند و نه مردم عادی. زیرا هیچ کدام از این نهادها توسط آرای عمومی قابل تغییر نمی باشند و به صورت دائمی در مصدر قدرت قرار داشته و یا انتخاب آن ها انتصابی می باشد.

هر فرد صادق و فعالی در جامعه ای نظیر سوئد یا آمریکا می تواند به محدودیت های این شکل از دموکراسی پی ببرد. دموکراسی بورژوازی صرفاً فریبی است که بورژوازی از زمان انقلاب های بورژوا دموکراتیک بر جامعه اعمال کرده است. در واقع این شکل از دموکراسی، یک دموکراسی صوری است. به این مفهوم که بورژوازی وانمود می کند که «همه با هم برابرند» و جامعه بر اساس «وحدت ملی»، «دولت ملی»، «برابری»، «مساوات» و غیره، شکل گرفته است. بورژوازی زمانی که مبارزه ضد فئودالی را هدایت کرد، همواره به عنوان یک اقلیتی از جامعه نه تنها اکثریت جامعه را فریب داده و تحمیق کرده، بلکه چنین وانمود می کند که این دموکراسی، دموکراسی همه مردم است. بورژوازی از بدو پیدایش خود، برای مخفی نگه داشتن منافع طبقاتی اش،

خود را به کذب حافظ منافع «کل» جامعه جلوه داده است. از مقولاتی نظیر «حقوق برابر همگانی»، «دولت ملی»، «منافع عمومی»، «دموکراسی عام» برای تحمیق مردم استفاده شده است. در واقع، کوچکترین وجه «عمومی» یا «عام» در هیچ یک از مقولات اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، نهفته نیست. کلیه «قوانین» نظام سرمایه داری، «خاص»، «ویژه» و «یک جانبه» بوده و همه در خدمت منافع بلاواسطه طبقه بورژوا، قرار دارند.

«دموکراسی» بورژوازی تنها یک دموکراسی صوری است. می گویند «خریدار» و «فروشنده» کالا در بازار از «حقوق مساوی» برخوردارند. این درست! اما، این ظاهر قضیه است. در این معامله «برابر» یکی از طرفین (پرولتاریا) به علت فقر، مجبور به فروش نیروی کار خود در مقابل دستمزدی به مراتب نازل تر از ارزشی که تولید می کند، می شود. آن چه رخ می دهد یک عمل کاملاً غیردموکراتیک و غیرعادلانه است. در واقع، صاحبان سرمایه، کارگران را به طور «نابرابر» استثمار می کنند و از این طریق صاحب ثروت بیشتر می گردند. طبق داده های جدید، بین سال های ۱۹۷۹ و ۲۰۰۷، یک درصد بالایی جامعه بیش از نیمی (۵۳٫۹ درصد) از کل افزایش درآمد ایالات متحده را به خود اختصاص داد. طی همین دوره، متوسط درآمد ۹۹

درصد پایینی مالیات دهندگان امریکا، حدوداً ۱۹ درصد رشد داشت، درحالی که متوسط درآمد یک درصد بالایی بیش از ۱۰ برابر، یعنی ۲۰۰۰۵ درصد، افزایش یافت. بین سال های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲، یعنی در دوره پس از «رکود» اقتصادی و آغاز «بهبود»، بالاترین یک درصد درآمدی جامعه در امریکا، ۹۵ درصد از کل رشد درآمد را به جیب زد. یعنی «بهبود» هم نه برای «همه»، بلکه برای اقلیتی بسیار ناچیز از جامعه بوده است. این درحالی است که بخش زیادی از بیکاری و فقر رنج می برد. تنها در سال ۲۰۱۰، ۱۵٫۱ درصد از کل افراد در فقر به سر می برده اند. نرخ فقر در این سال بالاترین نرخ از سال ۱۹۹۳ به این سو بوده است. در همین سال ۱۶٫۴ میلیون کودک یا ۲۲ درصد فقیر بوده اند و این نرخ برای «سیاه پوستان»، بیش از ۳۸ درصد تخمین زده شده است. بنابراین سرمایه داری فلاکت را هم به شکل «نابرابر» به اکثریت عظیم جامعه تحمیل می کند؛ «دمکراسی» بورژوایی، پوششی است بر این روند مشخص استثمار یک طبقه بر طبقه دیگر.

این تبلیغات حتی در آگاهی بسیاری از توده ها رخنه کرده است. در واقع نشان می دهد که این «مساوات و برابری» و «دمکراسی» اصولاً فریبی بیش نیست، حتی در جوامع صنعتی پیشرفته، که

اکنون این لیبرال های ایرانی می خواهند به درون ایران ارمغان بیاورند!

بنابراین، توده های وسیع نه تنها نماینده های خودشان را که در دوره انتخاباتی انتخاب می کنند نمی توانند عزل بکنند، که نقشی در کنترل آنها نیز ندارند. بخشی از نماینده های پارلمان، به بورکرات های دولتی مبدل می شوند. به بیان دیگر بخشی از قشر ممتاز جامعه می شوند. در نتیجه، این ها منتخبینی نیستند که طبقه کارگر بتواند به آنها انتقاد و یا آنها را عزل کند. در حقیقت یک ارتباط صوری رأی دهندگان و نمایندگان پارلمانی به وجود می آید.

دمکراسی بورژوایی نه تنها یک دمکراسی صوری است که در جامعه بورژوایی، اصولاً قدرت سیاسی در پارلمان نیست. پارلمان خود اصولاً یک نمایش است. قدرت سیاسی در دست دولت است، چون اصولاً جریانات بورژوا بر اساس فریب توده ها، مفهوم دولت و حکومت را مخدوش می کنند. می گویند که «حکومت» همان «دولت» است. از آن جایی که حکومت را مردم انتخاب می کنند، در نتیجه کل این جامعه و کل این دولت در دست مردم است! در حالی که چنین نیست! واقعیت این است که اولاً حکومت بخشی از دولت است و دولت جریانی است که پشت سر حکومت عناصر ثابتی را

دارا است. برای نمونه مردم رئیس پلیس را هیچ وقت انتخاب نمی کنند. رئیس بانک ها، رؤسای بوروکراسی دولتی، که تمام امور در دست آن ها است، نه در دست نماینده های پارلمان در مجلس، بلکه همواره ثابت هستند. رکن اصلی دولت سرمایه داری را همین بوروکراسی دائمی و غیر قابل عزل تشکیل می دهد. حتی در کشوری مانند آمریکا و اروپا، تمامی این پست ها انتصابی هستند. در امور تعیین کننده، حکومت اصولاً کاره ای نیست. رئیس جمهور و نخست وزیر و مقام های حکومتی عموماً با تأیید و نیاز منابع مالی و بانک ها انتخاب می شوند. برای نمونه چنانچه «وال استریت» در آمریکا بخواهد در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدی از حزب خاصی انتخاب شود، چنان امکانات مالی سرشاری در انتخابات او می ریزد که به احتمال قوی همان فرد مورد نظر، انتخاب می گردد.

در نتیجه هر چهار سال یک بار، نمایشی به راه می اندازند که در واقع توده ها را فریب بدهند. اپوزیسیون سوسیال دمکرات ما می خواهد چنین «دمکراسی» ای را برای مردم ایران از خارج وارد کند!

خیر، طبقه کارگر و زحمتکشان ایران این شکل از «دمکراسی» را نیاز ندارند. تجربه تاریخی در ایران نشان داده است که بورژوازی ایران حتی همین

«دمکراسی» صوری غربی را هم در ایران تحمل نخواهد کرد. در مقابل طبقه کارگر، با شکل دادن شوراهای کارگری، نشان داده است که قادر به ارائه دمکراسی سوسیالیستی به جامعه هست. ببیند «دمکراسی» آمریکا که قرار است «مهد آزادی» جهان باشد، اخیراً چه کرده است. سیستم شنود اطلاعاتی برای سراسر جهان، حتی متحدین خودشان در اروپا، به کار گرفته اند. افشاگری کارمند سابق «سیا»، «ادوارد اسنودن» این تخلفات بین المللی دولت اواما علیه مردم جهان و حتی متحدان اروپایی شان، نشانی است از یک دیکتاتوری اقلیتی بر جامعه. به دلیل این اقدام انسان دوستانه «ادوارد اسنودن»، تهدیدهای بسیاری از سوی دولت آمریکا متوجه او شده است. این شکل از «دمکراسی» بورژوازی را (حتی چنان چه قابل تحقق باشد که نیست) ما در ایران نمی خواهیم!

سوسیال دمکرات ها برای حمایت از این شکل از دمکراسی صوری غربی، استدلال می کنند که «ببینید در ایران دمکراسی وجود ندارد، انتخابات آزاد وجود ندارد، در نتیجه ما باید به دمکراسی غربی متوسل شویم، و چنین دمکراسی ای را باید به ایران صادر کرد». می گویند: «ببینید در جوامع «کمونیستی» شوروی و چین یا اروپای شرقی یا کوبا چه اختناق حاکم است. کمونیسم یعنی اختناق

و سرکوب مردم. در نتیجه ما باید متوسل شویم به دمکراسی غربی!»!

این سخنانان کذب محض هستند. در جامعه شوروی به ویژه پس از ۱۹۲۴ و جوامع چین و کوبا به عللی «دمکراسی سوسیالیستی» وجود نداشته است (علل این انحرافات از حوصله این مصاحبه خارج است، برای مطالعه علل شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مقالات در این مورد به سایت میلیتانت رجوع شود).

درواقع همان طور که اشاره شد، این برابری و مساواتی که در جامعه بورژوایی هست، مساوات برای سرمایه داری است. به کلام دیگر شعار اساسی بورژوازی در غرب این است: «به هرکس به اندازه سرمایه اش!» یعنی هرکس بیشتر پول داشته باشد، بیشتر باید در تصمیم گیری ها شرکت کند. دولت های موجود سرمایه داری، خواهان حفظ مالکیت خصوصی هستند. از این رو چنانچه توده ها به خیابان ها بیایند و بگویند: «دمکراسی سیاسی را قبول داریم اما، ما همچنان خواهان دمکراسی اقتصادی هستیم!» یعنی می خواهیم مالکیت را لغو بکنیم، مالکیت اشتراکی را جایگزین آن کنیم، این به معنی عبور از خط قرمز است. لغو مالکیت خصوصی، خط قرمز است و به شدیدترین وجهی و با تمام نیرو سرکوب خواهد شد. هیچ تردیدی نباید

داشت، که حتی در سوئد یا در آمریکا و یا کشوری دیگر غربی تظاهراتی باشد که خواهان لغو مالکیت خصوصی باشند، پلیس و ارتش و تمام آحاد دولت بورژوایی بر سر کارگران و زحمتکشان خواهند ریخت و تا سر حد برخورد مسلحانه و تیرباران آنها پیش خواهند رفت (همین مدتی قبل بود که مهاجران جوان حومه فقیرنشین استکهلم در سوئد در اعتراض به شرایط نامناسب خود وارد اقدامات قهرآمیز شدند و بلافاصله با سرکوب گسترده پلیس رو به رو گردیدند). در این جوامع به اصطلاح «مهد آزادی»، توده ها اصولاً نمی توانند مسائل اساسی خودشان را مطرح بکنند، چون امکانات کافی ندارند. طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری غربی بیش از دویست سال است که نتوانسته در مورد استثماری که می شود، صدای خود را به گوش دیگران برساند. در نتیجه پس از ۲۰۰ سال هنوز اجحافات وارده بر کارگران با دلیل تبلیغات رنگین بورژوازی نتوانسته به گوش همگان برسد. زیرا تمام رسانه ها مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات عمدتاً در دست بورژوازی متمرکز شده است (مثلاً در اوت ۲۰۱۰، سقف معدن سن خوزه در شیلی فروریخت و ۳۳ معدنچی را در زیرزمین به دام انداخت. معدنچیان تقریباً در عمق ۷۰۰ متری زمین و ۵ کیلومتری زمین از ورودی اصلی معدن گیر افتادند. بورژوازی پروسه نجات این معدنچیان را به سبک «شو» های

تلویزیونی چنان حرفه ای گزارش می کرد که در آخر کم تر کسی به این موضوع فکر کرد که چرا در قرن بیست و یکم شرایط کاری این کارگران باید این گونه به شکل بردگی مدرن باشد) بورژوازی به کارگران می گوید: «شما آزادید که نشریه تان را چاپ کنید، شما آزاد هستید بیایید سخنرانی بکنید، شما آزاد هستید هر کس را که می خواهید انتخاب بکنید»، منتهی آزاد بودن فرق دارد با توانستن. هیچ کدام از نهادهای کارگری توان مالی کافی برای رقابت با سرمایه داران را ندارند. یک دولت «بی طرف» و «ملی» باید همان مقدار پولی که در اختیار رسانه های وابسته به سرمایه داران قرار می دهد، همان مقدار هم باید برای تبلیغات کارگران در نظر بگیرد. اما، چنین نیست. زیرا برابری واقعی بین سرمایه داران و کارگران وجود ندارد. به قول مارکس در این جوامع دیکتاتوری بورژوایی حاکم است.

اما، چرا سرمایه داران به این دموکراسی صوری تن می دهند؟ به این علت است که یکی از ارزان ترین و بی هزینه ترین راه های ادامه حیات خودشان در واقع دموکراسی بورژوایی است، و گرنه انقلاباتی در مقابل خودشان خواهند داشت و در آن صورت باید برای سرکوب توده ها بسیج بکنند، و مخارج هنگفتی صرف کنند. اگر اعتصابی رخ دهد، اقتصاد مختل خواهد شد و مبالغ هنگفتی را سرمایه داران

از دست خواهند داد. در نتیجه، برای این که به حیات خودشان ادامه بدهند، مجبورند به یک سلسله امتیازات تن دهند و کنترل بر اوضاع داشته باشند (حال بگذریم که بسیاری از مطالبات دموکراتیک مانند هشت ساعت کار روزانه، حق رأی زنان، حق رأی عمومی و غیره، نتیجه مبارزات خون بار طبقه کارگر بوده است و آن که بورژوازی آن را «اعطا» کند).

بنابراین توده های خیلی وسیع تحمیق می شوند. برای به انحراف بردن آگاهی توده ها و به تعویق انداختن و خنثی سازی انقلاب، توجه مردم را به مسایل فرعی جلب می کنند. برای نمونه در بریتانیا مبالغ هنگفتی خرج خانواده ی سلطنتی می کنند که در واقع هیچ کاره هستند (مالیات دهندگان تقریباً ۲۶ میلیون دلار صرف هزینه های نگهداری کاخ ها می کنند. ۶۰۵ میلیون دلار به قطار، هلی کوپترها و جت های سلطنتی اختصاص می یابد. ۶۰۵ میلیون دلار دیگر صرف هزینه هایی نظیر دید و بازدیدهای دولتی می شود و غیره. خلاصه ملکه هر سال ۸۴ میلیون دلار از حکومت و املاک به دست می آورد و این رقم در برگیرنده درآمد چند میلیونی حاصل از سرمایه گذاری های خصوصی او در سهام و اوراق قرضه نمی شود). توجه جوانان را به مسابقات فوتبال با بودجه کلان جلب می کنند.

پول های هنگفت برای به بی راهه کشاندن اذهان عمومی و جلوگیری از آگاهی سوسیالیستی خرج می کنند. از این طریق است که می توانند جامعه را مسخ کنند و این فریب را عمیق و عمیق تر بکنند (در ایالات متحده، ۶ ابرشرکت هستند که ۹۰ درصد رسانه ها را تحت کنترل و نفوذ خود دارند).

در نتیجه، ما خواهان این نوع «دمکراسی» نیستیم و ما خواهان دمکراسی واقعی هستیم، دمکراسی واقعی ما دمکراسی بورژوایی نیست، دمکراسی واقعی ما دمکراسی سوسیالیستی است و بسیار فراتر از دمکراسی موجود در این جوامع بورژوایی است.

طبقه: در جایی شما از «دمکراسی سوسیالیستی» استفاده کردید. از نظر مفهومی دمکراسی تکیه بر «دمو» یعنی همان مردم است در حالی که سوسیالیسم بر نگاهی طبقاتی استوار است. چطور این تناقض مفهومی را در «دمکراسی سوسیالیستی» توجیه می کنید؟ آیا اساساً دمکراسی می تواند سوسیالیستی باشد؟

همان طور که اشاره کردم، در یک جامعه طبقاتی، طبقه مسلط و حاکم، دمکراسی «خود» را دمکراسی «همه» جا می زند و با کلمه «مردم»، خط مرز بین استثمارکننده و استثمارشونده را محو می کند تا

نشان دهد که «دولت»، تجلی اراده «مردم» است. کلمه «دمو» و «دمکراسی» در جوامع باستان یونان و روم هم همین نقش را داشت. مگر کسی می تواند این حقیقت را کتمان کند که خود روم باستان «دمکراتیک»، زیر سلطه یک الیگارشی از اشرافیت ثروتمند بود که قدرت سیاسی را در چنگ داشت و نتیجه این تناقض، خود دوره ای طولانی از مبارزه طبقاتی بود که در جنگ داخلی به اوج رسید و در فرجام آن ارتش خود را مافوق جامعه رسانده و به ارباب سرنوشت آن مبدل شده بود (نمونه سزار)؛ اصولاً ما زمانی می توانیم به معنای واقعی کلمه از مردم و شهروندان صحبت کنیم که طبقه از میان رفته باشد و این خصالت جامعه سوسیالیستی است. در نتیجه این قبیل استدلال هم برخوردی است ایدئولوژیک برای مخفی نگه داشتن تحمیق اکثریت جامعه توسط دولت های بورژوایی به مثابه نمایندگان اقلیت جامعه.

پیش از توضیح مفهوم مارکسیستی دمکراسی، می خواستم در ابتدا به دو بینش انحرافی که توسط مدافعان اسبق و کنونی «سوسیالیسم» طرح گشته، در پیوند با مسأله دمکراسی، اشاره کنم. این ها انحرافات هستند که از درون طیف مدافعین چپ و سوسیالیست مطرح شده اند. این دو موضع انحرافی از طرف دو جریان مختلف ارائه داده می شود.

اول، از موضع جریان‌ات سوسیال دمکرات و لیبرال است، که امروزه در سطح اپوزیسیون بسیاری از آن‌ها دیده می‌شوند. جریان‌اتی که با نام‌های مختلف «سوسیال دموکرات»، «مشروطه خواه»، «جمهوری خواه لائیک»، «سکولار» و انواع و اقسام گرایش‌هایی که از جریان‌ات استالینیستی و مائوئیستی برش کرده‌اند، مشاهده می‌شود. بسیاری از این گرایش‌ها کسانی هستند که زمانی طرفدار «اردوگاه»‌های سوسیالیستی (مانند شوروی و چین) بوده‌اند، که به دلیل فروپاشی این اردوگاه‌ها، چرخش ۱۸۰ درجه‌ای کرده و به اردوی «سوسیال دمکراسی» پیوسته‌اند. البته امروزه در کنار این طیف وسیع سوسیال دموکرات‌ها، سلطنت‌طلبان هم هستند. در واقع کل این اپوزیسیون سوسیال دموکرات و لیبرال، از لحاظ موضع طبقاتی، جناح چپ جریان بورژوایی داخل ایران یعنی اصلاح‌طلبان را نمایندگی می‌کنند.

باید ارزیابی کرد که منظور این‌ها از «دمکراسی» چیست؟ در واقع این دسته فرض را بر این می‌گذارند که بورژوازی حامل یک «هدیه» بزرگی برای ملت ایران است. یا این که گویا بورژوازی غرب یک «مدینه فاضله» ای است که ما در ایران می‌توانیم به مثابه الگویی قابل صدور آن را مورد

استفاده قرار دهیم و تمامی مشکلات جامعه خود را حل کنیم.

آن روی دیگر سکه بینش لیبرال‌ها، موضع استالینی از دمکراسی هست. این دسته اعتقاد دارند که اصولاً دمکراسی ارتباطی با جنبش کارگری و کمونیست‌ها ندارد. به زعم آنان، گویا اصولاً «دمکراسی» یک واژه بورژوایی است. استدلال می‌کنند که کمونیست‌ها خواهان استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» به مفهوم نوعی از رژیم استبدادی هستند که قرار است اقلیتی را در جامعه سرکوب کند. از این رو «دمکراسی» را یک پدیده «بورژوایی» متعلق به اقلیتی که قرار است توسط اکثریت سرکوب شود، می‌شناسند. در نتیجه، این دسته خود را کاملاً جدا از واژه «دمکراسی» کرده و آن را «بورژوایی» می‌پندارند.

از منظر مارکسیستی، هر دوی این بینش‌ها از «دمکراسی» نادرست و انحرافی است. اما، با وجود این که این دو بینش در مقابل هم صف آرایی می‌کنند، دو وجه اشتراک نیز با یکدیگر دارند. اول، هر دو بینش، «دمکراسی» را از آن بورژوازی می‌دانند. دوم، هر دو بینش برداشت نادرستی از نظریه کارل مارکس در مورد «دیکتاتوری پرولتاریا» داشته و این واژه را آگاهانه و یا نا آگاهانه تحریف می‌کنند. بینش لیبرالی تصور می‌کند «دمکراسی»



را بورژوازی به مثابه یک ایده «نوین»، پس از انقلابات بورژوا دموکراتیک قرون ۱۷ و ۱۸ در اروپا، کشف کرده است. و به زعم این بینش تاریخ هم نشان داده که پدیده‌ای بهتر و همه گیر تر از این شکل «دمکراسی» وجود نداشته، پس باید از این حمایت کرد و راه رسیدن به سوسیالیسم از طریق تقویت و قوام بخشیدن به این شکل از دمکراسی به فرجام رساند.

بینش استالینی از «دمکراسی» با استدلال‌های مشابهی، نتیجه معکوس بینش لیبرالی را می‌گیرد. این بینش اعتقاد راسخ دارد که اصولاً «دمکراسی» ارتباطی به جنبش کارگری ندارد.

«دمکراسی» مد نظر مارکسیست‌های انقلابی، دمکراسی سوسیالیستی است. طبقه کارگر از آن جایی که چیزی برای مخفی کردن ندارد، نیازی نیز به ایدئولوژی مانند «دمکراسی بورژوایی» ندارد. به بیان دیگر دمکراسی بورژوایی را به مثابه یک ایدئولوژی قبول ندارد. بر خلاف «دمکراسی بورژوایی»، دمکراسی سوسیالیستی هیچ موضوعی را از انظار توده‌ها مخفی نگه نمی‌دارد. دمکراسی ای است برای تمام آحاد جامعه (چرا که در مسیر گذار به سوی سوسیالیسم، طبقات اجتماعی و تخصص میان آن‌ها باید به تدریج مضمحل شود). دمکراسی ای است شفاف، عیان، روشن و تحت

کنترل اکثریت جامعه، برای طبقه ی کارگر و تمام زحمتکشان در جامعه باشد، نه یک اقلیتی ثروتمند. مدافعان «چپ» سرمایه داری، کوشش می‌کنند که «دمکراسی بورژوایی» و «دمکراسی سوسیالیستی» را یکی جلوه دهند. طبعاً نه تنها طبقات متوسط جامعه که حتی بخش عمده طبقه کارگر نیز به این نظریات انحرافی آغشته شده و فریب آن‌ها را می‌خورند.

از دیدگاه مارکسیست‌های انقلابی، کوچکترین وجه اشتراکی میان این دو نوع «دمکراسی» وجود ندارد. هر یک در خدمت یک طبقه خاص اجتماعی و در تخصص با طبقه دیگری قرار دارد. بر خلاف دیدگاه لیبرال‌ها و جناح «دمکرات» بورژوازی، «دمکراسی سوسیالیستی» نه تنها در تکامل «دمکراسی بورژوایی» نیست، بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد. دمکراسی بورژوایی برای حفظ سلطه بورژوازی و توجیه نظام سرمایه داری، طراحی شده است. در صورتی که دمکراسی سوسیالیستی به منظور نقض سیستم استثمار و از میان برداشتن دولت سرمایه داری، بنا نهاده شده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان (و سایر قشرهای تحت ستم) تنها در راستای استقرار سوسیالیسم، جلوه واقعی می‌یابد.

در بارهٔ دمکراسی سوسیالیستی، چند نکتهٔ مهم قابل ذکر است. برخلاف مبلغین لیبرال و سوسیال دمکرات که مدعی اند که اگر قرار است دمکراسی سوسیالیستی ایجاد شود، باید به طور مسالمت آمیز و از کانال دمکراسی بورژوازی و از حمایت و تقویت دمکراسی بورژوازی انجام گیرد، اصولاً دمکراسی سوسیالیستی هیچگونه ارتباطی به دمکراسی بورژوازی ندارد. این دو اصولاً نسبت به هم بیگانه هستند و این دو نفی دیالکتیکی همدیگر هستند. این ها در دو نقطهٔ متقابل همدیگر قرار گرفته اند. دمکراسی بورژوازی خواهان حفظ استثمار طبقه ی کارگر و زحمتکشان است در صورتی که دمکراسی سوسیالیستی برای از میان برداشتن استثمار است و این دو کاملاً از همدیگر مجزا هستند و در مقابل همدیگر هستند و هیچ گونه وجه اشتراکی بین این دو وجود ندارد. از نقطه نظر مارکس، «دمکراسی» از «سوسیالیسم»، تفکیک ناپذیر بود. این پاسخ مارکس به تمام جریانات فرقه گرای استالینیست و طرفدار جریانات مختلفی که صحبت از این می کنند دمکراسی متعلق به بورژوازی است، می دهد. درواقع مارکس در تمام نوشته های خود، یعنی از سال ۱۸۴۸، مشخصاً نبرد برای دمکراسی را یکی از راههای مؤثر و مهم برای رسیدن به سوسیالیسم می داند. مارکس در مانیفست می گوید: «نخستین گام در انقلاب طبقهٔ کارگر عبارت است از ارتقای

پرولتاریا به مقام طبقهٔ حاکم و کسب پیروزی در نبرد برای دمکراسی». یعنی این که نبرد برای دمکراسی تسهیلاتی برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد می کند. بنابراین برخلاف چپ استالینیستی و برخلاف جریانات سانتریستی که اشاره می کنند «دمکراسی» بورژوائی است، مارکس بر این اعتقاد بود که دمکراسی به مفهوم سوسیالیسم است. دمکراسی از آن پرولتاریا است. همان طور که در ایران هم می بینیم، اولین قدم ها و اولین مبارزات پرولتاریا و طبقه ی کارگر برای حقوق دموکراتیک خود است. و این حقوق دموکراتیک به صورت پیگیر این ها را به آگاهی سوسیالیستی می رساند.

در نتیجه «دمکراسی» متعلق به پرولتاریا است و نه به بورژوازی. مارکس در بسیاری از نوشته های خود، بخصوص پس از ۱۸۴۸ وقتی مشاهده می کند بورژوازی آلمان و فرانسه قابلیت انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک را ندارند، در ۱۸۵۰ در خطابه ی خود به اتحادیه ی کمونیست ها صحبت از انقلاب مداوم به میان می آورد. زیرا به این باور می رسد که بورژوازی دیگر قابلیت حل تکالیف بورژوا دموکراتیک را از دست داده و از ترس پرولتاریا، به سوی جریانات مستبد و پیشاسرمایه داری، می رود. برای این که اگر آغاز به حل تکالیف دموکراتیک شود، در مقابل خودش پرولتاریا را خواهد دید و پرولتاریا در نبرد برای دمکراسی می آید در مقابل

بورژوازی قد علم می کند. از آن پس، مارکس مشخصاً اشاره می کند «دمکراسی متعلق به پرولتاریا است»، بخشی از زندگی پرولتاریا است و مبارزه برای دمکراسی، نبرد برای دمکراسی یعنی دموکراتیزه کردن کل سیستم اجتماعی، یعنی دموکراتیزه کردن تمام شئون و حیات بشریت. و در نهایت دموکراتیزه کردن دولت یعنی انقلاب. از منظر کارل مارکس، انقلاب سوسیالیستی هیچ مفهوم دیگری به جز این نمی تواند داشته باشد.

بنابراین وقتی ما صحبت از دموکراتیزه کردن کل مسایل اجتماعی می کنیم، به این مفهوم است که ما خواهان انقلاب سوسیالیستی هستیم و هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد. در ضمن مارکس از سال ۱۸۵۳ به بعد در بسیاری از نوشته های خود اصولاً عبارت «دمکراسی» و «بورژوازی» را با هم استفاده نمی کرد و برای توصیف بورژوازی از عبارت «لیبرالیسم» استفاده می کند. او می گفت این ها لیبرال ها دیگر دموکرات نیستند و دمکراسی را رعایت نمی کنند. به کلام دیگر، مارکس دمکراسی را از آن پرولتاریا می دانست. این مسأله خیلی مهم و محوری است و در واقع نخستین قدم در راه انقلاب پرولتری و مبارزه برای آن است.

همین مسأله مشخصاً در جامعه ایران نیز صادق است. به کلام دیگر مسأله محوری برای رسیدن به سوسیالیسم در ایران، نبرد برای دمکراسی است. یعنی که طبقه کارگر ایران که یک تجربه مشخصی در ارتباط با اعمال دمکراسی و ساختن شوراهای کارگری در انقلاب گذشته از خود نشان داده، مشخصاً در مقامی است که بتواند نبرد برای دمکراسی را تا سرنگونی این رژیم و ساختن جامعه سوسیالیستی پیش ببرد. با وجود تمام مشکلاتی که امروز طبقه کارگر دارد و با وجود تمام مشکلاتی که پیش روی جنبش کارگری وجود دارد، کماکان تنها طبقه ای است که می تواند به دمکراسی نائل شود و دمکراسی برای تمام آحاد جامعه بیاورد. تمام جریاناتی که به هر علتی خواهان آزادی و دمکراسی به مفهوم گفته شده هستند سریع ترین و کوتاه ترین راه برایشان این است که طبقه کارگر را تقویت کنند و تدارکات انقلاب کارگری و انقلاب سوسیالیستی را تقویت ببینند

در ایران، سرمایه داری، عقب افتاده تر از بورژوازی کشورهای امپریالیستی است. سرمایه داری ایران توسط امپریالیزم و از بالا بر جامعه تحمیل گشت. بورژوازی ایران، برخلاف بورژوازی غرب که سنت مبارزات ضد فئودالی و اعتقاد به دمکراسی بورژوازی را به همراه داشت، فاقد هرگونه اصالت و سنت دمکراسی است. در نتیجه، قادر به تحمل هیچ

گونه آزادی و دموکراسی نمی باشد. زیرا گشایش های دموکراتیک زنگ خطر را برای سرنگونی کل نظام به صدا در می آورد. برای نمونه، رژیم دیکتاتوری نظامی شاهنشاهی به محض ایجاد گشایش های دموکراتیک نسبی، در ظرف مدت کوتاهی توسط اعتراض های میلیونی سرنگون شد. در قرن اخیر، بارها تجربه نشان داده است که بورژوازی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) با هر شکلی که ظاهر گردند (تاج سلطنتی یا عمامه آخوندی) برای حفظ منافع خود راهی جز سلب کلیه آزادی های دموکراتیک ندارند. بورژوازی ایران در چارچوب نظام سرمایه داری بین‌المللی، هرگز قادر به رشد نیروهای مولده و حل مسایل بنیادی اقتصادی و اجتماعی نخواهد بود؛ و در نتیجه تحمل گشایش دموکراتیک را نخواهد داشت. دموکراسی خرده بورژوازی نیز فراتر از دموکراسی بورژوازی نخواهد رفت (تجربه انقلاب نیکاراگوئه نمونه بارزی از این وضعیت است).

از این زاویه، مسأله انقلاب کارگری در دستور کار جامعه ما قرار گرفته و به هیچ وجه نمی توانیم منتظر باشیم که جریانات لیبرالی از سوئد و آمریکا برای ما الگوی دموکراسی سوئدی و آمریکایی به ایران بیاورند. به هیچ وجه نمی توانیم در انتظار این باشیم که بورژوازی ایران برای ما دموکراسی به

ارمغان بیاورد. نمی توانیم منتظر این باشیم خرده بورژوازی که از نیروهای ضربت بورژوازی است، دموکراسی برای ما بیاورد. تنها طبقه کارگر قادر به حل چنین تکالیفی است.

طبقه: پایه های حقوقی انتخابات در ایران را چگونه می بینید؟ آیا این پایه های حقوقی پاسدار اصالت انتخابات هستند یا بر عکس باعث استحاله انتخابات و دگردیسی آن می شوند؟

مازیار رازی: برگزاری انتخابات، یک فرم از تصمیم گیری اجتماعی است، آن چه برای ما اهمیت دارد محتوای سیاسی و طبقاتی انتخابات است. انتخاباتی که از سوی دولت سرمایه داری حاکم تدارک دیده می شود، محدودیت های همان دموکراسی بورژوایی را یدک می کشد. و در شرایطی که لازم بدانند، حتی همان را هم زیر پا می گذارد (مانند تجربه فاشیسم در اروپا). حاکمیت جمهوری اسلامی، از دل شکست انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بیرون آمد. اصولاً جمهوری اسلامی در کلیت خود، از ابتدا تاکنون هر آن چه را که خارج از مدار نظارت و کنترل آن باشد، تحمل نمی کرده است. به این ترتیب، انتخابات در هر عرصه ای - از ریاست جمهوری کشور گرفته تا مجلس و تعیین مدیران رده بالا و غیره - همیشه تحت نظارت شدید از بالا و به غیردموکراتیک ترین و فرمایشی ترین شکل

ممکن صورت گرفته است. کارکرد روبنای قانونی و حقوقی، پاسداری از کل نظام سرمایه داری و طبقه حاکم است.

اما، لازم است تأکید شود که ما به عنوان مارکسیست های انقلابی از هر روزنه ای (هر چند محدود و یا لحظه ای) برای دخالتگری در میان توده استفاده می کنیم. اگر توده ها به هر علت در انتخاباتی شرکت کنند، وظیفه ما این است همراه با آن ها در روند انتخاباتی با آلترناتیو سوسیالیستی در تقابل با بدیل بورژوایی شرکت کنیم.

طبقه: رابطه نهاد های قدرت (سیاسی و اقتصادی) با انتخابات در ایران را چگونه می بینید؟ آیا انتخابات در خدمت منافع نهاد های قدرت است یا برعکس انتخابات ابزاری است در اختیار نهاد مردم تا بتواند با نهاد های قدرت به مقابله برخیزد؟

مازیار رازی: اگر منظورتان از «نهاد قدرت (سیاسی و اقتصادی)»، رژیم است، باید تأکید شود که انتخابات برای این نهاد قدرت تنها برای تحمیل توده های مردم مورد استفاده قرار می گیرد. بنابراین باید پرسید که اصولاً چرا «نهادهای قدرت» سیاسی و اقتصادی، باید ابزاری را در اختیار «نهاد مردم» (که البته روشن نیست منظور چیست) قرار دهند تا قدرت آنان را به چالش بکشد؟ انتخابات در این جا تنها نقش یک پوشش «دمکراتیک» را برای

یک ساختار سرمایه داری فاسد بازی می کند. انتخابات و تأمین مالی کمپین های پرهزینه آن به عنوان زمین مسابقه بین نامزدهای انتخاباتی از همان مکانیسمی تبعیت می کند که در مورد آمریکا اشاره کردم. امروز در ایران به گفته عزت الله یوسفیان ملا، عضو ستاد «مبارزه با مفسد اقتصادی»، یک چهارم نقدینگی کل کشور در اختیار حدوداً ۰۰۶ نفر است که به رقم نجومی حدوداً ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می رسد. طبق گزارش جدیدی، هیئت مدیره بانک ها از ۱۲۰ میلیون تومان (بانک دی) تا ۹۹۰ میلیون تومان (بانک اقتصاد نوین) پاداش دریافت کرده اند. سپاه پاسداران و نهادهای نظامی به خصوص در شرایط تحریم، صادرات و واردات را در مشت خود داشته اند. یا مافیای آستان قدس رضوی تنها در یک قلم ۱۳ هزار هکتار از مساحت ۳۰ هزار هکتاری مشهد (یعنی ۴۳ درصد اراضی شهر) را در زمره موقوفات خود به ثبت رسانده است. این «نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی» هستند که با اتکا به چنین حجم عظیمی از منابع مالی، انتخابات را در دست دارند. به این امید که یا در سلسله مراتب بوروکراتیک دولت سرمایه داری جایگاهی بالاتر پیدا کنند، یا کسانی را در نقاط کلیدی قرار دهند که راه را برای این چپاول تاریخی آن ها بیشتر باز کند.

طبقه: بانگ‌های به تاریخچه انتخابات در سه دهه گذشته در ایران، آیا انتخابات را عاملی مؤثر در تغییر سیاسی اجتماعی در ایران می‌دانید؟ آیا تغییرات سیاسی اجتماعی اقتصادی می‌تواند نام ببرید که در سایه شرکت انتخابات رقم خورده باشد؟

مازیار رازی: بدیهی است که انتخابات می‌تواند تأثیراتی بر فضای سیاسی و اقتصادی بگذارد، و مارکسیست‌های انقلابی نیز موظف هستند با تحلیل و پیش‌بینی این تحولات بالقوه، گام‌های بعدی را ترسیم کنند. منتها این موضوع کاملاً بی‌ارتباط با گرایش‌هایی درون «چپ» است که همواره با نگاه رو به بالا، به گرایش‌ها و تحولات درون طبقه حاکم چشم دوخته‌اند، و از این رو مشخص نیست پس خود چه نقش مستقلی دارند. عموماً در سطح «تئوریک» نیز این موضوع به این شکل فرموله می‌شود که: باید از شکاف‌های درونی نظام استفاده کرد. در حالی که اولاً چنانچه یک گرایش سیاسی در قدم اول خود را سازمان نداده باشد، سهل است که در این پروسه خود شکافته شود! و ثانیاً استفاده از شکاف‌ها - به عنوان تاکتیک سوسیالیستی متکی بر یک تشکیلات منسجم انقلابی - نه به معنای انداختن رأی به صندوق انتخابات و دفاع از یک گرایش درون طبقه حاکم، بلکه به معنی ایفای یک نقش مستقل در

یک شرایط مشخص برای پیشبرد جنبش کارگری است.

به هر حال همان طور که گفتم وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیش و پس از انتخابات می‌تواند متفاوت باشد و تحلیل این موضوع برای مشخص کردن گام‌های بعدی در جهت سازماندهی خود و کارگران پیشرو اهمیت دارد، نه برای توجیه شرکت در انتخابات. به عنوان مثال تحلیل ما تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ این بود که این انتخابات و موقعیت جمهوری اسلامی در آن از چندین وجه، متفاوت از انتخابات پیشین است و از همین رو اهمیت ویژه‌ای دارد؛ در این مقطع بحران داخلی و بین‌المللی رژیم شدت گرفته بود و انتخابات در واقع آخرین فرصت برای غلبه موقت و برون رفت از این بحران‌ها به شمار می‌رفت. از نقطه نظر بین‌المللی، دور جدید تحریم‌ها این بار با محوریت صنایع نفت و پتروشیمی (یعنی تکیه‌گاه اصلی و حیاتی درآمد جمهوری اسلامی) و همین‌طور بانک مرکزی، تأثیرات خود را بر رژیم گذاشته بود؛ درگذشت چاوز در ونزوئلا و ابهام در تداوم سیاست خارجی او نسبت به جمهوری اسلامی در حکومت بعدی، پایه جمهوری اسلامی را در امریکای لاتین تضعیف کرده بود (ضمن این که اتفاقاً ونزوئلا در حال بهره

مندی از تأثیر تحریم های نفتی ایالات متحده و اروپا علیه ایران، برای به دست آوردن بخشی از بازاری بود که ایران در به ویژه چین و هند از دست می داد؛ و مهم تر از همه وضعیت حاد و احتمال سقوط رژیم اسد به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک ایران در منطقه، برای جمهوری اسلامی یک زنگ خطر بود؛ از نقطه نظر داخلی، شکاف های درونی رژیم شدت گرفته بود؛ خامنه ای و حلقه وابسته به آن که به تازگی «جریان فتنه» را در دفاع از ریاست جمهوری احمدی نژاد عقب زده بود، این بار مجبور بود که همین متحد سابق خود را هم به عنوان «جریان انحرافی» از دور خارج کند، و این اشتباهات ممتد محاسباتی، بیش از هر چیزی خود خامنه ای را در موقعیت بدی در مقابل پایه هایش قرار داده بود. به علاوه حاکمیت می دانست که به دنبال جو نارضایتی و بی اعتمادی عمومی جامعه پس از اعتراضات ۱۳۸۸، مشارکت در انتخابات پیش روی آن با چالش جدی رو به رو است.

جمهوری اسلامی که با درهم شکستن انقلاب ۱۳۵۷ به عنوان یک رژیم بورژوازی غیرمترعارف تثبیت شده بود، از همان ابتدا دو گرایش اقتدارگرا و اصلاح طلب را در خود جای می داد، به طوری که اولی در سطح سیاسی اختلافاتی با

«غرب» داشت، در صورتی که دومی شدیداً خواستار آن بود که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد (برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی - بهشتی بر عهده داشتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و مترعارف با عرف های بین المللی را بازرگان - یزدی). در وضعیت خاص انتخابات ۱۳۹۲، تنها همین گرایش دوم بود که می توانست موقتاً بر هر دو بحران غلبه کند. حاکمیت و در مرکز آن باند خامنه ای، مجبور بود برای مهندسی و مدیریت بحران خود (آن هم با بهره گیری از نبود یک خط رهبری انقلابی و رادیکال در جامعه)، مهره ای را به عنوان نماینده این گرایش رو کند که اولاً مورد پذیرش غرب و طرف سازش و مماشات با آن ها باشد؛ و ثانیاً بتواند اعتراضات موجود در جامعه به دنبال انتخابات قبلی را به سوی صندوق های رأی کانالیزه کند؛ و ثالثاً مورد قبول و اجماع جناح های رقیب درون حکومت قرار بگیرد. نهایتاً روحانی، محصول چنین نیازی بود. روحانی - کسی که هم نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی بوده و هم مورد تأیید شخص رفسنجانی قرار داشته و در گذشته نیز رئیس تیم هسته ای مذاکره کننده با آلمان، فرانسه و بریتانیا بوده است - گزینه ای بود که هم می توانست به



دلیل سوابق خود جناح های مختلف درون رژیم و طرف غربی را راضی کند و هم با محور قرار مطالبات دمکراتیک عمومی جامعه (از امنیت زنان در جامعه گرفته تا حل مسأله فرسایشی هسته ای و رفع خطر «حمله نظامی») چهره ای «معتدل» از خود نشان دهد که اعتراضات را به نفع شرکت در انتخابات خنثی کند. این دقیقاً همان سناریویی است که نهایتاً رخ داد، و متأسفانه جمهوری اسلامی پیروز اصلی آن بود.

به علاوه همان طور که از سه دهه پیش تأکید داشتیم، نهایتاً - و این بار به دنبال این انتخابات - رژیم ایران و امپریالیسم «اختلافات» خود را کنار گذاشتند و «توافق هسته ای» (که در واقعیت فراتر از صرفاً مسأله هسته ای است) صورت گرفت.

در پس این چرخش تاکتیکی حکومت اوباما برای اعلام توافق نهایی و جامع با رژیم ایران - که در حال حاضر با مخالفت بخش هایی از دستگاه سیاسی و نظامی بورژوازی امریکا از یک سو و متحدین سنتی امپریالیسم امریکا نظیر اسرائیل و عربستان سعودی از سوی دیگر رو به رو است - یک رشته محاسبات استراتژیک برای حفظ هژمونی جهانی امریکا قرار داشته: اول این که کشمکش های تاکنونی امپریالیسم امریکا و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، می باید تابع

حرکت استراتژیک امریکا در جهت انزوای دو کشور روسیه و چین باشد که از یک سو به ترتیب مهم - ترین شرکای نظامی و تجاری رژیم ایران هستند و از سوی دیگر در حال حاضر از دید دولت امریکا، دو مانع مهم برای پیشبرد سلطه جهانی آن به شمار می روند (کودتا در شرق اکراین و اتخاذ سیاست موسوم به «محور آسیا» از سال ۲۰۰۹ از همین رو بوده است)؛ و دوم این که رژیم سرمایه داری بحران زده ایران، با در نظر داشتن نقش تاریخی بورژوازی روحانیت و وضعیت کنونی آن، فعلاً بهترین گزینه برای حفظ منافع استراتژیک امریکا در منطقه است. اکنون نیز رژیم سرمایه داری ایران و امپریالیسم امریکا عملاً در قالب کارزار نظامی علیه داعش مشغول همکاری هستند.

تحلیل ما این بود که با پیروزی گرایش به اصطلاح «میانه رو» در انتخابات و نهایتاً توافق هسته ای، نه فقط راه برای ورود سرمایه بین المللی هموار می شود (به خصوص که کشوری مانند ایران با جمعیتی در حدود ۸۰ میلیون نفر که ۶۰ درصد از آن زیر ۳۰ سال سن دارد، و برخورداری از ذخایر نفتی و گازی وسیع، تأسیسات پتروشیمی، فلزات و خودروسازی، محصولات متنوع کشاورزی و نظایر آن جذابیتی دو صد چندان برای سرمایه گذاران خارجی ایجاد می کند)، بلکه برای تضمین امنیت این سرمایه - به

خصوص در کشور ملت‌په‌ی مانند ایران با روزانه ده‌ها اعتصاب- باید جنبش کارگری از بالا و به شیوه‌های جدیدی مهار شود.

در حال حاضر مطبوعات مالی نظیر وال استریت ژورنال سرشار از اخبار شور و شوق سرمایه‌گذاران خارجی از کشورهای آلمان، انگلستان، آمریکا و فرانسه و غیره است. در نتیجه فراهم آوردن هرگونه امکان سرمایه‌گذاری خارجی، ناگزیر نیازمند مهار جنبش کارگری خواهد بود. توافقات رژیم و گروه «۱+۵» که ظاهراً حول مسأله هسته‌ای صورت گرفته، در واقعیت امر یک بسته پیشنهادی است که موضوعات دیگری را دربر می‌گیرد و مسأله هسته‌ای صرفاً یک پوشش یا فرعی‌ترین جزء آن است. یکی از همین موضوعات کلیدی، قطعاً مهار جنبش کارگری است که یک انقلاب را در کارنامه خود ثبت کرده. در نتیجه تحلیل ما این بوده و هست که در بلندمدت به دلیل بی‌اعتباری خانه کارگر، بهترین گزینه رژیم ایجاد تشکل‌های «زرد» از بالا است، و بهترین گزینه برای ایجاد تشکل‌های «زرد»، گرایش راست درون جنبش کارگری، گرایشی که هم سابقه مبارزاتی برای خود دست و پا کرده، و هم با خود رژیم تداعی نمی‌شود. در این جاست که «سازمان جهانی کار» و گرایش راست جنبش کارگری به یک دیگر می‌پیوندند. بنابراین بحث مارکسیست‌های انقلابی ایران این است که

در دور آتی و در صورت ایجاد تشکل‌های زردی که به راحتی می‌تواند بخشی عظیمی از کارگران تشنه تشکل‌یابی را به درون خود بکشد، باید در این وقت تنفس کوتاه موجود، از قبل تشکیلاتی منسجم برای دخالتگری در میان این پایه‌ها برای تدارک انقلاب ایجاد کرد. تحولات رخ می‌دهند، بی‌آن که منتظر تصمیم یا بیانیه جریان‌های مارکسیستی شوند. طبقه‌ای می‌تواند سکان هدایت این تحولات را به دست بگیرد که ملزومات آن را از قبل فراهم کرده باشد. ایجاد هسته‌های انقلابی و سازمانده از همین امروز، مهم‌ترین جزء این مبارزه طبقاتی است و بی‌اعتنایی به آن به معنای اخص بی‌اعتنایی به اصل مبارزه طبقاتی است.

طبقه: با اتکا به این جمله شما: «بدیهی است که انتخابات می‌تواند تأثیراتی بر فضای سیاسی و اقتصادی بگذارد» به نظر می‌رسد شما منکر نقش انتخابات در تغییر سیاسی اجتماعی در ایران نیستید. در این صورت آیا مردم می‌توانند از انتخابات به عنوان ابزاری برای رسیدن به تغییرات مورد نظرشان بهره ببرند؟

مازیار رازی: همانطور که اشاره کردم به اعتقاد من، شرکت در انتخابات (به ویژه تحت یک دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری مانند جمهوری اسلامی

که حتی فاقد یک دمکراسی بورژوازی همانند غرب است)، تنها یک هدف را دنبال می کند و آن هم افشای این رژیم به شکل دیگری، و ارتقای آگاهی ضد سرمایه داری توده های مردم است، با استفاده از امکانات محدود انتخاباتی. به اعتقاد من «تغییر سیاسی اجتماعی در ایران» با شرکت در انتخابات حاصل نمی شود. تبلیغ این موضوع در بهترین حالت ایجاد یک توهم است، و در بدترین حالت یک تزویر برای فریب توده های مردم زحمتکش.

**طبقه: به عنوان آخرین سوال آیا در انتخابات پیش رو مجلس شورای اسلامی در اسفند ماه شرکت خواهید کرد؟**

**مازیار رازی:** با توجه به توضیحات فوق، ما همچون سال های گذشته انتخابات را تحریم فعال می کنیم، چون به سازماندهی مستقل برای انقلاب اعتقاد داریم، نه تبدیل طبقه کارگر به زائده بازی های سرمایه داری حاکم ایران. اصولاً مارکسیست ها از هر شرایطی، به ویژه شرایط انتخاباتی، استفاده می کنند تا مطالباتی را مطرح کنند که اولاً متناسب با سطح آگاهی کنونی کارگران باشد و ثالثاً بتواند حلقه واسطه ای باشد میان این سطح از آگاهی با یک پله بالا تر از آن. در آستانه این انتخابات، ما تحریم فعال را می توانیم به این شکل فرموله کنیم که: شرکت در انتخابات منوط به این است که

نمایندگان واقعی ما حضور داشته باشند. این نمایندگان ما، مانند «شاهرخ زمانی»ها، «بهنام ابراهیم زاده»ها و غیره در داخل زندان هستند. پس این انتخابات غیر دمکراتیک است. در نتیجه در وهله اول باید نیرو و انرژی ای را گذاشت برای آزادی آن ها، تا سپس شرط شرکت در انتخابات آزاد تأمین بشود. از دل این بحث مثلاً می توان این شعار را بیرون آورد که «پیش شرط انتخابات آزاد، آزادی زندانیان سیاسی است». سپس حول چنین شعارهایی می توان به تبلیغات وسیع در فضای انتخاباتی دست زد. اگر گرایش های مختلف چپ، با هر سطحی از اختلاف سیاسی، حول مطالبات مشترکی نظیر این وارد «اتحاد عمل» شوند، در آن صورت می توان مابه ازای بیشتری را انتظار داشت. این خطی است که یک نیروی پیشرو می تواند پیشنهاد دهد و پیاده کند.

**طبقه: منظور شما از تحریم فعال چیست؟ آیا سازمان شما پلاتفرم مشخصی در این زمینه تدارک دیده است؟**

**مازیار رازی:** منظور از تحریم فعال را در سوال فوق توضیح دادم. در مورد پلاتفرم مشخص انتخاباتی با هدف افشای بیشتر رژیم و بالا بردن آگاهی ضد سرمایه داری میان کارگران و زحمتکشان می

توانید به جزوه ای که در انتخابات پیش انتشار دادیم رجوع کنید:

<http://militaant.com/?p=2508>

به عنوان مثال در همان جا، صفحه ۲۶ در مطلبی زیر عنوان «ضرورت تحریم فعال انتخابات» (مورخ ۲۱ خردادماه ۱۳۹۲) آمده است:

«برای مارکسیست های انقلابی، "تحریم" انتخابات تحت حکومت جمهوری اسلامی، موضوعی است مفروض؛ در شرایط دمکراتیک جامعه بورژوازی، مشروط بر این که جامعه در وضعیت اعتلای انقلابی قرار نداشته باشد، می توان در انتخابات پارلمانی، با حضور نمایندگان کارگران و کمونیست ها، برای به دست گرفتن تریبون علیه خود نظام سرمایه داری شرکت جست، اما تحریم انتخابات، به خصوص برای ساختن دولت سرمایه داری، در هر شرایطی اعم از دمکراتیک یا دیکتاتوری، یک اصل مفروض است. آن وقت است که هر عملی در ارتباط با این تحریم و اثرگذار کردن آن در درون جامعه، می تواند عنوان "تاکتیک" به خود بگیرد. و الا دفاع از یک جناح بورژوازی در مقابل سایر جناح ها و گرایش های موجود در طبقه حاکم با اتکا به خروارها توجیه و "تحلیل"، اقدامی است که بخش اعظم جامعه هم به دلیل سطح فعلی آگاهی خود، به خصوص به

دلیل آگاهی وارونه ای که هر روز به آن ها تزریق می شود، و نبود یک آلترناتیو نیرومند، انجام می دهد؛ و دست آخر رؤیای خود بورژوازی را تحقق می بخشد. اما باید به یاد داشت که تحریم "غیر فعال"، یعنی گوشه گیری، خانه نشینی و بی اعتنایی به سیر رویدادها- درست نقطه مقابل مشارکت "فعال" و به یک اندازه بی تأثیر است. یکی از بهترین تاکتیک های انقلابی در قبال مسأله انتخابات، می تواند "تحریم فعال" باشد. یعنی استفاده از فضای سیاسی و برخی "آزادی" های موقتی و نیم بند تا پیش از برگزاری "انتخابات"، برای افشای رژیم. در این جا است که می توان به شکل تاکتیکی، آزادی تمامی زندانیان سیاسی و به ویژه رهبران کارگری را به عنوان نمایندگان حقیقی طبقه کارگر، برجسته نمود، و این همان تاکتیک تحریم فعال است»

سی مهر ۱۳۹۴

از: سایت طبقه

<https://tabaqe.com/?p=3546>

## سال نو را به سال مبارزه پیگیرتر تبدیل کنیم! میراث شاهرخ زمانی زنده است!



سال نو را به سال مبارزه پیگیرتر تبدیل کنیم!

میراث شاهرخ زمانی، کارگر سوسیالیست انقلابی که در شهریور ماه ۹۴ در زندان رجایی-شهر به قتل رسید، زنده است

پیگیری قتل شاهرخ زمانی را به مطالبه جنبش تبدیل کنیم!

کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!

پیش به سوی تحریم فعال دور دوم انتخابات مجلس (اردیبهشت ۹۵)!

پیش به سوی برگزاری باشکوه مراسم روز جهانی کارگری (۱۱ اردیبهشت ماه ۹۵)!

«کمیته اقدام کارگری»

[eghdamkargaari.wordpress.com](http://eghdamkargaari.wordpress.com)



رفقای کمیته اقدام کارگری، در آستانه سال جدید ۱۳۹۵ طی حرکتی نمادین، با شعار اصلی «سال نو را به سال مبارزه پیگیرتر تبدیل کنیم» همراه با چند مطالبه دیگر نظیر پیگیری قتل رفیق شاهرخ زمانی، حمایت از زندانیان سیاسی، تحریم فعال دور دوم انتخابات مجلس و تدارک برای برگزاری مراسم اول ماه مه (روز جهانی کارگر)، اقدام به توزیع تراکت هایی در سطح شهر نمودند.



## البرز: توزیع تراکت در حمایت از افشین سهراب زاده، زندانی سیاسی، و حمایت از تحریم فعال دومین دور انتخابات مجلس

جان «افشین سهراب زاده»،

زندانی سیاسی کُرد،

با حکم ۲۵ سال حبس و

تبعید به زندان میناب،

در خطر است



«افشین سهراب زاده»، به دلیل ابتلا به بیماری سرطان روده و خونریزی داخلی، در معرض خطر جدی مرگ قرار دارد!

**خیابان ها را به تریبون زندانیان سیاسی بدل کنیم!**

**کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!**

**نمایندگان واقعی مردم در زندان ها و تحت فشار هستند!**

**پیش به سوی تحریم فعال دومین دور انتخابات مجلس (اردیبهشت ۹۵)!**

کمیته اقدام کارگری

[eghdamkargaari.wordpress.com](http://eghdamkargaari.wordpress.com)

صبح روز شنبه، ۲۹ اسفندماه ۱۳۹۴، فعالین کمیته اقدام کارگری در استان البرز در تدارک برای تحریم فعال دور دوم انتخابات مجلس (اردیبهشت ۱۳۹۵) و همین طور دفاع از «افشین سهراب زاده» زندانی سیاسی، اقدام به توزیع تراکت هایی در سطح شهر کردند.

«افشین سهراب زاده»، اهل کرمانشاه که پیش تر در ۱۸ خردادماه ۱۳۸۹ به دست نیروهای «اداره اطلاعات شهر کامیاران» بازداشت و از سوی شعبه دوم «دادگاه انقلاب اسلامی سنندج»، به اتهام «محاربه» از طریق عضویت در یکی از احزاب کُرد





مخالف حکومت (کومه‌له)، به تحمل ۲۵ سال زندان همراه با تبعید به «زندان میناب» محکوم شد و اوایل اسفندماه سال ۱۳۹۰، از «زندان مرکزی سنج» به «زندان میناب» تبعید شد. به دلیل ابتلا به بیماری سرطان روده و خونریزی داخلی، در معرض خطر جدی مرگ قرار دارد.

تعدادی از تصاویر و فیلم های ارسالی این اقدام دفاعی در ادامه آماده است.

پیش به سوی اتحاد عمل برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی

کمیته اقدام کارگری، ۲۹ اسفندماه ۱۳۹۴





## استان البرز: توزیع تراکت در حمایت از تحریم فعال دومین دور انتخابات مجلس



رضا شهبانی    رسول بدایقی    عبدالفتاح سلطانی    زینب جلالیان    آتنا فردانی

کارگر    معلم    وکیل    زندانی سیاسی    نقاش و فعال مدنی

سازمانی آزادی‌خواهی

**پیش به سوی تحریم فعال دومین دور انتخابات مجلس**  
**(اردیبهشت ۹۵)!**

**نمایندگان واقعی مردم در زندان‌ها و تحت فشار هستند!**  
**کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!**

کمیته اقدام کارگری

صبح امروز ۱۹ اسفند ۱۳۹۴، فعالین کمیته اقدام کارگری در استان البرز، در ادامه فعالیت‌هایی که در این استان و همین‌طور کرمانشاه و تهران به منظور تحریم فعال انتخابات ۷ اسفند مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان صورت دادند، اقدام به توزیع پوسترهایی با خواست تحریم فعال دوم انتخابات مجلس (اردیبهشت ماه ۱۳۹۵) کردند. در پوسترهای توزیع شده، این انتخابات فرمایشی به این دلیل تحریم شده است که «نمایندگان واقعی مردم در زندان‌ها و تحت فشار هستند». علاوه بر شعار عمومی «کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد»، برخی فعالین سرشناس جنبش نیز به شکل نمادین برجسته شده





اند. از جمله رضا شهابی، فعال کارگری سندیکای شرکت واحد؛ رسول بداقی، معلم دربند؛ عبدالفتاح سلطانی، وکیل؛ زینب جلالیان، فعال سیاسی کُرد؛ و آتنا فرقدانی، دانشجوی محروم از تحصیل و فعال مدنی. تجربهٔ قبلی در زمینهٔ تحریم فعال انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ و همین طور انتخابات اخیر ۷ اسفند، نشان داد که می توان از فضای جامعه در این دوره، به عنوان روزنه ای برای رساندن صدای فعالین زندانی و حمایت از آن ها، و همین طور افشا کردن ماهیت «انتخابات» صوری و فرمایشی استفاده نمود. از هم اکنون باید برای تحریم دور بعدی انتخابات تدارک دید. تنها با «اتحاد عمل» حول خواست مشترک آزادی تمامی زندانیان سیاسی و بالأخص فعالین کارگری زندانی است که می توان در سطحی گسترده و تأثیر گذار برای آزادی آنان فشار آورد. از فعالیت امروز تعدادی تصویر دریافت شد که ادامه می آید.

کمیتهٔ اقدام کارگری، ۱۹ اسفند ۱۳۹۴



## استان البرز: تحریم فعال انتخابات با توزیع تراکت هایی در حمایت از زندانیان سیاسی و پیگیری قتل شاهرخ زمانی

به دنبال فعالیت پیشین در حمایت از «امیرامیرقلی» و زندانیان سیاسی در استان البرز، این بار رفقا پوسترهایی را به منظور تحریم فعال انتخابات توزیع کرده اند که تصاویر آن در ادامه می آید. با گسترش این کارزار، روزهای تبلیغات «انتخابات» نمایشی رژیم را به ضدّ خودش بدل کنیم. پیش به سوی اتحاد عمل حول دفاع از فعالین کارگری زندانی و زندانیان سیاسی و تحریم فعال انتخابات!

کمیته اقدام کارگری

ششم اسفند ۱۳۹۴









## تهران: تحریم فعال انتخابات با توزیع تراکت در حمایت از زندانیان سیاسی



فضای جامعه در روزهای منتهی به برگزاری «انتخابات» نمایشی حاکمیت، روزنه و فرصتی است که می توان از خلال آن خود این «انتخابات» را افشا و در عوض مطالبات مستقل جنبش را مطرح کرد و تحریم را به شکل عملی صورت داد. کمیته اقدام کارگری با انتشار دو [پوستر](#)، طرح «تحریم فعال انتخابات» را از طریق برجسته کردن شعار آزادی زندانیان سیاسی و همین طور پیگیری قتل





«شاهرخ زمانی»، فعال کارگری انقلابی جان باخته در زندان رجایی شهر، پیشنهاد کرد. به دنبال فعالیت های اخیر رفقای کمیته اقدام در کرمانشاه و البرز، فعالیت دیگری در تهران صورت گرفته است که تصاویر دریافتی آن در ادامه می آید. در شرایط افتراق و پراکندگی در درون جنبش، این قبیل فعالیت ها نهایتاً تنها زمانی ملموس و دارای مابه ازای درخور هستند و می توانند به بازگشت اعتماد به نفس به جنبش و فعالین زندانی منجر شوند، که از طریق «اتحاد عمل» صورت گیرند؛ بدیهی است که فعالین می توانند بسته به تشخیص خود ابتکارات عمل دیگری را به خرج دهند. از این رو از سایر گرایش های جنبش کارگری درخواست می کنیم که با اتحاد عمل حول تحریم فعال انتخابات از طریق برجسته کردن مطالبات مستقل جنبش کارگری و آزادی زندانیان سیاسی، در حدّ توان در این کارزار دخالت کنند.

پنجم اسفند ۱۳۹۴













## استان البرز: تحریم فعال انتخابات با توزیع تراکت هایی در حمایت از «امیر امیرقلی» و دیگر زندانیان سیاسی



امروز سه شنبه، ۴ اسفند ۱۳۹۴، رفقای کمیته اقدام کارگری در استان البرز، اقدام به توزیع تراکت هایی در حمایت از «امیر امیرقلی» زندانی سیاسی نمودند.

امیر امیرقلی فعال دانشجویی سابق و زندانی سیاسی چپ‌گرای بند هشت زندان اوین، از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی و با اتهامات «توهین به مقدسات»، «توهین به رهبری»، «اجتماع و تبانی برای اقدام علیه امنیت ملی»، «اخلال در نظم عمومی از طریق شرکت در تجمعات» و «تبلیغ علیه نظام»، به ۲۱ سال حبس تعزیری محکوم شد. طبق ماده ۱۳۴ قانون مجازات

و با تجمیع جرائم، حداکثر هفت سال و نیم از این مجازات قابلیت اجرا دارد.

در چنین شرایطی، وظیفه دفاع از «امیرامیرقلی» و دیگر فعالین کارگری زندانی، بی تردید به عهده پیشروان جنبش است. در شرایط افتراق و پراکندگی در درون جنبش، این حمایت ها تنها زمانی ملموس و دارای مابه ازای درخور است و می تواند به بازگشت اعتماد به نفس به جنبش و فعالین زندانی منجر شود، که از طریق «اتحاد عمل» صورت گیرد. گرایش های مختلف جنبش می توانند حول خواست آزادی یک فعال زندانی مانند «امیر امیرقلی»، وارد اتحاد عمل شوند و فعالیت های مشترکی را مانند توزیع تراکت و پوستر در سطح محلات مختلف انجام دهند. به ویژه اکنون که در هفته تبلیغات انتخابات نمایشی نظام جمهوری اسلامی هستیم، می توان همین دست اقدامات را به «تحریم فعال» انتخابات گره زد. کمیته اقدام کارگری تاکنون فعالیت هایی را در زمینه تحریم انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ و همین طور انتخابات مجلس و خبرگان پیش رو انجام داده است که مورد اخیر آن در کرمانشاه صورت گرفته، و به سایر فعالین نیز پیشنهاد می کند که در این چهارچوب وارد اتحاد عمل فراگیر شوند.

کمیته اقدام کارگری

۴ اسفند ۱۳۹۴

## کرمانشاه: تحریم فعال انتخابات



روز ۳۰ بهمن ماه ۱۳۹۴، شماری از رفقای کمیته اقدام کارگری، پوسترهایی را که پیش تر به منظور «تحریم فعال انتخابات» پیش روی مجلس و خبرگان پیشنهاد شده بودند، در یکی از پرتودترین نواحی کرمانشاه توزیع کردند.

همان طور که قبلاً گفته شد، تحریم انتخابات به معنی خانه نشینی نیست، بلکه انتخابات نمایشی را باید فعالانه در همان کارزار انتخاباتی تحریم کرد.





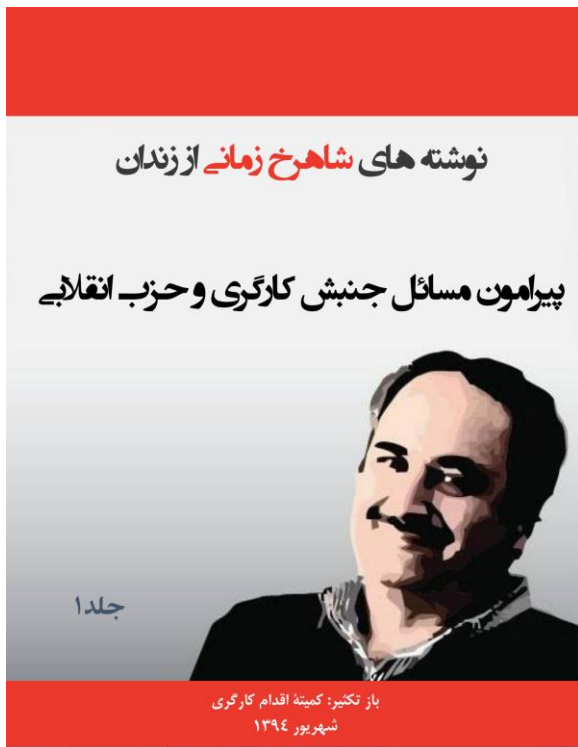


تحریم انتخابات، ادامه مبارزه است و نه زنگ استراحت. تحریم فعال انتخابات در عین حال روشی از مبارزه در مقابل انفعال و پاسیویسم محسوب می شود، و رفقای فعال کمیته سعی کردند تا با اقدام اخیر خود، همین امر را نشان دهند. پیش به سوی اتحاد عمل گسترده حول تحریم انتخابات با حمایت از زندانیان سیاسی.

در ادامه، تصاویر ارسالی این رفقا منتشر می شود.



## مطالب پیشین:





## کمیته اقدام کارگری

[eghdamkargaari.wordpress.com](http://eghdamkargaari.wordpress.com)

[komite.eghdam.2015@gmail.com](mailto:komite.eghdam.2015@gmail.com)